

حاجت

۷۷۹  
ق ۹

۷۷۹  
۷۷۹  
۱۹۹۷۹

حاجت  
نقش  
ح ۳



کانال تلگرام کتاب عرفانی

حاجت

۷۷۹  
ق ۹

۷۷۹  
۷۷۹  
۱۹۹۷۹

حاجت  
نقش  
ح ۳





$$\begin{array}{r} 779 \\ \hline 95 \end{array}$$

جلد سوم  
فقہ نقشبندی  
ج ۳



کانال تلگرام کتاب عرفانی  
<https://t.me/ketaberfani>

19

یا الی مدی که فروض و جهات تر احب ازضا تو معلول داریم و حسن و قبح و  
 حیرت عجیب را علیه الصلوة و السلام حسب خوشنودی او بهر ابرام برینا لاف  
 تلوی با بعد از حدیث او و بعد از آنکه از حدیث اهل سنت و اهل کتاب  
 عیان است از نه اینها می نیست سابق و بعد  
 ابوعرف و نه از فکر که ناشی اند پر تو  
 شیخ مظهر و بنامو عظمی علم و ادب  
 که انهم از شیخ رحمت واسعه و نجف  
 بخشیده اشعیرت علیا برای امت  
 و اینها نیز داخل علم و عملند  
 کما لا یخفی علی  
 بعد از آنکه از شیخ ابوعرف و نه از فکر که ناشی اند پر تو  
 بعد از آنکه از شیخ ابوعرف و نه از فکر که ناشی اند پر تو







میرزا  
جبار علی خان



بر آنکه نقیض اولیست هر قدری رحمه که در کتابستان العارفين میفرمایند مجلس مخصوص  
 جمعه موعظه بعضی آنرا کرده و مذکور نموده اند که در جمعی کثیر از اجازت و تحسن شده اند  
 بشرطیکه در آن تعداد مجلس در آن موعظه خالصا لوجه الله باشد چه از طرف واعظ و چه از طرف  
 مستمعین و این اصح احوال است اما دلیل آنکه آنرا کرده و مذکور است  
 روایت عربین شعیب و بعضی عربین شعیب گفته اند و وی از پدر خود و او از پدربزرگ  
 و وی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده لایقص الا امر او ما مشی به  
 و روایت تیم دار که گفته اند که حضرت عمر رضی الله عنه از علی رضی الله عنه فرمود  
 که در سالی که در بجهت مسلمانان موعظه نماید حضرت رسول فرمودی یا علی این  
 موعظه چیست ایشان در جواب عرض کردند که من خدا را یاد میکنم تا در دنیا  
 خدا را یاد کنند و فرمود قل ما شئت الله و ابراهیم بنی محمد بنی سید محمد  
 که از موعظه

من از موعظه کردن گریزانم بسبب آیت آیات و آنکه بنی است که حق را میفرمایند  
 اما مردن الناس بالبر و تسون انفسکم دوم آنکه میفرمایند لم یفعلوا  
 سیم میفرمایند و ما اردنا ان اخالفکم الحق انکم علیه الایه و غیره حضرت  
 قدس سره نیز فرموده که در این قول متفق باشیم و من سبب دیگر از این بزرگواران  
 که حق را میفرمایند یعقوب باخدا همه ما لیس فی قلوبهم الایه شیخ صادق علیه  
 در شرح جامع تفسیر حدیث در شرح حدیث لایقص الا امر او ما مشی به که غیرت بزرگوار  
 میفرمایند قوله علیکم السلام لایقص علی الناس ای لا یستکبر علیهم بالقصص  
 الا امیرای حاکم او ما مشی میفرماید و من له فی نفسه امر الله و من عدا الله  
 سزا که مرثیای از نظایر است که مختلف عالم یکصد هم عن ابن عمر که سزاوار  
 انتی و اما دلیل آنکه مجلس موعظه را جایز و محسن دانستند این نیز

و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من استکبر امره تعرفون و تکرهون فلا شیخ للمنا و محبة الله  
 فی شرح ذلك فی الجامع البصیر او تعرفونه بعضا اهل العلم و افضها للشیخ و تکرهونه بعضا  
 لخاصة اهلها فمن کوره ذلك الکفر لیس انما انما تفسیر به بالحق و فلا فقه  
 من انصاف و المداخلة و من انکر یقلب فقط و من انصف من اطهار التکریر فقه سلم  
 من انصف علی ترک التکریر ظاهر و لکن من رضى بالانکر و تابع علیه فی العمل فهو الذی  
 لم یبرأ من العقوبة و هو الذی مشاکره فی الاثم م عظام سلمه انتی  
 و ایضا قوله علی الصلوة السیاسة سیکون عاصی اطام یساعطی قضاة هم عقل  
 یتیم المعین و فتح القضاة و هم صوابا او لکن فی لایق او من شرهم غیاس هم من  
 یستعمل سیرة الاولیاء بنسج و لطف و من یبایع لا یجاء الطالب بالصعاب  
 طبعی قربان با سنا و ضعیف خلافه فاعلم ان الله حسن انتی  
 و ایضا قوله فی سیرة سید المریدین و یقولون انکم ما تکرهون و تکرهون علیکم  
 ما تعرفون فمن ادر یکره ذلك فاعلم ان الله عزوجل قال فی العزود من

تنسک آیات قرآنی باشد فن ذلک فایده و از کوفان الذکر فی نفع المصنفین  
 و روایت میکند از جده بن مسعود رضی الله عنه که در شبهای پنجشنبه خالصا لوجه الله بر هر یک  
 ایستادی و دعوات میخوانی و غل را با صد دعوت میگردی و بگفت مردن موعظه میکردی  
 و حضرت رسول علیه السلام فرموده عالم باید علم خود را پنهان دارد یعنی فایده علم است  
 آنرا پنهان بدارد بسانه کمال علیه السلام من کتم العلم و غیره و یظهر علما لوجه الله علیهم السلام  
 یدم البصیر و از ابو هریره رضی الله عنه مرویست که وی گفته که لایق است لایق الله عزوجل  
 ما جلست للناس و هو قاهر مجاهد ان الذین یکنون ما نزلنا من البیضاء  
 و بعد از آن بن عمر رضی الله عنه گفته که حضرت رسول فرمود یلعنوا عقی و لو آتوا جلا  
 و حدیثی بنی اسرائیل و اخرج فی کتابه علی صمد الطیثی و معده علی الناس  
 و حضرت حسن رضی الله عنه فرمود که لا العلماء لصان الناس شیلا البهائم انتی











میکردیم و در آن حال حضرت رسول علیه السلام در خواب بود در آن هنگام که و با شانه تخت  
از صدای پایدار شد فرمود چه خبر درین شام است گفتیم ای رسول الله در خصوص خوردن  
گوشت حیدر بخت محرم مذاکره میکنیم امروز جوخه یونان آن دیگر انگار در مجادله اند و در  
دوین دیگر آنکه مراد از شانه و با شانه بی حقیقت و ظهور حق است از باطل پس نظر بر  
حق مباح میباشد و آن احادیث و روایات که دلالت بر کراهت و حرمت مجادله نماید  
و نهی از آنرا دارند سخنان آنها چنانست که هرگاه جدل و کلامه و با شانه غیر حق واقع  
و مراد از آن تفاخر و خودمانی و مباهات باشد و غلبه بر جسم و اوج غرض و اینجمله حرام  
و نهی حضرت زکریا که حضرت رسول علیه السلام فرموده است من تعلم العلم  
لثلاث فیه انما ان یباهی بالعلماء او یأمرهم بالانقیاد او یضرب  
موجبه لایق فی التفسیر الحديث ادب هجدهم آنست که هیچ وجه اعراض و ابرار  
و حیث و میل در موعظه نماید شد اگر در آن مجلس از اهل ربایا اهل علم  
یا از اهل شرب و فسق و بدعت باشد نکوین با او خویشی یا چرتی

و آشنای دارم

و آشنای و یکبارگی دارم یا این شخص پادشاه و امیر و حاکم شریف من چو اربابین و  
و سخنان تو بیخ آمیزه او را بر زبانم نرود پس باید هر چه بیاقت بود تا به پادشاه  
نشیند بایشان برساند و صل و حرمت را بایشان حسب آن کتاب السنه اطلاع  
نماید خواه برادر صلیب خود باشد یا یکسان خواه پادشاه وقت باشد یا یکبارگی موجود  
خواهد صحت و کما یا با دشمن خوخوازه وی ادب خود را هم آنکه بسیار است  
یا یکبارگی زده یا مضطجع یا بهلول بر زمین نهاده و غلط نکند اگر که معذور باشد  
بعد از آن در بدن خود یا در مکان موعظه بکشد بدست نیز حرکت و اشارت نکند  
و چشم و ابرو و دست و پا اشارت نماید که آینه آینه ادب و مخالف آداب است  
چه ادب و طایفه بدن در آنست که در موضعی نشیند و یکی جوارح را از حرکت  
خلاف محفوظ دارد و یکجای غافل و ممکن اساس حواس و وفات قلب از  
خطرات متفرقه خود را آراسته و آماده دارد و اگر بر بالای کرسی یا در مکان  
مرتفع است بطریق اولی مراعات این آداب بر او واجب است چو آنکه نظر بر ما

بر اوست پس کسی که منظور نظر و مذاکره نماید در غایت ادب و تکلیف باشد تا خدمت و  
در در محراب رسوینت پذیرد و چنانکه مراد از قول او تحویل علم و عید میکنند از  
شانه ادب و تکلیف هر اونی از این تحویل ادب ممکن و قمار نمایند  
ادب بیست و نهم ترک گفتی و الحاح است در موعظه بلکه افراط در اشعار و تیش و نوحات  
نباید کرد و این از ادب است و افش و شیعات که در مجالس و عطا شروع و نفعات  
و نفعات و الحاحات غلیظ نمایند لایسا در مجالس که ذکر حق حضرت حسن حسین  
و واقع که بر ملا در آن کنند و در آن مجالس نوحه و گریه نمایند و از اجابت  
و احیای سلام بیست و نهم اند و وقت مخصوص این عبادت ایشان در راه  
محمی باشد بویژه زوینت و در سایر احوال بویژه غایت خاصه و در راه شاد  
که تا چه قدر نومر خوانه و اظهار نفعات و الحاحات کنند و خودشان را بیست و نهم  
خون آلود و زخم دار نمایند و هر سال مکرر در بلاد و قواد و محل اقامت خود

بموضع بنام

چندین ببالغ تصرف تهمت و ضرورت آن مجالس نماید که بیان تفصیل آن در اینجا  
تجریه و تخریب بر نام نشود ادب بیست و یکم آنکه مجلس عطا در فاضلترین بقعا  
و اماکن محرمه و مشرفه قرار داده شود مانند مساجد و معابد چه در خارج آمده است  
که بهترین و فاضلترین بقعا مساجد است و بدترین بقعا بازار است پس از اینجا معلوم  
و محقق شد که مجلس عطا هر چند پاکتر و فاضلتر تأثیر و در دلها بیشتر و بیشتر باشد  
ادب بیست و دو آنکه اهل کفر و فسق را صاحب بدعت را در مجلس عطا راه نباید  
که هیچ وجه حاضران را لال مجلس فیض و برکت را بکند و رات قنات مخالفان و اهل ضلالت  
و بدعت مشوب نمایند و جمع کردن از شایسته شیخ که در مقام بر جانده فرموده اند  
باز باید بیکان بخش کردیم معنی این عبارت نزد عارفانست که عاصیان را در عطفه  
اهل طاعت در آورند شاید برکت انفس قد شایسته ایشان هدایت و توفیق نصیب  
وقت آنها شود از رعیت بطاعت و از زانرانی به اهل طاعت گرایند  
و بعضی فرموده اند که اگر اهل کتاب مانند یهود و نصاری که کج خلقان مطیعان اند



و بسبب آنکه خدایه اسلام بدینکه گفته اند از زبان ایشان از شیخ سیاست شریعت غرض حفظ مذهب  
هرگاه در مجالس و خطبه ها ذکر حاضر آمدند ایشان را شاید راه دادن آداب و عبادت که  
اصل بدعت و ارباب سبب رضای آنها باشد و در هر مجلس غفلت خاطر خاسته ایشان  
بوی بعضی آل و اصحاب کرام رضی الله عنهم در هر مجلس باشند و به سر زنی بگذرند آنجا که  
ملو زقادت کرد و آن سرزمین مقهور و مغلوب خدا و رسول شود

ادب بیست و نهم آنکه هرگاه خوف قسسه داشته باشند زمان و امر آن و مختار آن  
در مجلس خطبه راه دهند که اگر بیم قسسه و فساد باشد و حاضر آمدند به راه دادن ایشان  
و شاید یعنی ایشان را منع کنند از آمدن بشرط آنکه کسی از ایشان بیست که زمان  
سرور و بیست که خواهند مجوز باشند و جوان و جمعی باشند چه از آن زمان  
و عجب و حیاء و عفت است و اول فصل بر آن زمان جوان و جمعی که خوف قسسه  
و فساد در ایشان بیشتر باشد آنکه اصلا از خانه و منزل خود بیرون نروند

و اگر بایستد حتی محبت عجم تا با بار و احوالها برسد اما را بر عجز زکان و زشت  
و اگر بایستد حتی محبت عجم تا با بار و احوالها برسد اما را بر عجز زکان و زشت  
و اگر بایستد حتی محبت عجم تا با بار و احوالها برسد اما را بر عجز زکان و زشت

عده  
و در آن زمان که  
سوف و قسسه است  
و در آن زمان که  
سوف و قسسه است

مگر بدین ضرورت که نظر بانها مفید مروت و بسبب هرزه که در سواد باعث فساد عقاید  
عوام گردد و این از عادات خبیثه عوام و قسسه است که در مجالس و خطبه ها غیر و دلی  
و گوشه چشم بزبان و امر و نه ساده روی شایه میکنند که باطن می رود که آن نوع مجالس  
بجست بین نظر بازی و فساد کاری وضع و تفرینانید که با محقق خدا ناسرین اصل فصل  
و اتفاقا بسبب و حاصل کلام است که ارباب فساد و قسسه را در مجلس و خطبه راه دهند

اما زمانه صالحه که بدل و جالب علم شریعت و خواننده کتب سبیل دینی باشند هرگاه  
بر آن سبیل و سینه خودشان و تفهاده آن برای خطب مفصله مذکوره حاضر آمدند  
ایشان را در راه عجب راه داده و محجوبان الناس و محفوظان الناس  
ایشان را سبیل دین و آداب لطافت از واج و احکام حقیق و طهر و نقاس و  
و لیکن مباشرت باشند و ارکان و واجبات غسل و آنچه بایستد بیاورند

ادب بیست و چهار آنکه سبب و خطب جنب و محدث نباشد بکفته  
و در آن زمان که  
سوف و قسسه است

و در آن زمان که

رویان به شکل و صورت هرگاه بیم قسسه داشته باشند ایشان نیز باید مجالس و خطبه ها  
بلکه بر طاعت هم نیایند و اگر بیم قسسه داشته باشند آنوقت مانعی نباشد آنهم  
بشرط است و عجب مذکور اما امر و شدت که است نظر از آن زمان بالا و سخت تر است  
و حتی نیز حکم زن دارد و مختار اگر جوان و ساده است که ارباب نظر از آن نظر  
امر و بالا مرتب و اگر سر و دست و در آن اختلاف است و اینها ممکن است

در کتب فقه تفصیل یافته و فقه واحد هم طلب باقی علی حکم فی الفقه  
و شرطی دیگر از شرایط مذکوره آنست که زمان را با مردان و یکجا و بیاض  
جمع نمایند اگرچه آن زمان مجوز و بدیهه است و شرطی دیگر آنست که چون  
بجلس و خطبه روند آلات زمانه مانند دست بند که آنرا خطل گویند و علی که  
که بخود بسته اند از رخه باز کنند و بیا بصوت و صدای آن قسسه و فساد و بر پا  
چه شنیدن صدای آنها محک شهادت میباشد و باید و اعطاء عجب  
زمان و کودکان بسیار نکرد اگرچه ایشان را با خطب و خطب می باشد

و اگر بایستد حتی محبت عجم تا با بار و احوالها برسد اما را بر عجز زکان و زشت  
و اگر بایستد حتی محبت عجم تا با بار و احوالها برسد اما را بر عجز زکان و زشت  
و اگر بایستد حتی محبت عجم تا با بار و احوالها برسد اما را بر عجز زکان و زشت

و در حق کمال و پاک جاده و پاکان و نظافت لباس و بدن و حی و لحد و تر حال بوی  
خوش بوی کلاب و مرکب و امثال آنها بجز و خطب نشینند و حی و لحد و تر حال بوی  
نشینند که معذور بعد از آنکه بجهت معلی غیر متعین نشینند و اوست  
بسیست و پنجم آنکه هرگاه مجلس و خطبه در مسجد واقع شود زنان عایین جنب را  
بهمچو راه دهند و اگر جنب عایین شرعاً روایت و اصل مسجد شوند اما  
محدث را روا داشته اند و اگر علماء بدانند که هرگاه زن عایینه از نفس خود این باشد  
باینجه که خوف تلویث مسجد داشته باشد عبور وی در آن مسجد جایز است بخلاف  
مکت و توقف وی در آن مکت و توقف جنب نیز هیچ وجه در مسجد روا نباشد

مگر برای آنکه در کتب فقه مذکور و مکرر دیده است ادب بیست و ششم  
آنکه و اعطای خودش بر خط و حکام و علوم عامل شمع نه بگویند خلق و خود  
چه حتی تا که در قرآن مجید در خواب احوال کسانی که بر دانا و خط گویند و نفس خود را

و در آن زمان که  
سوف و قسسه است

و در آن زمان که

و در آن زمان که  
سوف و قسسه است

و در آن زمان که  
سوف و قسسه است



نسیانیت و امرش نماند و علماء را در این باب چنان بسیار و تهدیدات به ناسر است  
و قرآن و احادیث و اقوال علماء و شیخ در این مسئله شایده صادق می باشد

من ذلک فالتفتنا انما هم من الناس و انما هم من الناس و انما هم من الناس  
اخلاصه و انما هم من الناس و انما هم من الناس و انما هم من الناس  
نفسه و انما هم من الناس و انما هم من الناس و انما هم من الناس  
الى آخر التفسیر چه بعضی از مفسرین مدعیه که یا از اخباری که در بعضی از مفسرین آمده بود  
برائضه و احکام شرعی می گویند و می گویند که در بعضی از مفسرین آمده بود

تسمائی می روند آنست و نیز می گویند بقولن بالسنن ما لیس فی کلام  
اشاره اینست که ادب بلیست هفتم ترک طعن و تشنیع و لعن  
و استهزاء و دشمنی است که بعضی مفسرین در آثار خود کرده اند چه در خط باید که از  
فایده احوال و نقلی بالطبع مستقیم الاحوال به شایسته غرض و اجرای مکتوبات

بماضیان مجلس

بماضیان مجلس سخن حق بسیار مانع القادح باغ نماید از می نمودن خوب است  
مجلس و خط من که صد مرتبه است غرض و عجز و عداوت کن است

ادب بلیست هشتم است که در خط و اعطای او از حد و ولایت به یکدیگر حاضران  
دور و نزدیکان از ایشانند و خط گوید و می گویند که ادب بلیست که بسیار است  
و بسیار است که انما باید که در بعضی و بارای خوش و الفاظ و قریب الغرض

به تکلف عبارت آرائی و دیگر اظهار فصاحت مانع سخن فرماید و مانع از آن که  
و احادیث و اقوال علی ترجمه نماید و کسی غرض نماید که متعین از انکه گوش خود را  
مخاطب نماید و سخن خود را در میان او در بیاورد چه بسیار کس در خط حاضر آیند و خط را از ایشان  
بعد از آن میگویند که از این خط غرض می فرمایم و حالش بدیم پس هر یک از ایشان را از آن  
بجای آنکه در خط گفته است سخن را نقل نمایند و این موجب با عقیده  
و بطور عدم و باشت لغت عنوان می شود و ادب بلیست هفتم

تفصیل است ناشی از بیانات سابقه در بیان

آنکه اولین واجب از اجاب شرعی که بر انسان  
مكلف واجب آمده است تعلیم مسائل دینی است  
که آن عبارتست از علم توحید معرفت  
اصول و فروع دین و معرفت ارکان  
احکام اسلام و بیبا اصول  
ایمان بر حسب کتاب

سابقه تعلیم که آدمی را با حقیقت و تهجد و کرامتی که داده اند مخصوص از برای  
آزیده اند و این معرفت حاصل شود که برین نفس خویش و بیان کردیم که غرض از این

و این تعلیم که از برای انسان واجب است و این تعلیم که از برای انسان واجب است و این تعلیم که از برای انسان واجب است

بی علم معلوم نماید و احادیث و کلام علماء هرگز در خط گفته اند زیرا که بدون علم و معرفت  
موقع کردن دشواری که حرام بلکه کفر است و از ترجمه کردن آنها نیست متناهی و  
باید کردن که مقرر و مقرر در واقع نشود پس هر یک بر سر و سامانی را مقرر کردن  
نباشد و هر حال و عامی را ندانند که از قرآن و حدیث سخن گویند

سبحان الله اینجاست که لغزش قدم است علماء و مودعه اند که بعد از هر یک از معنی  
قرآن و حدیث خلاف گفته شود عالمی در خلاف خواهد بود و از تبار به علم آنها  
از آن سخن می گویند که هر یک از کتب و احادیث و الفاظ و کلمات  
قول آنها را استدلوا اهل الذکر ان کتبهم لا تعلون انتهى

ادب بیستم آنکه قضاوت مجلس و خط و مکتوبات و تلاوت قرآن و احادیث  
نیز بحد و مکتوبات و تلاوت قرآن نماید بلکه اولی و حسن آنست که قاضی را نیز

بخواند تا مکتوبات را در مجلس نیز قرائت کند و این را خوانند

تفصیل



و کتابی غرضی است بر آن مقرر شد و معلوم شد که اول برهان مکتف است  
 و چیزی واجب می شود ثابت و مقهور شد که اول و تعلیم مانی و نیست و در  
 بر و واجب می شود و ذکر شد که اول همه واجبات تعلیم همه واجب است  
 پس از آن تعلیم اصول و فروع دین پس از آن تعلیم ارکان اسلام پس از آن  
 تعلیم احکام اسلام پس از آن یا با اصول مسلمانی و گردید با خداوند  
 چه بنای کار بر وجهی که گفته معروف است بر اتباع شریعت و اتباع شریعت نیز  
 معروف است بر علم مایل آن و مراد از علم در اینجا علم عقاید است  
 بعد از آن علی و تحصیل عقایدات عمده متوجه مدون علم معرفت کلی  
 اصول و فروع دین و معرفت ارکان و احکام آن تشریف در چند فصل  
 در کتاب و غفلت بر دنیا از مطلب تعلیم حاصل می شود و تحصیل ادب  
 دین و اسلام و ایضا فروع است  
 اگر کسی بپسندد که این است

باین ترتیب

باین ترتیب تو مسلمانی گشت که تو که کنی نام این کتاب باشد نزد اهل حق  
 و آئین بیانات را بر وجهی چهار قسمی اکنون که کار بالا بدیده رسید و آخر  
 مطلب باینجا کشیده است بعضی از این امور و فروع دین و معرفت ارکان اسلام  
 و احکام آن نیز بطریق تفصیل بیان چه در این آن العباد با الله بموجب  
 و خداوند ابری و عیث خزان و کفران حضرت محمد خواهد بود که تشریف بشمار  
 انعام علیهم السلام اعادنا الله نعمان علم لا ینفع و قلب لا یخضع و نفسی  
 لا یشبع و احفظنا من سوء العباد الاله الی یوتی الی الکفر الضلاله و الضلاله  
 انما یسئل علی ما یحب و یرضی و یجوز الاله الی تحصیل العبادات الاعقادیه  
 و المعنیه و امتثال وایه با اجتناب التواضع بحال کتاب السنه  
 بر آن صاحب کتاب بر این بدین معنی اصول الدین و بعضی فروع الشریعه آورده  
 که واجب است بر هر بنی که کتب چند که در صورتی که هر قس و جاریه دیگر

بهین و دیدار با مختلف می باشد بعد از آن اگر در این تفصیلی تشریف دهد المراد  
 و الا فلا یكلف الله نفسا الا و سبعا و این قول را به ترتیب بر احوالی دیگر  
 و در باب احوالی عبادت از آنکه بهر احوالی بود و معنی را به خدا و خداوند  
 مثلا هر که کسی سزاوار که در این توحید بر وجود خدا تو به جواب بگوید و غیر  
 عالم است و پس بدون بیان جهه دلالت و قل شهادت و آورده بر آن هر این را  
 دلیل احوال گویند اما اگر در جواب بگوید و غیر بر وجود خدا ایجاد عالم است  
 و جهه دلالت من حدوث عالم و یا انکار است و حدوث و انکار است و در  
 و مع ذلک من شهادت از آنکه بهر احوالی بود و معنی را به خدا و خداوند  
 بگوید العالم حادث و لا حادثی لا بد من محدث و در بیان انکار  
 بگوید العالم ممکن و کل ممکن لا بد من ضامن و یا سلبه یا حدوث و  
 معا بگوید العالم حادث ممکن و لا حادثی ممکن لا بد من محدث  
 پس این را در تفصیلی گویند و معرفت عقاید احوالا و تفصیلا بکشف صحیح

و کتاب باشد اصول و فروع دین خود و ارکان و احکام اسلام و اصول ایمان را بهیچ  
 علم عقاید اسلامی کیفیات آن را در ذات خود نوشته اند بدانند و شیخ ابراهیم  
 در کتاب تحفه المرید فی شرح جوهر التوحید خطوطی آورده که معرفت عقاید واجب است  
 بر هر بنی که بواجب عینی که به دلیل احکام با فاما معرفت عقاید بدلیل تفصیلی آن  
 فو که عقاید بود و بعضی معرفت بدو را بدلیل تفصیلی نیز واجب یعنی دانسته اند  
 و این قول از علماء صحیح نیست چه ایشان فرمودند که اگر کسی معرفت عقاید  
 بدلیل تفصیلی واجب عینی بود و بر همه خواص و عوام و ذر و بزرگ واجب می بود  
 هر آینه از اکثر روای اسلام سند باب رحمت و کرمه الهی می شد و در خون  
 نختی می گشاید بگوید که عقاید را بدلیل تفصیلی دانسته باشند و طایفه دیگر  
 که عقاید را بدلیل احوالی دانسته از دخول مثبت محروم و یا بوسیله یانیند  
 پس باین ترتیب معرفت عقاید واجب عینی گردید لهذا عموم اسلام

بهین و دیدار احوالا



یعنی بتعلیم و تربیت ظاهر و باطن است اما معرفت عقاید بتعلیم و تربیت علمای اهل بیت است  
 مگر این تصحیح اقول آنست که اگر وی قدرت بتعلیم و تربیت دارد و گوئی بنیاد انجمن  
 عاصی باشد و اگر قدرت بر آن ندارد و غیر عاصی است و بعضی گفته اند خواه قدرت بتعلیم و تربیت  
 یا نباشد است آن نوعی غیر عاصی است و بعضی گفته اند که در کافرت و زاری شیخ سنوسی  
 در شرح کبری نیز بر این بوده است و لیکن در کتاب شرح خود آورده که در بعضی از حدیثین تحقیقا  
 کلامی در این مقرر شده که معرفت عقاید بتعلیم و تربیت مجاز و صحیح است و بعضی اینجا  
 اعتقاد بر اینست بقول غیر بر آنکه دلیل بر اینست که ما عقاید دینیه و شایران  
 معتقدان و تها و ان خود را آن قسمی و کبریت ایشان بصورت ظاهر که در هر یک از عقاید  
 آن بعضی ایشان را معتقد بنا یک گفت چنانچه بعد از آنکه از معتقدان و کسان  
 بجز بتعلیم و تربیت یافتند عالم و عارف خوانند شد و شیخ سنوسی نیز بر این  
 ذوق برین ایشان و بنی جامع تعلیمین میفرماید مثال ایشان باطنیه

مقلدان

مقلدان دانست که مثلا بعضی کمال نور دیده اند و بعضی ندیده اند اما کمال  
 اهل اندیده اند تصدیق رویت اهل از آنان که در اندیده اند می نمایند پس بنی تعلیم است  
 و آنجا که را معتقد خوانند و اما آنکه اهل باطنیه دیده اند این تعلیم است بلکه  
 تحقیق است و اما از تحقیق خوانند که کانی است کلام شیخ الباجوری و کفایت  
 الواقع علی جبهه التوحید الشفویه و حاصل کلام آنست که آنچه بر کشف شریعا  
 واجب است اول معرفت عقاید و ثانی بعد از آن شرایع اسلام بعد از آن  
 آیین با حکام و حدود و آن حجابا و بی الشایع علیه الصلوة و السلام خداست  
 و ثانی آنکه ذکر هر یک از اصول و فروع و ارکان و حکام اسلام بعد از  
 خواهد آمد شرح است ناشی از عقاید  
 دینی که بیان مغز و اصول و فروع

دین مستخرج از کتب عقاید اسلامی که  
 ذکر ما یجوز عن احوال و الاکباب  
 زبان الواجب المنع و الملک و اثبات الواجب تعالی و بیان  
 حدود العالم و لا یلحد و لا یلحد  
 من تقریر الایة فاقول استعینا به  
 و یوفی فیها عروق کمال

بنا بر جمیع علماء و دینیه اسلام و معتدین منزه و حضرت زرا و از منسوب است  
 بر آنکه که علماء از معرفت عقاید دینی چاره نیست و اینچنانکه بعضی سابق است  
 مذکور کرد و اول چیز معرفت آن بر مسلمانان واجب است و ثانی در شایع است  
 خدای تعالی است و بوی که علماء و معتدین و اینست عقاید کفایت از ایشان فرورده  
 و اینها است که برای اطلاع و آگاهی مسلمانان شمه از آن کیفیت است و شایع  
 است

بر وجه چهار ذکر خواهیم کرد و چنانچه از قرطبا خود مانده است که بتصرف و کلی  
 از این گفت و گوین آنست که گفت و گفت و در نهایت برادران دینی و تقوی  
 علی التمس تعینا به هر یک بقدر استعداد و ادراک خود و از واجبات و غیره خود را در بیان  
 منفع و بهر باب که در آمدیم بگویم و فیض حضرت واجب العطا یا جبر شانه  
 چنانست که بعضا این مختصر عارف را بسبب آن کرده اند جماعتی را که از  
 ضایعات مانده باشد به موجب توفیق و توفیق معرفت واجبات شایع  
 کرده و بعد از آنکه آنجا که کانیست تحقیق این معارف و معانی بر ایشان  
 واضح در روشن کرده و مسئول از برادران دینی و دوستان تحقیق و بعضی که بعضی  
 لطف جهان و کوه خواجه چلی که دارند بر تحریات خود که می توانمید و اگر  
 بنی بعضی در عبارات و الفاظ احوال باید بچشم ضا و محبت نظر دقیق  
 بر تحقیق و بحث آن نمایند آری کون از لطف و جاه که دارند  
 ز ما این خود که بر گردانند و شایع از اندیشه و نایه که بر طرازم اند و ظرف نایه



نیدیم در اوقات آنجا که در آن زمان از ذوق حال که وصف آن گفت و گویا  
که صاحب ذوق دانم آن به طاعت ولی بر حق قول قایل دین  
نکردم در سوال سایل دین اگر چه اگر با فضل اسلام بر خیزم آنه قالی  
زوده که محصل معرفت آتی و بطریق تصفیه و تزکیه قلب حاصل می توان کرد  
و محقق تصفیه و تزکیه متوفی است بعلم و آیتان با مورات شریفه و کمال  
و اعتبار و مقامات از لوح دل باب در و کفر و سر و سر و کفر در باضات شریفه  
رقم و حید معرفت تصفی در و مرقوم می شود و از آن جهت است که شرح شریفه  
در کمال از شرح این شعر که گفته اند  
ز بهر خیزی که در اول اندازید فرسوده آید باینده حقایق او در دل  
ولی است که نور معرفت آتی منور شده باشد به نظر شان آتی دل است

چنانچه در این فصل از نور و معرفت  
بگویم که این است که در این  
خوبی و بدی و این است که در این

دانش آن

و انسانیت انسان بدست و مدار کار دنیا و دین بر او است چنانکه در معرفت  
توان بکنی که در چشم عالم شدی سوز در ویرانه دل و این معرفت  
عارف است و عارف کسی بود که معرفت آتی او را بر تبه نشود و ذات و صفات خود  
رسانیده باشد و انعام معرفت بطریق حال و کاشف بر او ظاهر شده باشد بطریق علم  
فکان الله له عینا بر معرفت شامل آن عارف است و آن در که در این صفات  
شرف گشت و این صفات و صفات متصف شده بهر خیزی که در دنیا و اول  
نمای رومی بنده و این تبه فوق مراتب معرفت است و انعام و اعلا و اشرف  
و انعام مرتب است و این تبه در همین است چنانکه در این کتاب کمالش و تعقل  
نور و کفر و در این که این تبه در ظاهر و باطن نیست و در این که این تبه  
انگلیشیا و هستی حق است چه او خود میداند و پدید آید بهر خیزی که در اول  
اوست نمی بینی که در دنیا اگر کس در از ورش پدید آید و شود اول و معرفت او  
فانگاه باشد که از زبانت بعد مکتب معلوم شود که معرفت انسان است یا نور

یا این آن بلکه در آن زمان و در هر حال تحقیق آنچه در کمال وجود است زیرا که هر چه در عالم  
از آن جهت است که عارف محقق بنماید الحق محقق و الخلق محقق است و این  
و شرح شریفه از شرح حق و در کمال معرفت و در شرف است تحقیق و در شرف  
در این است که در علم ز بهر خیزی که در اول اندازید تا معلوم شود که باطل است تحقیق و باطل  
فدا عارت از وجود واحد است که هر چه در آن نوعی تجلی نموده است و کاشفات اهل کشف  
بمعنی احکام شارح از منته و احوال مختلف افتاده از آن جهت است که هر کسی از منته و احوال  
تعریف نماید آتی از مقام دیگر خبر میدهند شایسته بنمایند و ادبیت شایسته الا و ادبیت  
قبله و دیگری میگوید که ادبیت شایسته الا و ادبیت الله بعد از معرفت محقق و عارف  
شخصه پرده نبینات مستتر گشته و اول نظر به طاعت افتد و انگاه بر شاه پرده  
بارست بر آتی پرده حسن رخ او نمای پرده عالم پرده حق و شهادت  
این پرده را از تو جدا کردی و حق تعالی پرده نه که در این انعام هرگز نشد غلطی پرده  
و صاحب تبه را در بعضی نامه که نقل را ظاهر می بیند و حق را باطن و حق را نور

مرا

مراست غرض است و در آن معرفت که در آن مرتبه غرض است بنوع خاص و در تعریف  
و بهر تبه که در این است که کمال است و دیگری بنمایند که ادبیت شایسته الا و ادبیت  
الله فیله چه در آن محکمت از روی مثال عالم و کمالش آتی تحقیق و در کمال معرفت  
و در کمال اکتساب الا و ادبیت به نام استحقاق سهالت به نام  
از عارفی و کمال عالم بهر تبه که در عالم همه جام و معرفت کمال  
یا در معرفت و در عالم و دیگری بنمایند که ادبیت شایسته الا و ادبیت  
و بهر تبه که در این است که کمال است و دیگری بنمایند که ادبیت شایسته الا و ادبیت  
حکم بنای بنمایند و دیگری بنمایند که ادبیت شایسته الا و ادبیت  
که عاشق و مشوق زهم باز شناسی بنی یقین شاه و کمال انصاف  
بر اصل سخن رویم و بهر تبه که در عالم همه جام و معرفت کمال  
شرعی است و این اصول و فروع دین و معرفت ارکان و کلام اسلام و

در این کتاب کمالش و تعقل



بذات خداوند عالم

بیان و حیات

حَقِيقَتُهُ تَعَالَى الْقَدْرَ السَّائِرَ بِمَا فِيهِ فَالْحَقُّ جَمْعٌ لَا يَمْلِكُ شَيْءٌ

پس یہ کہہ کر اٹھ گیا۔

---

---



فَالْكَثِيرُ إِنَّمَا مَعْلُومٌ لَمْ يَلَاغِ الْأَنَامُ مَخْلُوفٌ بِالْعِلْمِ جَدِيدٌ بِنَيْتِهِ وَخَرِيفُهُ هُوَ مَوْجِدٌ عَلَى الْعِلْمِ بِرِ  
بِالْحَقِيقَةِ وَاجِبٌ مَجْعُوعُ الزَّمَانِ عَلَى الْعِلْمِ بِالْحَقِيقَةِ وَأَمَّا وَجْهُ الْأَعْلَى الْعِلْمِ بِرِ جَدِيدٍ وَخَرِيفُهُ إِنَّمَا  
بِصِفَاتِهِ أَلَا وَخِلَافُ الْأَوَّلِ الْخَلْقُ فِي هَذَا مَكِينٌ عَلَيْهِمْ أَلَا لِخَلْقِهِ فَالْقَائِمُ بِمَعْنَى تَعْلِيلِ الْأَوَّلِ فِيهَا  
٤- إِنَّمَا فِي خَلْقِ الْأَوَّلِ وَفِيهِ تَعْلِيلُ الْخَلْقِ أَلَا وَصَحْبُ مَا نَسَبَ مَجْمُوعُ رِجَالٍ بِرِجَالٍ

لكن بمعنى الاحتياج الى العلم بمعنى سبق العلم عليه انتهى

ثم اعلم ان القديم يطلق على الوجود الذي لا يكون وجودا من الغير وهو القديم بالذات  
وهو الله تعالى وعلى الوجه الثاني هو موجودا مسبوقا بالعدم وهو القديم بالزمان **أمر**  
ثم استار له ولما عدت العالم بغيره اذ هو عيان في عين الله ان اقام ذاته عيانا  
والا ففرض ولا منعه حادث لا سابق له **آله** فالاعيان ما هي تملك بله لا تملك  
وقد امكن ان يثبت عليه من اقام العالم ومن اقام الشيء بذاته عند المتكلمين ان يثبت من غير  
غيره بان يثبت الغير بشئ آخر بخلاف العرض فان ثبوته تابع لثبوته الجوهري الذي هو من صفته اى محله  
الذاتية وهو من غير صفته في الوجود وان وجوده في نفسه هو وجوده في الوجود **ولهذا**  
يتمسك من صفته بخلاف وجوده في الجسم في الغير فان وجوده في نفسه هو وجوده في الجسم  
**أما آخر** ولهذا ينفصل عنه **آله** وهو ما لا يفهم مباشرة العالم اما ما كتب في التفسير  
القول  
فصاعدا وهو الجسم وعند البعض لا يثبت ثبوت امر بل يثبت صفو الالوهة لا يثبت صفو  
وهو من صفته وهذا من ثبوت الحق في الحق فاعلم وجوده على رتبة ثابتة له

نزعاً انفساً راجعاً الى ربه لا يخلو من ان كل حيوان يصلح على شأء واحد خراع في ان  
 المعنى الذي وسع على جسمه بارادته لا يقدر في التركيب من جميع ام لا **آلة** **الخروج** **التركيب**  
 بغيرين كانه في الجسم **آلة** انهم مركب كالجبر في المعنى الذي لا يقبل الانقسام  
 ولا دهران ولا فناء وهو في الدنيا كغير **آلة** والعرض ما لا يقدر بذاته ولا بغيره بان  
 ما جاء به غير او غلبه احسان ما لا يمتنع على ما سبق لا يعني انهم لا يقدر على  
 على ما هو في ربه والى ربه بعض مواضع ويحدث في الاجسام والجبر واللات في اصولها **آلة**  
 والاعراض **آلة** والظهور **آلة** والرب **آلة** وانما ان العالم اعيان والعرض  
 والاعين اجسام جواهر فمن كخط حادث اما الاعراض فبعضها ثابت بالمشاهدة  
 كالحركة في السكون والظهور بعد الظهور والسنن بعد الباق وبعضها بالظهور والسنن  
 في اعداد **آلة** وانما الاجسام فلا يخلو من الجود وتلك لا يخلو من  
 فيكون حادثاً اما المقدر لا يخلو من تلك ولا يخلو من السكون والاعراض  
 فيكون حادثاً اما المقدر لا يخلو من تلك ولا يخلو من السكون والاعراض



فلان مطلقا من الجسم وأجزاءه على غير الكون في خبره أن كان مسبوقا بكون آخر وذلك الخبر بعينه ليس  
وان لم يكن مسبوقا بكون آخر فذلك الخبر بل في خبره أن الخبر وهذا معنى قولهم وتعرف الخبر بالكون  
الخبر كونه في اثنين حكما بين والكون كونه في اثنين وكون واحد آلا وأما واحدنا فلا  
أما الخبر والكون من الاعراض وهو غير باقية ولا ماحية الخبر لا فاعلم اننا قد علمنا من حال الخصال  
بعض السببية في الخبر لا في الخبر بل في الخبر كونه في اثنين على المعنى وعدم استقراره والكون  
فما بين الزوال لأن جسمه هو بل الخبر كونه في اثنين وقد عرفت أن ما بين عدمه  
وأما العلة الثانية فلا بد ما هو على غير الكون في خبره أن كان مسبوقا بكون آخر وذلك الخبر بعينه ليس  
وهو محال آلا فقولنا لا حدوث موهوب من الاعراض جازا بكونه  
العلم  
لا بد من خبرها في هذا الخبر كونه وهو مقصور على السببية دون الخبر بل لا بد من خبرها  
حدثت وتعلم أن الحدث لا بد من محدث آلا فثبت أن الحدث يعلم  
أولاد الواجب المجهول الذي يكون وجوده عن ذاته لا يحتاج إلى شيء أصلا فلا بد

جاء الزوج وكما ذكره في العالم فلم يصلح هذا للعالم وبعد ذلك ان العالم اسم  
ليس ما يصلح على وجهه وليس وجهه هذا ما يقال ان وجهه الكلمات باسرها  
لا بدت ان يكون واجباً او ممكن كما ان كان منزهةً لكلمات فلم يكن مبدءاً لها <sup>واحد</sup> <sup>واحد</sup>  
ولا يمكن ان يصدق مفهوم واجب الوجه الا بعد ان الصانع العالم واحد الا على  
والشبهة في اثبات الوجود تنبيه على الكلمات برهان الدافع المشار اليه في هذا  
الوجه الا الله نفسه نادى به وادرك ان لم يكن ان كان على سبيل العجز  
تماماً وان وجدها كما ذكر في الاخر سلبه لان جلاها في نفسه ان لم يكن وكذا  
مودة يتكلمها في نفسه انتهى القديم آية او الواجب لا يكون الا قدماً  
اي لا يتولد له وجهه اذ لو كان حادثاً مسبباً بالعدم كان وجهه من غير ضرورة  
تحتل في كلام بعض المتكلمين ان الواجب القديم مترادفان آية  
فحرفت مولانا في تفسيره ان عليه الزم برهان بحث شرح وقيل مفيدى رايان  
فمرده

چون همین چند کلمه از ایشان مطلوب بود بنا بر تمام دریا بخابین جبارت خوشان آرد  
 نوشتیم هر که در یافت کشت زایل نجات و در گمان دیگر نیز در سلسله اثبات واجب  
 بسیار غمنا گفته اند و هر یکی را بر صدق کلام خود دلیل قاطع و تحقیق واضح و حق است  
 شد بعضی از افاضه علماء و عرفا فرمودند که موجودات بتقسیم عقلی سه مرتبه اند اول  
 موجودی که وجودی غیر ذاتی و بی شئ و قاعده و در غیر حاکم ملکات موجود است  
 دوم موجودی که تحقیق و در تغییر وجه و بی شئ و قاعده و در غیر حاکم ملکات موجود است  
 محال باشد اگر چه بنا بر تغییر میات و در وجود تصور می آید چون واجب الوجود  
 سبقت میسر موجود که وجود در عین ذات و بی شئ یعنی ذات خود وجود  
 نه باری تغییرات او و لا شئ از چنین موجودی واجب باشد  
 و تحقیق بدانند که اکل مراتب وجود مرتبه سیم و فطرت سلیم عقل صحیح ما را است  
 بر آنکه واجب تعالی می بیند که با هر مراتب وجود پس ذات دین وجود و بی شئ

و شیخ شری علی آله در کلمات راز شرح یعنی چهار خطی که بعضی از آنها نیست  
 روی دور در از بهت آن را مکن چه کسی یک زانو ترک عساکر  
 در آردادی این که ناله در سر کوبیت ای آنا الله  
 ولی که معرفت نور و رضا دید زهر خیز که دید اول خدا دید  
 بود که نور را شربت سجده پس آنکه لعل از برق نایب  
 محقق را که وحدت در شهود است نخستین نظره بر نور وجود است  
 از آن میسران شد اندر ذات واجب از آن میسران شد اندر ذات واجب  
 ظهور جلد اشیا بر بند است ولی حق را ندانند و نه اند است  
 میفرماید حق را در الویت مانع و مانع را در شایسته است بلکه در وجود غیر شریک است  
 و مانع نبوده نیست و بنیر او هیچ موجود نیست که باطله نقاد و مانع نباشد

علم نور وجود

بگذرد و وجود واجب شامل همه ذات کائنات گشته و اعلی و اظهر و اوضح و جمیع اشیا  
 که از ذات ظهور و وضوح و پدید آمدن و مستتر می نماید آری چون حقیقت غیر نیست  
 که در مظهر و بطن ظهور حق گردد و الاشیاء ثابت با ضداد هائیز مقرر است  
 چه اگر ثبت نباشد مانند که در طبیعت و کز قوت نباشد معلوم شود که حق کدام است  
 و کز قوت نباشد و در کس نباشد و علی بن نقیاس پس عینیت ذاتی مالیه بود  
 حق است و عجز و افتقار آینه قدرت و خفا و قیاس است و حاضر و غایب است  
 یعنی حق را شریکی و مثالی و شایسته ذات و صفات نیست بلکه ذات و صفات جمیع  
 مخلوقات ممکنات و صفات آن حضرت است که در مجرای کائنات عالم نمودن  
 ظاهر گشته و دلیل استحقاق حق نتواند بود و یکچو که کثرت را بهستی او را است  
 منزله ذاتش از چند وجه و چون تعالی شأنه تعالی قیاس و کون  
 را که عقل را با حق می باشد که تاب نور خدا پر خفاست

در آن موضع که نور حق و دلیل است چه جان فشوی جبر است  
 خود را نیست تاب و زان روی بر و از بهر آن چشمی دیگر جوی  
 چه میگویند که است از کج باریک نبردن میان و در تار یک  
 درج شده که انوار تجلی است سخن دارم و کافکن اولی است  
 چهار اسیر بر آینه دن هر یک نه در صد مهر تابان  
 اگر محضه را دل بر شکان برون آید از صد کج صافی  
 بهر جزو از خاک بزرگی است هزاران آدم اندر روی تعیبات  
 حضرت عارف شری علی آله در شرح این اشعار غنای طبع و کلمات طبع  
 و جمیع دار بند فرموده است حق را در اوده طبع را و جمیع  
 تا چه باشد نه نازش تو تا چه گوید کاشن را زارش تو  
 بر چه گوید با کبر و راه تو ذات حق در باب زان آگاه شو

در باب نازش تو

و در این ن فرموده که طلب و غیر بر ذات حق و طلب و غیر با حق بر در جواب  
 از حضرت شیخ شهید قدس سره این نیز پرسیده اند آله علی وجود و صفات خود  
 که اعیان تعجب عن المصباح روز نیست تا بجای چرخ روزی دارد از نورانی  
 و میسات میسات بینا را در دراک الون با سنده طاقت لاسه به حاجت افتد  
 اَفَالله شَلَّتْ فَمِجَانِ مَنْ لَيْسَ لَهَا بَرِّخَاءُ اَلَا اَنْظُرُوا كَلَامَ الْجَمْعِ عَمَّا  
 اَلَا اَلَمْ تَرَ عَجَابِ دَن تَوَسَّمْ رَوِي تَسْتِ اَرْمَهَا نَمَانِ خَرَمِ جَانِ  
 آری ذات واجب و مطلق است و ذات ممکن عدم و در این چیز است آنکه گویند  
 آن چیز نفس را نداده باشد حال است و هستی ممکن اضافی نیست و ذات و صفات  
 و افعال اشیا همه کس ذات و صفات و افعال آنهاست که در مایه تعیبات  
 جلوه گرفته و در آینه بر کنی و کبریا و نور و بر آینه و در چون عین العیان  
 نگرانی آنچه تو می بینی که همه عین مدلول است و چیز را عین و نفس خود گردان

که پدید می



فوتی رانر

معقول از وقت تأتمه جایز نیست و چون بترتبه منتهی می رسد لکن نیکو اند که در وجود او  
که بعضی ازها را حکایتیه بآدمه و از نهایت ظهور نور و هدایت مختلرت و تشعشع و انکاس او بوجود  
سنگاره نمودن گرفته است و منزله اتمام محول گشته تا هر یک را در وجودی بقدر تصور کرده اند  
و نیز بترتبه تنوع و تعدد و غایت اختلاف او را در حیوانیت و قبایل گشته و از نهایت  
که کرده مشغول و احوال و عزت برسد لکن او را چنین احوال و تعدد و غایت تعدد داشته  
در وجود واجب ممکن از هرگز آن و اختلاف و قیسیه و عینیته و غیرت و حول و حوا دارنده  
و نه الحقیقه زو اهرست و جامع که مزیان صاف دل متعینان و حقیقت کریمان پاکیزه

میرزا خواهر

که خواهی لایل خوابین و خدا را نشود هر چند تمهید و قدمات اوله و پاهین زیادتر بخواند  
خوابت که حیرت و دراز تو بگوید از خواب ترا خواهد و در خواب از دنیا و تخییر و کششکی از خواب  
نی گمان و ترس با بخت است  
صید ز کینکند تو در خانه است  
از چنین کجی او و دور تر  
بر که در امان تر او دور تر  
و چون عقل ضعیف اندازد که نور و صورت آید و روشنای اشیاء گماند او با خود گفت  
و باقی طاقت این آید که او را که عکس یک پر تو است از رخ صفت ندارد و کند از تو که  
گمان کرد که در این شاهزاده نور بهار است دیده و یک عجب که ب دیده است و آن  
او را نتوان دید و آن آید که قابل اندر آن نور بهار صفت و از احوال و فایده و دیده و آن  
که تیر به حیرت است پس آید به تیر و کج از ابر یافته و مجامده و کون و در راه حق  
نور نکرد و تو بیخفت و عیان و از تیر غیب لید و تصفیه قلب بقوت حاجت و کون  
به نیت شاهد افوار جلال لایزال و معرفت ذات آیت بر این شود و تیر شود





در اثبات صفات حق تعالی

عکس یک بر توبت از رخ دست شمع شتری در ساق حق تعالی آورده که حق تعالی از همه سیاه پدید آید سیاه دست والی ذلک اشارت دارد  
آنگاه نور انوار و الاض آتیه بدو که شمع نورانی در نورانی خود تیره که  
اول آنکه نور در ستاره از غیر وی خانه نور در ستاره از نور آفتاب  
در این تیره تیره یک جرم قمری و در شمع که بر وی قرار داده است  
که غیبه و نشاء شعاع آفتاب در تیره نور در ستاره و در تیره نور در ستاره  
که در ذات مستقیم نور وی بود و در تیره تیره و در تیره تیره یک جرم آفتاب  
و در نور وی مرتبه بیستم آنکه ذات خود ظاهر در روشن شدن نور که از  
باشد بذات وی چون نور در تیره و در تیره نورانی است بالاتر از این مرتبه  
و از این مقامات مراتب که در وجودات که سابق بر این داشته روشن گشت  
که اطلاق نور در ذات حق تعالی بر حیثات غفار و اولیات او بیای رسیده

بقدرت خود

توبه و توبه آن خواهد بود و شمع عرق که در ساق حق تعالی آورده است  
خوشا روی که در دانش تو باشی  
خوشا خمر که خمار تو بویسه  
خوشا جان که جان تو باشی  
همه شادی و عشرت باشد ای دوست  
در آغوش که محبت تو باشی  
مهر و پند و پناه تو باشی  
مهر و پند و پناه تو باشی  
عزای طالب در دست مردم  
بوی آنکه در دانش تو باشی

فصلی است در اثبات صفات  
ذات حق تعالی را و بیان اقسام آن  
بر حسب کتاب سنت  
اصول است از اصول دین

بیان آنکه صفات حق تعالی  
در اثبات صفات حق تعالی  
در اثبات صفات حق تعالی  
در اثبات صفات حق تعالی  
در اثبات صفات حق تعالی  
در اثبات صفات حق تعالی  
در اثبات صفات حق تعالی  
در اثبات صفات حق تعالی

دانش حق تعالی در صفات حق تعالی

در اثبات صفات حق تعالی

به آنچه پیش از این بیان کردیم که بر هر انسان مکلف واجب است از خود در حق تعالی  
در آنکه احکام اسلام را بر هر یک که در کتاب و سنت و اوست و از او جدا و بطریق  
چنانچه به پیش از این اعلام و یاد دادیم که بر هر قدر و مقداری خداوند است  
آنکه شروع به بیان تعداد آن نمودیم و میگویم که از آن شمار و بر هر قدر و مقدار  
ذکر کنیم بعد از آن نشاء الله تعالی بر حسب تقیید هر یک از این مرتبه  
بیان خواهیم نمود بدانند که هر دین پنج باب است ذات و صفات و عباد  
و معاد و نبوت و دفع دین نیز پنج باب است نماز و روزه و زکات  
و حج و جهاد و در آن اسلام پنج باب است کلین شایسته و نماز  
و روزه و زکات و حج و جهاد اسلام نیز پنج باب است واجب و حرام و مندوب  
و مکروه و باح فلان اصول است این که در دین است ذات و صفات  
و عباد و معاد و نبوت و دفع دین

در دین

دوم که در دین و باور کردن است بکلیه ای خدا سیم که در دین و باور کردن است بکلیه ای خدا  
چهارم که در دین و باور کردن است به پنجین فست و خدا پنجم که در دین و باور کردن  
بروز قیامت که آنرا در آخرت کند ششم که در دین و باور کردن است بقدر کرده  
به غیر آن و پیش از آن اما اصول دین پنج باب است یکی از آن که  
و تصدیق دین است بذات پاک حق سبحانه و تعالی آن پنج که بیان کردیم پس دوم  
صفات حق تعالی است و در ضمن بیان صفات نیز بعضی دیگر از شرح ذات مقدس حق تعالی  
ایراد و ذکر میکرد و پس باید بداند که صفات حق تعالی را بعد و لا یجوز حق تعالی  
مقدسه که بر هر چه صفات لال است متصف است و از هر چه نیست متبرک است و از هر چه  
نیست حق تعالی را پنج باب است پس ششم که در دین و باور کردن است به پنجین فست و خدا  
زیرا که در آخرت است و پنجم که در دین و باور کردن است بقدر کرده  
مراعات غفلت ظهور و انوارش را در ذات بر این ذات ملاحظ از صفات حق تعالی

من و طوائف شریقه و خلفه شریقه و متدیس و متعالی است و از نایب ثلث غیر عامش  
 با همه شایست از بقا نه زیرا که غیر از خیر که نیست که متعارف او شود و هر چه است  
 همه با وجودند و با او مدد دهند و از آن روی که او بر همه شایسته تجلی نموده نهاده  
 و جوی شایسته کرده اند و چون تعالی این اضافت که شود به شایسته مدد کند و در  
 و چنانکه شیخ شریقه می فرماید بهر عقل که از انبیا و ائمه می شود که بهر آنکه عقل  
 درج دارد بر همه و بر آن دو عالم و در آن دنیا و در آن دوزخ و ثلث ثلث است  
 حتی که بعضی قایل به شش شده اند و از تحقیق مابین غیر از جمیع شایست  
 از آن جهت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دایره اسما از همه شریک  
 اشرف و افضل و اکبر و اقرب بود و با وجود آنکه قرب و غایت و محبت و معرفتی  
 که داشت میفرمود ما عارفنا الحق معرفتک و نیز می فرمود در حق من  
 تحقیق ایاک برزخند چون بر جلال و بیرون عقل و درون صفت لایزال  
 گذشت و گذشت

گذشت و گذشت و نظایر هیچ کالی که در ادوات جلا و جلا او توابع شایسته  
 با دست و او مقوم است بلکه من است هر که او است که تجلی بر جمیع است  
 بر جویات نموده و جویات بهر ظاهر است و جمیع شیخ شریقه عقل و خارج تحقیق  
 نیکو در آلوده جو حق و او محیط است بهر شایسته و علم و خواه درین  
 و نیز ایشان از علم نیز اگر توفیق آن عزیز کرد و وفای حضرت است  
 و بین نهادن صداقت و صداقت نظر که ظاهر از ظهور است و در آن  
 انفس و افاق مشاهده نماید یقین نماید که هر طایفه از اولاد و هر شی از اصل  
 هر چه در معرفت تبه گفته اند و اعتقاد نموده اند همه را حجت راستی است  
 و هر شی از طایفه بر طبقه و اقدار آقا و از آن جهت که او را جمیع شایسته  
 نموده اند و هر چه را آنچه بشهرت هر یک شده است و شسته اند و از حقیقت حال که  
 سرانجام است در همه شایسته و غافلانه منع از تم آید و ذات حق از آن  
 اعلی

که قدرت و فکر و خیال و وهم و خیال و قیاس و احاطه آن تواند نمود چه آنچه تو رسید معرفت  
 ذات آن حضرت خواهر است حقیقت هم او است که جویات آن وسیله ظاهر و تجلی  
 و غیر از این هیچ موجود نیست با هم در پس او قرار تواند بود که لا یحیط علیها ایم  
 و نهایت روشن سالی که راه یافت جز از این نیست که در تحقیق خود و شایسته و هر چه کرد  
 بعدیت استی خود باز کرده آری خدا بر سالی که شایسته نیستی از خود و درین  
 و تحقیق آن زمان عارف شوی که خودی خود بطل بیرون روی  
 چون مانده نیستی مستی نما هست مطلق را به منبر در بقا  
 و هم ایشان از علم نیز تحقیق است که معرفت و معرفت هر طایفه و هر شی و هر چه  
 خواه بهر دور آن و خواه که شرف و اقبال بقدر تفاوت است و استعداد ظاهر او  
 که اعلی کل شیخ خلعه تم هدای اشارت بدست چنانچه خلق را دستهدار است

که حق تعالی تجلی اول بر اعیان ممکنه افانده نموده و هدایت در تم هدای رفع محاببت  
 میانش و بنده بعلم با عین یاقی را در صورت معرفت خود مشاهده نماید آنست  
**لطیفه ایست که نام خوشن از خیزد**  
**در تحقیق ترکیب لفظ الله بیان**  
**مدلولی و معانی اسمی**  
**و تسبیح و صفات الهی**  
**در ضمن ذکر صفات او**

بدانکه نام ذات مقدسه قدیم حضرت واجب الوجود و بیعی لفظ مبارک الله است  
 یعنی نام او است با این معنی که نام از اسم نبت آنچه ذات او را است بسیار و نامهای شایسته

در تحقیق غیبه و احوال

که حق تعالی تجلی اول



وبذلك يعلم أنه ليس علما بالعقوبة فلا من زعم ذلك انتهى وصاحب كتاب

فتح البین در بیان چنان در شرح ربیعین در بیان اسم مبارک اقدس فرموده است

وهو الاسم الأعظم عند كثرة أهل العلم وعدم الاستجابة لكثير من الأسماء

لشرايط تدعى التي هي عليها الحلال وهو شئ وقبل من قبله

ادعيت بحجته في معرفته تعالى وهو عرف المعارف ونظر الاساذ ابو العباس

الفستري اد سانه <sup>الحا</sup> صاعده يخلق بالالهة فانه للنعوذون الخلق

والله اعلم  
والله اعلم

حضرت شیخ احمد دیرلی در مجربات خود در کتابی که سنی  
اللفظ

بفتح التاء بكسر الهمزة بضم الجيم لفتح الباء  
بفتح الباء وفتح الجيم وفتح الدال وفتح الراء

مبارك الله كما يصحح اصحاب دعوتهم  
الله وعظمت المحققين وعدم استجابة

ومنهم على أدات العلية وهو اسم

و بعضی از آن نامها اسما و ذات و بعضی را اسما و صفات گویند و آنکه گفتیم که علم از

از اسم جدیدیت با نیمی که قدر اسم و علم هر یکی است کن بر علم طایفه میانیت

یہ اجماع فرقت و ان خیانت کہ گفتہ لہ اسم خاص است و علم عام است و اسم فہمی ہے

از علم و اسم مطلقا برت قسم مطلق کرده میشود کی است که در مقابل فعل و حرف است

خانم درخت اصحاب علم خود که در شهر است دوم است بعضی جابدا و آن در مقابل

شماره ۱۰۰۰  
موضوع برای تهیه هر دو از افراد ممکنات و ممنوعات  
در اینجا

یا اعدا یا زینت یا عورت و اسبیت کیلئے

تخصه لفظ سارک اللہ بدات واجب اربعین - م اخیر سارک

توضیح: این عبارت به معنی آن است که

والله اعلم بالصواب

لاستعماله ذلك ولا يجوز ان يقال انه الا مقام التعليم بما فيه من اجرام

وبعد ذلك

و شیخ حسین تلمیذ نفسی در رساله خود که مشتمل است بر احکام و در بیان تحقیق منقسم است به عبارات خود

علم ان اسم المستحق واحد هذا التفسير في الجملة والله تعالى مجيب اشياء وفعال واحد  
اور ۱۰

[illegible]

والله اعلم بالصواب

وكانوا بعد ان اتموا طائر الجع تلافوا الاعادي فلو كان المومنين في ذلك الوقت

و در مورد این کتابی که در آن به تسبیح و تسمیه و سایر اشعار و احصای آنها و غیره آمده است

[illegible]

ما فعلهم لو ردوا من الله ثم على انجاسه وجره الى قلنا اسم النبي لا تقدر على فعله الا شيء او معنى الجبل

[illegible]

الح زاهد عليه كذا لئلا يهمل كلامه اذا سميت فهو الله تعالى وانما ما ذكرتم من انما قلنا  
سوابه

سَلِّمْ بِعَرَفِ خَوْلَةٍ لَا تَدْرِي مَهْرَ سَجِيَّةِ نَامٍ لَا حَقِيقَتَهُ وَأَمَّا ذَا كَلْبٍ سَمِىَ اللَّهُ عَلَى تَبِئَةِ قَلْبِ أَدَلِكْ

وثلثاً رتبته موضعاً وأعظمته باعتبار مدلوله الذي هو الذات العلية أو باعتبار ثواب

تاليه آلا و لما سئل ابي برنبا البساطي عنده فاما لم يرد معه واما ما فرغ قلبك

لوحدانته فاذا كنت كذلك فافزع الى اسم شئت فانك ليهرب من المشرق والغرب

واعظ الجلالة اسم جامع المعاني اسم الله الحسنى هو سلطان الروسا وملكها والرسا

رائد عليها وذلك أنك لو قد كنت اللام وحده تعني باسم الله والاعتماد على  
سفلت

وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْتُونَ زَكَاةً وَيَسْتَفْتُونَ فِي كَلِمَاتٍ أَتَتْهُمْ أَوْ بَلَغَتْهُنَّ فَلَا يَنْصَحُونَ فِيهَا

١١٦ - راجع بقا لا سلام اذا قلنا هاهنا اسطوي بهذا المعنى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَتَكَرَّرَ لَفْظُ اللَّهِ حَلَالًا

جای سرای در این

وتم نواده بر حسب عذر خود که

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

دستخط معین ریدن





[illegible]

پرسش یقین ثابت شد که این سه فنون و موضوع حاصلی او از عدم رجوع آورده است  
که درای دایره اشکاده و شش است حضرت مولانا عبدالرحمن جامی علیه الرحمه در کتاب  
لایح در شرح بعضی شماره سرف و صفت ذات القیه فرموده است حق سبحانه  
و تعالی  
خوشتی نیست و هستی و در آنجا حد و تنگی مقدس است از صفت تبدیل تغییر  
و برات از صفت تعدد و کثرت از صفت نماندیشان نه در حکم نماندیش  
همچنین که چونما از رویداد و خود بخود بدون هیچ چیز با او مرکب و او از افعال  
و ادراک بیرون و ایضا این که او هیچ ذات من حیث هی از این صفات  
مستغنی و بر جمیع نسبت انصاف است بر انصاف و باین امور با اعتبار اولیاد  
بعالظهور در سطح او یک خود بخود بزرگ خود بجای خود نسبت علم و نور خود  
متحقق است نسبت علم متقنی عالی و معلومیت و نور مستلزم ظاهر است  
و منزه است و چه شهود مستیع و احدیت و مجردیت و شادانیت و مشهودیت

و همچنین ظهور که لازم نور است مستقیم بی چون و بدون تقدم ذات و اولیست نسبت  
پس هم اول و آخری هر دو باطن متعین و همچنین در تجلی ثانی ذات الی ماشاء الله تعالی  
تضعیف میشود و هر چند تضعیف نسبت با سائر اشیاء ظهوری که در کمال افروخته فیهان  
اجت است  
اجتناب بظواهر نوره و ظهور با سبیل مستوره فکار او با قیاس صرف و اطلاق ذات  
و ظهور را با ظاهر و تعینات با کمال خویش که در غایت باطنی و غایت ظهوری  
عشوه و با نر و غده که من بکسین جوانان در پرده عیالشم و بی پرده نهادن  
خسارت تو به تعاقب و بدین نیت دیدار تو به عیال این نیت توان  
مادام که در کمال اشراق بود پر خشمه آفتاب دیدن توان  
نوریند چو بر فلک زنده رایت در بر تو از خیر شو چشم ز دور  
و اندم که گذر پرده آبر ظهور قالنا ظو تجلیه من غیر خصوص  
و ابوالعین نسفی رحمة الله علیه در رساله الیف خود میگوید که کلام در توصیف ذات  
البر

واعلم ان الوجودات على قسمين قديم ومحدث فالقديم ما سوى الله تعالى والقديم هو الله تعالى  
والقديم في الله تعالى هو المقدم على غيره في الوجود وهذا في صفات المتكليات واما في صفات  
القديم يعني

ويعبر ان يقال ان الله شئ لان قوله تعالى ان شئ لم يقبل الا من الله تعالى  
لا شئ فاعرف ان الله تعالى شئ وقيل ان الله تعالى شئ لان قوله تعالى ان شئ لم يقبل الا من الله تعالى

فصل في التبيين  
قالت المصنفه محمد بن يعقوب بن ابي اسحاق الله تعالى  
فصل في التبيين

[illegible]





فصل

فصل في ذكر الكرامات ان استقامت استقر على العرش حتى اقبل ومنه  
ويجوز ان يكون الحق على العرش استقر فلما لم يزل في الشبه يعني استقر على العرش

وقيل بالفارسية بأدواء شدة است يدل عليه هذا العاظم قد استوى في شؤ على

منه سيف ودم يعني شتر علي عليه ومن السور بن عاتك يعني شيخنا امام المدينة عليه  
سليم

الاستغفار غير مجبور والكيفية غير معقولة والإيمان واجب التمسك عنه <sup>٤</sup> <sup>٥</sup> <sup>٦</sup> <sup>٧</sup> <sup>٨</sup> <sup>٩</sup> <sup>١٠</sup> <sup>١١</sup> <sup>١٢</sup> <sup>١٣</sup> <sup>١٤</sup> <sup>١٥</sup> <sup>١٦</sup> <sup>١٧</sup> <sup>١٨</sup> <sup>١٩</sup> <sup>٢٠</sup> <sup>٢١</sup> <sup>٢٢</sup> <sup>٢٣</sup> <sup>٢٤</sup> <sup>٢٥</sup> <sup>٢٦</sup> <sup>٢٧</sup> <sup>٢٨</sup> <sup>٢٩</sup> <sup>٣٠</sup> <sup>٣١</sup> <sup>٣٢</sup> <sup>٣٣</sup> <sup>٣٤</sup> <sup>٣٥</sup> <sup>٣٦</sup> <sup>٣٧</sup> <sup>٣٨</sup> <sup>٣٩</sup> <sup>٤٠</sup> <sup>٤١</sup> <sup>٤٢</sup> <sup>٤٣</sup> <sup>٤٤</sup> <sup>٤٥</sup> <sup>٤٦</sup> <sup>٤٧</sup> <sup>٤٨</sup> <sup>٤٩</sup> <sup>٥٠</sup> <sup>٥١</sup> <sup>٥٢</sup> <sup>٥٣</sup> <sup>٥٤</sup> <sup>٥٥</sup> <sup>٥٦</sup> <sup>٥٧</sup> <sup>٥٨</sup> <sup>٥٩</sup> <sup>٦٠</sup> <sup>٦١</sup> <sup>٦٢</sup> <sup>٦٣</sup> <sup>٦٤</sup> <sup>٦٥</sup> <sup>٦٦</sup> <sup>٦٧</sup> <sup>٦٨</sup> <sup>٦٩</sup> <sup>٧٠</sup> <sup>٧١</sup> <sup>٧٢</sup> <sup>٧٣</sup> <sup>٧٤</sup> <sup>٧٥</sup> <sup>٧٦</sup> <sup>٧٧</sup> <sup>٧٨</sup> <sup>٧٩</sup> <sup>٨٠</sup> <sup>٨١</sup> <sup>٨٢</sup> <sup>٨٣</sup> <sup>٨٤</sup> <sup>٨٥</sup> <sup>٨٦</sup> <sup>٨٧</sup> <sup>٨٨</sup> <sup>٨٩</sup> <sup>٩٠</sup> <sup>٩١</sup> <sup>٩٢</sup> <sup>٩٣</sup> <sup>٩٤</sup> <sup>٩٥</sup> <sup>٩٦</sup> <sup>٩٧</sup> <sup>٩٨</sup> <sup>٩٩</sup> <sup>١٠٠</sup> <sup>١٠١</sup> <sup>١٠٢</sup> <sup>١٠٣</sup> <sup>١٠٤</sup> <sup>١٠٥</sup> <sup>١٠٦</sup> <sup>١٠٧</sup> <sup>١٠٨</sup> <sup>١٠٩</sup> <sup>١١٠</sup> <sup>١١١</sup> <sup>١١٢</sup> <sup>١١٣</sup> <sup>١١٤</sup> <sup>١١٥</sup> <sup>١١٦</sup> <sup>١١٧</sup> <sup>١١٨</sup> <sup>١١٩</sup> <sup>١٢٠</sup> <sup>١٢١</sup> <sup>١٢٢</sup> <sup>١٢٣</sup> <sup>١٢٤</sup> <sup>١٢٥</sup> <sup>١٢٦</sup> <sup>١٢٧</sup> <sup>١٢٨</sup> <sup>١٢٩</sup> <sup>١٣٠</sup> <sup>١٣١</sup> <sup>١٣٢</sup> <sup>١٣٣</sup> <sup>١٣٤</sup> <sup>١٣٥</sup> <sup>١٣٦</sup> <sup>١٣٧</sup> <sup>١٣٨</sup> <sup>١٣٩</sup> <sup>١٤٠</sup> <sup>١٤١</sup> <sup>١٤٢</sup> <sup>١٤٣</sup> <sup>١٤٤</sup> <sup>١٤٥</sup> <sup>١٤٦</sup> <sup>١٤٧</sup> <sup>١٤٨</sup> <sup>١٤٩</sup> <sup>١٥٠</sup> <sup>١٥١</sup> <sup>١٥٢</sup> <sup>١٥٣</sup> <sup>١٥٤</sup> <sup>١٥٥</sup> <sup>١٥٦</sup> <sup>١٥٧</sup> <sup>١٥٨</sup> <sup>١٥٩</sup> <sup>١٦٠</sup> <sup>١٦١</sup> <sup>١٦٢</sup> <sup>١٦٣</sup> <sup>١٦٤</sup> <sup>١٦٥</sup> <sup>١٦٦</sup> <sup>١٦٧</sup> <sup>١٦٨</sup> <sup>١٦٩</sup> <sup>١٧٠</sup> <sup>١٧١</sup> <sup>١٧٢</sup> <sup>١٧٣</sup> <sup>١٧٤</sup> <sup>١٧٥</sup> <sup>١٧٦</sup> <sup>١٧٧</sup> <sup>١٧٨</sup> <sup>١٧٩</sup> <sup>١٨٠</sup> <sup>١٨١</sup> <sup>١٨٢</sup> <sup>١٨٣</sup> <sup>١٨٤</sup> <sup>١٨٥</sup> <sup>١٨٦</sup> <sup>١٨٧</sup> <sup>١٨٨</sup> <sup>١٨٩</sup> <sup>١٩٠</sup> <sup>١٩١</sup> <sup>١٩٢</sup> <sup>١٩٣</sup> <sup>١٩٤</sup> <sup>١٩٥</sup> <sup>١٩٦</sup> <sup>١٩٧</sup> <sup>١٩٨</sup> <sup>١٩٩</sup> <sup>٢٠٠</sup> <sup>٢٠١</sup> <sup>٢٠٢</sup> <sup>٢٠٣</sup> <sup>٢٠٤</sup> <sup>٢٠٥</sup> <sup>٢٠٦</sup> <sup>٢٠٧</sup> <sup>٢٠٨</sup> <sup>٢٠٩</sup> <sup>٢١٠</sup> <sup>٢١١</sup> <sup>٢١٢</sup> <sup>٢١٣</sup> <sup>٢١٤</sup> <sup>٢١٥</sup> <sup>٢١٦</sup> <sup>٢١٧</sup> <sup>٢١٨</sup> <sup>٢١٩</sup> <sup>٢٢٠</sup> <sup>٢٢١</sup> <sup>٢٢٢</sup> <sup>٢٢٣</sup> <sup>٢٢٤</sup> <sup>٢٢٥</sup> <sup>٢٢٦</sup> <sup>٢٢٧</sup> <sup>٢٢٨</sup> <sup>٢٢٩</sup> <sup>٢٣٠</sup> <sup>٢٣١</sup> <sup>٢٣٢</sup> <sup>٢٣٣</sup> <sup>٢٣٤</sup> <sup>٢٣٥</sup> <sup>٢٣٦</sup> <sup>٢٣٧</sup> <sup>٢٣٨</sup> <sup>٢٣٩</sup> <sup>٢٤٠</sup> <sup>٢٤١</sup> <sup>٢٤٢</sup> <sup>٢٤٣</sup> <sup>٢٤٤</sup> <sup>٢٤٥</sup> <sup>٢٤٦</sup> <sup>٢٤٧</sup> <sup>٢٤٨</sup> <sup>٢٤٩</sup> <sup>٢٥٠</sup> <sup>٢٥١</sup> <sup>٢٥٢</sup> <sup>٢٥٣</sup> <sup>٢٥٤</sup> <sup>٢٥٥</sup> <sup>٢٥٦</sup> <sup>٢٥٧</sup> <sup>٢٥٨</sup> <sup>٢٥٩</sup> <sup>٢٦٠</sup> <sup>٢٦١</sup> <sup>٢٦٢</sup> <sup>٢٦٣</sup> <sup>٢٦٤</sup> <sup>٢٦٥</sup> <sup>٢٦٦</sup> <sup>٢٦٧</sup> <sup>٢٦٨</sup> <sup>٢٦٩</sup> <sup>٢٧٠</sup> <sup>٢٧١</sup> <sup>٢٧٢</sup> <sup>٢٧٣</sup> <sup>٢٧٤</sup> <sup>٢٧٥</sup> <sup>٢٧٦</sup> <sup>٢٧٧</sup> <sup>٢٧٨</sup> <sup>٢٧٩</sup> <sup>٢٨٠</sup> <sup>٢٨١</sup> <sup>٢٨٢</sup> <sup>٢٨٣</sup> <sup>٢٨٤</sup> <sup>٢٨٥</sup> <sup>٢٨٦</sup> <sup>٢٨٧</sup> <sup>٢٨٨</sup> <sup>٢٨٩</sup> <sup>٢٩٠</sup> <sup>٢٩١</sup> <sup>٢٩٢</sup> <sup>٢٩٣</sup> <sup>٢٩٤</sup> <sup>٢٩٥</sup> <sup>٢٩٦</sup> <sup>٢٩٧</sup> <sup>٢٩٨</sup> <sup>٢٩٩</sup> <sup>٣٠٠</sup> <sup>٣٠١</sup> <sup>٣٠٢</sup> <sup>٣٠٣</sup> <sup>٣٠٤</sup> <sup>٣٠٥</sup> <sup>٣٠٦</sup> <sup>٣٠٧</sup> <sup>٣٠٨</sup> <sup>٣٠٩</sup> <sup>٣١٠</sup> <sup>٣١١</sup> <sup>٣١٢</sup> <sup>٣١٣</sup> <sup>٣١٤</sup> <sup>٣١٥</sup> <sup>٣١٦</sup> <sup>٣١٧</sup> <sup>٣١٨</sup> <sup>٣١٩</sup> <sup>٣٢٠</sup> <sup>٣٢١</sup> <sup>٣٢٢</sup> <sup>٣٢٣</sup> <sup>٣٢٤</sup> <sup>٣٢٥</sup> <sup>٣٢٦</sup> <sup>٣٢٧</sup> <sup>٣٢٨</sup> <sup>٣٢٩</sup> <sup>٣٣٠</sup> <sup>٣٣١</sup> <sup>٣٣٢</sup> <sup>٣٣٣</sup> <sup>٣٣٤</sup> <sup>٣٣٥</sup> <sup>٣٣٦</sup> <sup>٣٣٧</sup> <sup>٣٣٨</sup> <sup>٣٣٩</sup> <sup>٣٤٠</sup> <sup>٣٤١</sup> <sup>٣٤٢</sup> <sup>٣٤٣</sup> <sup>٣٤٤</sup> <sup>٣٤٥</sup> <sup>٣٤٦</sup> <sup>٣٤٧</sup> <sup>٣٤٨</sup> <sup>٣٤٩</sup> <sup>٣٥٠</sup> <sup>٣٥١</sup> <sup>٣٥٢</sup> <sup>٣٥٣</sup> <sup>٣٥٤</sup> <sup>٣٥٥</sup> <sup>٣٥٦</sup> <sup>٣٥٧</sup> <sup>٣٥٨</sup> <sup>٣٥٩</sup> <sup>٣</sup>

كان قبل ان يخلق العرش ولا غيره ان يقال بانه انما العرش لان الله عالم بالاجزاء  
العرش

وتسخره من ذلك ولا من ثوبه لا تستقر على الرشد ولا يخلوا اما ان يقطعه من قبل  
عنه

او العرش البرونزي وهو أكبر العرشين ايماءة على فوائده كقول الله جل جلاله وادون  
 العرشين

اندر مثل این کان برینا جلا ان چلی ازین کانی که است  
 که کان و زمان و هوای آن کان و چیزها و اوقوعی که  
 از آن کان می آید

ان تقرّب الله آتیه من شیئی ازو شیئی اعلی شیئی لان من یصفه اثر من شیئی بعد صفه

A wide, low-angle photograph of a river or lake with a distant city skyline under a hazy sky. The water is calm, reflecting the light from the sky. The city skyline is visible on the horizon, with various buildings and structures. The sky is a pale, hazy blue. The overall mood is serene and expansive.

سید رضی: ایضا، فیہ من ظلمت امار قدس فی السما، و فیہ اشیاء ما کون من غریب الخ یعنی علی

وَذُو شَيْءٍ وَهُوَ عَكْرَانَا الْخَ اَعْبَادُ الْعِلْمِ وَالْقَوْلُ قُلْتَ اَنْتَ فِي الْمَكَانِ لِيُنْفَخَ عَنْ هَاتِيكَ رَيِّحٌ تَقُولُ لَا فَبَلَّاهَا

اما ان يكون حكمه بمقتضى اوجبه او بمان ومن مان وما خلا لا يكون حكمه ان لا

يلزم ان يكون الهين اثنين ولا الها واحدا ولا الاله واحد وبالجملة ان يكون بكمكان

وَرَجَاءُ رَدِّهِ مِنْ وَصْفِ قَدِّهِ بِالْأَجْزَاءِ فَاتَّيَكُنْ وَمَا ظَلَمَ أَنْ يَكُنْ بِمَكَانٍ دُونَ مَكَانٍ

يحتاج إلى الاستشارة من صفات المخلصين وأما المحدثين

دربیان جملت در حلقه عرش و اصف

أن يذوق واجب فهو أقرب

أحاديث وعبره

فان قلت ما الحكمة في خلق العرس واصافته في  
 قوله تعالى فاصفوه في قوله تعالى فاصفوه

اصوع مع القطع بانه ليس الا بالاصناف الامم او علمت واليديق العاد

ان مخلوق بغير وصفه ان لم يخلق شي فله وصفه ان يحتاج لمحوه فيكفر والحاصل

ان المشبه يتمسكون بطوار الأيات خوفا من تعاطيها في حال الاوجوه وعلما  
بأنهم لا يملكون الا الاكرام وبالانجاء المشابهات خوفا من عليه السلام

[illegible]

وعن شجرة الطوبى بيده وعن رزقته ان خلق الالبهيدة وعن محمد بن الحسن

آنکه آن یقین خوش را با جوار عهد و کائنات علی بن ابی طالب علی را اراده الله تعالی

وَبِأَجَابٍ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَشْفَقَ عَلَيَّ  
فَصَلَّى عَلَى أَمْرِ الْعَالِمِ وَالْجَاهِلِيَّةِ

تصالحا كان وحقوا انما انما من الذي في السماء الله وفي الارض الله وقوله تعالى

وهو الذي في السموات وفي الارض وعلم ان الله مع الذين اتقوا وعلمهم

ما يكون من غيبي ثلثة الا هو ابراهيم وقوله تعالى وهو معكم ايما كنتم والنجباء عليهم السلام

وهو الذي في السماء الذي اعقده وديبره وفردنا ارضهم في السماء ان

\_\_\_\_\_

الحكمة وذلك تقرب الطهر على عبادة وذلك أمرنا لما كان هو الملك القدوس الاعظم  
خاتمة

ولا بد للملك من مكان وموضع يقصد فيه العباد لقضاء حاجتهم ومطالبهم وان كان  
 رفيعا

لا يقبل المكان ولا الحلقا قطعا ففضله الزينة (له) تعالى ان يخلق عرشا عظيما كبيرا محيطا  
الحاج

وان يذكر لعباده انه استوفى عليه المصنفات والمناجات والثناء وطالب قضاء  
نقصه

وَقِيلَ لِلَّذِينَ هُمْ فِي النَّجَافِ كَانُوا لِلَّهِ أَقْرَبَ مِنْهُمْ وَبِهِ تَبْتَغُونَ  
وَقِيلَ لِلَّذِينَ هُمْ فِي النَّجَافِ كَانُوا لِلَّهِ أَقْرَبَ مِنْهُمْ وَبِهِ تَبْتَغُونَ

حاشا ومرتدا الیہ ری این یوجہ قلبیہ فان الله تعالى خلق العبد

فلا يقبل إلا ما في جهنم ما دام عقله عالما عليه فافهم الله تعالى عليه بالكمال  
يقول

نور باطله في نور ايمان تساوت عند الجاهل في جانب الحق واعلم ان

لا يقبل الجبهة والضمير والعلويات كالسقييات في القرب منة تم

فَعَلِمَ أَنَّ السَّرَّ وَهُوَ تَنْزِيلُ الْأَضْعَافِ الْعُقُولِ رَحْمَةً بِهِمْ إِنَّكَ كَلَامُ









از پر تو تاناه اوست بالجمله مضافات او از ارجح کلیت اطلاق نزول نموده و در خبرت  
و نفید تجا از مفسر پس هر دو را افزون از خود ذات ملحق دانند و در ضمنی ابرو از  
صفت ملحق نشاند چنانکه مرکبا علم و قدرت و اراده و معنی و مبدء برانند آرا از  
آرا نام علم و قدرت و اراده و معنی و مبدء هر دانه و علی هذا القیاس تنقیح تعقبات  
و انفعال اصحاب تنقیح که دارای کشف و نمود و فعلی تعلیقات حضرت واجب  
تجلیق رسیده اند که حضرت حق بجایه در هر آن تعلیقات تجا و در مع ذلک  
در تجا او ترا نیست یعنی در دو آن یک است تعین و بیانشان تنجی یک دیگر  
در نفسی و در هر آنه تعینی دیگر در شأن دیگر مبلوه است کما قال  
همی که میان بیت در آن در شأن در شأن دیگر مبلوه کند هر آنه  
نیت تجا تکلیف دوم در شأن که بایست از کلام حق بر آید  
و حضرت مولانا جامی در کتابی که تسمیه است بلوایح در بیان تجا بسطی داده

در حرز نام بناده و طاعت نموده است که در این آیات شریعت مستفاد گردد  
که حضرت حق سبحانه را استقامت باشد یعنی لطیفه و معنی تیریه و همه را یادگار کند  
و تعبیر و محکم نماید از اندیشه چنان حقیقی از حقایق الهیه بود که اصل شریعت  
در نوع نوانع متعدد تجلی نمود در حجت حقانیه او را در باب بردی فانیه و  
و او را به دولت قرب و ولایت رساند و ظاهر بود که پس از این احوال و آثار و ادب  
حقیقی شایسته تعین گردد و بعضی خاص شایسته تعین بعد از این سبب  
حقیقیه تعینی انحصار نیست و نامرکز است و از آن تعین منسحب نگردد  
و در این اسلاف به بعضی معرفت و حقایق تعینی خاص که حاصل تعین سابق باشد  
متعین گردد و در آن مایه بقدر اقصیت منحصر گردد و تعینی دیگر بجهت رحمانیه  
محسوس و کذا این مایه است پس در هیچ دم و در هیچ آن یک تجلی واقع نشود  
پس در هر آن عالم رود و عالم آید شد و هر آن عالم بعد از هر یک شریعت آن بود  
تا بعضی کس این خبر را در از سر مایه و همیشه موجب حجاب غفلت نمایی پذیرد که در هر

بر یک حالت درازنده توانی بر یک منزل است  
 و ابیات مذکوره که دلالت  
 بر آن نماید و مراتب شود دارند اینست  
 رباعیات لوائج  
 سبحان الله زهر خاوند و دود  
 در نفسی بر د جهان بعد م  
 و منه اینها  
 از رسم عیته جدائی بخشه  
 انواع عطا کرد چه فدائی بخشه  
 در هر آن تحقیقت عالم  
 و منه اینها  
 یک نیکو کس ندیده به صورت تو  
 از آینه را داده به دست تو  
 خود آمده به دید به صورت تو  
 نه که زلف در آئینه  
 و در خیر صبح آمده است که هر واران از جانب بده فیاض بر وجود ساکن نازل  
 ابتدا در قلبی که خورند چنانچه ز صبحه قلب المؤمن عرش الرحمن

و از آنجست که هیچ شئ بر درکشن راز و مهر است بدان خردی که در شئ دل  
خداود و د عالم است منزل چون دل نهان منظر حضرت الوهیت است و بقیه بقیت  
و بعد از آنکه دارد آینه شرف است غیر متناهی آینه کشته می نماید شئ دل آن منظر حق  
سیاه است که در درون قلبین جایگاه که اسرار حیات است و از وجوه و نفیس و انوار  
بتبع میرسد و با وجود آن خردی حق خود غفلت و کبر یا حق سبحانه است که او را را  
راوت و اگر تو را دنوا است هر بر اوست و اگر نفیس است بر اوست و اگر شود  
و تحقیقات است باز بر اوست و هیچ مرتبه از مرتبه وجود آنقدر وسعت و گنجایش ندارد  
که در راست و الی و اشارت خود بعد از لا یسعنا ارضی و لا سمانه و لیکن لیسعی  
قلوب عبدی المؤمن و دل منور هم العدل است و اعتدال بدن نفیس جمیع  
قون انسان در و مانده بمینوطا پوست و مربوط با بدو و هیچ چیز در مرتبه وجود  
قائم با خاتم ظاهر و باطن شد که در دل او صورت احدیت الجمع میان ظاهر و باطن  
و در این باب غیر جمیع شرف الهیه واقع شده و جاسمیت انسان و کمالات او

فصل اول

و کلمه ش ایشان در ده علامه و در نادره که مراد صوفیه را تفصیلا از فیض مایه  
بعد از علم و الصلوات و تبلیغ الدعوات بجناب محمد زاده ای کرام می نماید  
که این فقیر نیز تا قدم غرق چاهانوار و البدر کوار شاست در این بزمی بستی الف و با  
از ایشان گرفته است و بتجی عرف این راه از ایشان آموخته و دولت اندراج الهی  
ذابیده است بکبر تحبب ایشان حاضر نموده و سعادت مفور و وطن را بصدقه حضرت ایشان  
یافته و نور ترفیع ایشان در درجیم ماه این تا قبل را بکبرت نقشبندیه رسانیده  
و انوار  
حضور حاضر اینج باب را عطا فرموده و در این مدت تسبیح پنجاه از بحکایات و حضرات  
و الوان و بزمی که بکفیه که بطنین ایشان روی داده و شرح دهد و در بیان  
تفصیل آن نماید پس توبه بکبرت ایشان که دقیقه نامه باشد بر معارف توبه و استقامت  
و در باب احاطه و سران که بر این فقیر گشاده و از تحقیق آن اطلاع ندارد  
شود و صحت اکثریت و مشابه کثرت در وصف است از مقامات و مبادی انبعاث

دو نفری



با جلد که نسبت نقشبندی است و در حضور خاصانجی اکابر نام این معارف بر زبان  
 و نشان این نمود و شامه را بیا نمود که از کوزه نظری است کارخانه این اکابر بلند است  
 بهر زرقه در قاضی نسبت ندارد و هرگاه اینطور از ریف القدر از حضرت ایشان  
 باین فقیر رسید باشد که در وقت عمر سر خود را پای اقدم قدمه عقبه بپوشاید  
 کرده باشد از فقیرات خود چه عرض نماید و از شرمندگی با خود اظهار کند اما جواب  
 معارف آگاه خواهد تمام آید این احمد را حضرت شجاعه از باختر فرستاد که کوزه  
 ماسفه از این خود اترازم نموده گرفت و وقت را در حضرت قدمه عقبه بپوشید  
 و ماوراء از کاغذ فاش ساخته که برین بن با شوی که یک کوزه از این توان  
 سه مرتبه فقیر بدولت عقبه بوی ایشان شرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که شصت  
 بر رخ غالب آمده است امید حیات که مانده از احوال طفلان خبر را در خواهر بود  
 و در حضور خود شام را بپسیدند و شام در جوهر نعمات بود و به فقیر امر کردند

که بایشان توبه بکن با مرایشان بخشورایشان بشا توبه کردم که بیکه ظاهر از آن  
توبه ظاهر باشد بعد از آن فرمودند بحضرت ایشان نیز غایبان توبه بکن پس  
حسب الامر غایبان توبه نمودند ایست که برگشت ایشان آن توبه شمرند یا حج یا توبه  
که از امر واجب الاقلال وقت لازم ایشان را مذکور و واقع شده است یا ناقص  
باشد و مقابله آنها را شریعت رد و منکر از آن است احوال چند توبه بطریق نوشت  
می آید ایشان توبه بکنش و شریعت استماع خواهد نمود و فرض نخستین بر مردمان  
عقاید است بهر چه رای صاحب امت است و چنانکه فرموده باینکه بعضی از صاحب  
عقاید که در آنجا نفع خواهد بود یا آن غایب باید دانست که توبه  
نموده بود یا نه یا بجا آوردند یا نه و او توبه نمود و او توبه نیکان است هم در ذات  
و هم در صفات و هم در افعال و یکس از این هیچ امر را و توبه الحقیقه گرفت  
و نرساند چه وجود و چه غیر آن شاکر است هم و مناسب است گفتی از مبحث فایده است

صفات و فعل او و در این صفات او بجای بی چون و چگونه گفته و بصفت او  
فعلات اصلا پنج صفت دارد مثلا صفت العلم را در اینجا صفت قدیم  
در بعضی است تحقیق که هرگز نقد و ذکر این راه نیافته است اگر اقا نقد دو  
باشد زیرا که اینجا یک انکشاف است بیط که معلومات از او و اینها انکشاف  
یکدیگر در جمیع آنها با احوال نامیده و متفاد این اشارت کیفیت و غیرت با اوقات  
مفروضه هر کدام در آن واجب بیط نیست در میان آن بیدار هم موجود نیست  
و هم معدوم چنین نیست و صی و در این نیست و بیرون نیست  
و مرده و قائم نیست است و قاعد نیست نیست و منقطع و خدای نیست است  
و در این و مطلق و نه است و مشتمل و غریز نیست است و ذیل هم در این  
و نه است هم در حشرات و هم در حشرات و نه است هم در نقد و اوقات  
پس نقد و خلق نیز در آن روشن مقصود باشد چه نقد و تعلقات نقد دانست

مصلحت و ضرورت منوط به اینست که آن واحد مایه طایفه اولی از لایزال الابد الابد الابد الابد  
 لا تعد و فی اعداد از برای مایه طایفه انسان و لایزال را تعد و لا تاخر بر در علم و کمال حق بعبودت  
 شایسته که حق خواهد بود که هیچ سلوات متعلق کثرت است و آن حق نیز محبوب الیکتد است  
 و در هر صفه اعلی چون دیگر است استعدادهای تصور را مثالی از کمال دین و کون که در کمال حق  
 در یک وقت کمال اقامت نمایند و مصلحت و احوال متغایره و اقبالیات متغایره او بداند و هر چه از اوقات  
 هم هم داند و هم فعل و هم حرف و هم شایسته و هم باهی و هم حق و هم تقرب و هم شکر و هم شکر  
 و هم معرفت و هم غیر معرفت و هم باعد و هم شکر و هم معرفت و هم معرفت و هم باعد و هم شکر و هم معرفت  
 و هم سه ماعلم و هم معقول و هم سه مان و هم سه است و داند که عاریت که انقضی گوید که  
 و هم سه است و عاریت غیر در هر مرتبه و در هر وقت و زمان و غیره می بینیم که هر چه در علم و کمال  
 و در هر یک جمع خود و تصور بود در علم واجب دانه و نشانی از اعلی است متعبد به و افعول در علم و کمال  
 این همه را هیچ و غیره و در هر جمیع اعداد و غیره متعبد بود در علم خالق توانا و قادر و هم علی کل  
 شئی و در هر یک متعبد به آری و هر آن که می بیند و می بیند که هر چه در علم و کمال است  
 خدا بر حق و اول است باید دانست که اینها هر چند صورت متعبدین است اما از حق  
 در میان اینها قدرت و مقهور است زیرا که هر چند زیر او ران و او بر وجود و مدد و مایه است













عَيْنُ اللَّغَاتِ أَوْ كَانَتْ وَابْنٌ عَلَى اللَّغَاتِ لَوْ أَنَّ قَدْرَ اللَّغَاتِ الْقَدِيمَةِ أَعَادَ وَكَانَتْ أَدْوَمَ عَلَى اللَّغَاتِ بِذَلِكَ الْغَيْرِ الْفَرِيدِ  
يَفْقَهُ الْكَلِمَةَ الْفَرِيدَةَ وَكَانَتْ خَارِجَةً عَنِ الْحَدُوثِ عَمَّا يُرْوَى عَنْ أَكْبَرِهِ الْأَوَّلِ لِجَلِيلِ الْمَاءِ شَقَّاقِ الْعِلْمِ  
أَوْ أَصْفَاتِ شَيْءٍ وَاجِبٍ لَدُنْهُ الْعَادَةِ الْقَدِيمَةِ لَا تُرَوِّبُ الْحُكْمَ عَلَى الشُّعُورِ لَمْ يَلْبَسْ أَيْدِيَهُمْ لَمْ يَلْبَسْ  
تَعَمُّدًا دُونَ مَا لَبَسَ الْوَجْهَ الْوَحِيدَ وَكَانَتْ خَارِجَةً عَنِ الْغَايَةِ بِمَيَّانِ السَّمَاءِ

صفات اوتعالى

[illegible]

دھوئیں

[illegible]

الرسالة

[illegible]

بدان آنچه که بخدا و جمیع جائز و محال باشد

[illegible][illegible][illegible]

بقیام و کفایت حریف را که محتاج به نفسی و عملی نیز بود و در نهایت درستی با کسی دیگر که در آن زمان و آنجا  
تا آذر فرزند را اعلام از خود فرستاد و از آن در صفات و در احوال و از این شخص صفات ازین صفات متفرقه  
صفات و کلمات از بزرگوار اوصاف نفسی گوید و آن پنج صفات در صفات بلیغه میگویند که این صفات

صفت اول عبارت از جوهری است که در ذاتش نفسانی و در اعتبارش مادی باشد

[illegible]

و اما اصداد صفاتی معنویه که با صفات اربعه در حدیث مذکور  
و اما آنچه

کبر حق تعالی است افعال همه مخلوقات

و شد و واسه او شفا دادی کردن و نصیب کردی کردن و غیره را در این کتاب مذکور است  
و حسا و امارت و حکمت را درون و در بیرون و رفع کرم و پستی و خوار داشتن و دست فرود آوردن

۱۴ "الفافیه"

والاخرى المذكورة صفات حدوده يمكن انهم قد لا يثبتوا بل لا يثبتون

و اما اسم تعظیم که در این کتاب است و علم عام و کثرت از اسم خاص

از اقامت علم و ادب مطلقا بر طرف اهل این شهر است  
در کتب خود بیان کرده است که هر چه در این شهر است

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. The left edge of the page shows the binding of the book, with visible stitching and the inner hinge. The overall tone is warm and slightly yellowed, suggesting the age of the document.



برای تمیید هر دو از فردی است و عدم هر جود و مفقودات اسم از انسان یا حیوان تا دیگر مخلوقات  
 میگویند فلان کس مشتمل بر محضات است یا نه یا بعد از است و در کتب تفسیر که در اینجا لفظ الله  
 اسم محض است برای ذات واجب که مجموع جمیع اسمها محضی است چنانکه در کتب تفسیر و احادیث  
 آمده است که هر کس خدا را باین اسم خواند نگاه حضرت اولاد را بهر نامی خواند و این اسم را خواند  
 بیان نکات که متفرع اند از هجث ذات و صفات

معتبره می باشد  
 علماء و مشایخ و ائمه اسلام را در بیان اثبات واجب تالیف بدو را بر این ملاحظه کتاب است و اولی  
 صیاب کلام و دومی صیاب احکام است و جماعت و اتفاق فضاء و عرفان طاعت و اجماع است و وجود  
 ذات پاک مقدسه و ضرورتی است و شهود و درمی نماند و نیز در سادات صفات ظاهر اولی است  
 شد و شهود و درمی نماند و نیز غایت این باب مقوله و فاضل و شگفتی و شگفتی و تاریخی  
 و سادات فاضل و جعفر و زاهد و زاهد صفات اولی است عین ذات باغ و ذات باشد اولاد و لا غیر  
 معتبره و فاضل و جعفر و زاهد و زاهد صفات اولی است عین ذات باغ و ذات باشد اولاد و لا غیر  
 معتبره و فاضل و جعفر و زاهد و زاهد صفات اولی است عین ذات باغ و ذات باشد اولاد و لا غیر  
 معتبره و فاضل و جعفر و زاهد و زاهد صفات اولی است عین ذات باغ و ذات باشد اولاد و لا غیر

وهریک را با نبات تدافع و از آب بسیار و قند است به سار دارند اما اول وقت است شهر را را در وقت  
سنگین بجمع و می آید و آنرا قند معتدل و فلاسفه و شیعیه و اتباع ایشان می پختن بطیلسان است  
ملاع کاه و فاسدان این در پیسج بازاری رواج است و در دوشنبان مرغ فرو و طلا و غیره  
وزن و قیاس زنند و در اول علاج علی تعاضل الله تعالی و تحقیق معلوم و اعطایهم بطیلسان  
معد و نامش لکن الحی عند الله نعم کما خطی بالک فالله تعالی خلاف ذلک آری فرموده  
اواز آن بترست و عاثر که بعضی نقل زنده شد و بعضی که آنرا سکه است و غیره  
در تحریکات سابقه تمام و در جوب زان و بعد از فرموده در کتب عقاید شیعی و کتاب شرح عقاید  
مجاهد و شرح عقاید مولانا سعد نقضانی و جمیع کتب اربع شرح و خوف و شرح مطالع و عقوبات امام  
و کتاب کشن را از شیخ شریعی و سایر کتب اسلام و در سایش شریعین ایشان بیان آن نموده  
دقیق تر و کفایت در کتاب دیگر که صاحب آن از امام فرمود و بعضی می گویند باید دید چون بعد از آن  
سابقه در ذات سنگین و علی سدر دیده و خواند بود و مطالع تواند آید اما بعضی علم عقاید دیگر  
و مخالفی را در قوم نموده اند حقیقه را نیز از اینجا ایراد نموده که اینها سابقه شده و عقاید اسلام را کفایت  
طابق لفظی با عقاید امام علی نبوده بلکه نیز مخالف ایشان نباشد و آن نیست بلکه همه چیز است از  
ارضیات غنا که بر حق است که آنرا با جوب از حق لای علی باید کرد و نیز که ممکن عاجز و فقیر و محتاج  
و اما که نیست بکوت خف و غنم در درجی و در ضرورت و در حاله و اما که لای توانا و شیعی و بنیای است و در  
و قوی و عزیز است که همه در ذات در خدایت است و اینها پس توانا و صفات عاجزان و قویان و محتاجان را بکوت  
فادین و قوی و شیعی و بنیای مطلق ثابت کنیز صفات متعین و محال است چگونه در حق واجب لای نیست در  
مکان که

[illegible]

















من عباد الله  
صاحب کتاب شرح قواعد در بیان صاحبان مذہب علوی و اتحادی آنکه از نشر مذہب کفره  
و اهل کفر است میفرماید و اهل اسلام را توصیه بخیر از واجبات این مذہب باطل می نماید  
چه صاحبان مذہب اگر قاری باین مذہب کفایت است کفری را خواهند در وند است  
فقره

١٠٠  
١٠١  
١٠٢  
١٠٣  
١٠٤  
١٠٥  
١٠٦  
١٠٧  
١٠٨  
١٠٩  
١١٠  
١١١  
١١٢  
١١٣  
١١٤  
١١٥  
١١٦  
١١٧  
١١٨  
١١٩  
١٢٠  
١٢١  
١٢٢  
١٢٣  
١٢٤  
١٢٥  
١٢٦  
١٢٧  
١٢٨  
١٢٩  
١٣٠  
١٣١  
١٣٢  
١٣٣  
١٣٤  
١٣٥  
١٣٦  
١٣٧  
١٣٨  
١٣٩  
١٤٠  
١٤١  
١٤٢  
١٤٣  
١٤٤  
١٤٥  
١٤٦  
١٤٧  
١٤٨  
١٤٩  
١٥٠  
١٥١  
١٥٢  
١٥٣  
١٥٤  
١٥٥  
١٥٦  
١٥٧  
١٥٨  
١٥٩  
١٦٠  
١٦١  
١٦٢  
١٦٣  
١٦٤  
١٦٥  
١٦٦  
١٦٧  
١٦٨  
١٦٩  
١٧٠  
١٧١  
١٧٢  
١٧٣  
١٧٤  
١٧٥  
١٧٦  
١٧٧  
١٧٨  
١٧٩  
١٨٠  
١٨١  
١٨٢  
١٨٣  
١٨٤  
١٨٥  
١٨٦  
١٨٧  
١٨٨  
١٨٩  
١٩٠  
١٩١  
١٩٢  
١٩٣  
١٩٤  
١٩٥  
١٩٦  
١٩٧  
١٩٨  
١٩٩  
٢٠٠







بہارِ ادب

\_\_\_\_\_



فاما ركن اسلام انهم پنج محي باشند

فروع دين از قبيل اعتقادها

ان عملیات می باشد

سابقه گفتیم که صلوات پنج است و در حدیث نیز ثبت است و در حدیث دیگر نیز  
یعنی شخص تکلف واجب است که تعاداجارم شده باشد و مبارکه ثبوت آنها اتفاق در کتابها هم

که فستاق آن بکبره خرم است قیمت ستم آن معروف است بر سر مردان کاناخین علی علیه

و این عادت از اساک کردن از وقت طلوع فجر صادق تا غروب آفتاب یعنی یک روز و نیم به معنای

دکتر. چه نام زکات است

نفس خودش مقدم دارد بر ازان الیه خود و بجز الیهین اید و بنفله این است  
و بصل ابد و بنفله نقد و علیها فان فضل شیء یاؤه ملک فان فضل شیء فذلک

والفرق بين الصدقة والهبة بالعموم والنسب فلهذا قيل صدقة هبة والفرق بينهما  
في الخلف ان الهبة قصدت خفاءً بالعكس لا يثبت انتهى

\_\_\_\_\_

بیت تہ بہت ارادی نسکین حج و کجاوردن ارکان و واجبات و سن اعماج و رتبه غیر کمرته

---

نہ دستاوردار و نو کفر و نہ تہات و نہ مال کاہر الذکر فی بابہ

و در بعضی کتاب غرض واجب فرزند

ولا يفتقر الى شيء حرام است و در ضمن آن است که گفته اند مایهات آب که

ما شایب تا که ولای قاصد فاعله و کرامت در صراط نهای سع و حس

که است بخوبی گویند و دیگر را که است تزیینی و درود تزیینی که یا جهت ترابند و درش از کرده و تزیینی

# بیان اصول سته ایمان که اینهم

## مثل اصول دین و فروع دین اند

### قبیل اعتقاد یا است نه از قبیل

علمی یعنی آن اعتقاد درستی باشد  
و باور کنی آن که ایمان عبارتست از حدیثی که این عبارتست

باید دانست که بعد از توحید و ادب دین و بعد از آنکه شخص بهر توبه و واجبات توبه  
حاصل فرموده و بعد از آنکه اصول دین و فروع دین را احکام اسلام پیدا نمود باید بدین  
توضیحی که تمام ایمان را در این اصول سته ایمان که در این آیه بیان شده است بکلیه از  
واجب واجبات و مفروضات است سر فشان بر حسب استحکام این مسلمانان

و ندانست نشان سبب نقص اسلام و بی ایمانی است بکلیه فروع و اصول و واجبات

کر کسی بدست که ایمان حبیب یا بزرگین تو مملکت است

که گویند که من ایمان این که نباشد نزد اهل تعین چه ایمان بارت از همین

در آنجا که طبع و حاصل مطلب اینست که فروع و اصول اند

بر آنکه علماء و اهل اسلام و ائمه و مجتهدین است حضرت سید امام اتفاق فرموده اند

بشخص مسلمان واجب است بر واجب شرعی و سائر واجبات و فروع دین خود و سائر واجبات

از این اسلام و احکام اسلام خود را هیچیک در کتاب نیست و در روایت بداند و بنی فرائض

بر او اصول ششگانه ایمان را بداند و تفصیل آن اینست که توحید و ادب

از هر یک کتاب دین و عقاید حضرت زکی نبیین بر آنجا که در حدیث نبوی و روایات ائمه

تبرکات و متواتر و قوی و موافق و آن چنانست که توحید و ادب و توحید و ادب و توحید و ادب

اشیا و غیره معطوفی حدیثی صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان

نقد میکنند که در حدیث صحیح یا بسند صحیح از حضرت امام امام عارف و علم اعدایان











[illegible]

و بعد از درک این واحد هم هیچ دیگرک و هیول و موت اصلی خود خانه در دنیا همان موت و شکل بعد است  
ساخته بعد از اعاده روح در آن وجه و فرزند که دانیده که این صورت و سعادت جانگوش کند  
و در آن زمان با همان صورت برگشته و شکل اصلی این را بر گرفته و بعد از آن در آن صورت را بخت گویند  
که آنرا قسم نمی آید و می بیند و کذا و غیره نقل بحیثیه الذی الشاه ادا مرکه الایه  
و المیزه المزمع فیض الطافه فی الغر الخیر الأجساد و البعث و انکسیر الفلاسفه فیها علی  
اصلا سیم از اصول است  
اعاده المبدء بر بعینه انما

و خواهد بود و سراسر کلام دین و آخرت در او سرچ آید و از اعظم مجرات است و اگر بالفرض محاسن است  
و عجب را می بیند بلکه ازین سخن و ازین جمع آید و متفق شود که غایت سعادت و اتمام بهر آن از آنکه  
یک است برین اوصاف است و آنرا که ایشان غایت و همه را مضاعف و اعجاز و قاصد و غیره و مانند  
بگویند قدرت یا سبب خود چرا که با غش و نقاشی و تاثیرش در اشیاء و شریایا تاثیرش و غایت  
میافش که نظم است و در تفریع و جمع و تفریع و در هر چه است با وجود اینکه ترکیب عاقلش  
از حرف و سبب و در هر یک حد و چهار حد قبول شهود داده از آنرا بر آدم و پیچیده بر شیت  
و می برادر پس داده برابر ایم و انیتا می بیند که کوشش و کوشش و در آن که چون کفر را می  
یابن یا بنای یا اخباری که تا آنجا نرسد بر آن پیش از تکمیل از نفس و باید معاف آنرا را  
که از آنجا با الفاظ تغییر میکند و آنرا از نفس جامع عالمی نگیرد آن معاف و کلام نفسی میگوید  
و با اختلاف عبارت مختلف می شوند مثلاً غایب که دلالت بر انیتا دارد و کلام لغوی که  
دعوت و تفریع و کلامی و دیگر می نامند پس می شود پس کلام نفسی است بیضا نام لغوی  
سنگین تغییر داده و می یابد که کمال است بر کلام نفسی پس بیان که کلام حق تا آن شخصی است  
ازین غیر مخلوق یا قایل به ذات اولیای شایسته سکوت و خیر و از آنرا بر کلام تغییر و کلام و ازاده  
و سایر صفات غایت از آنرا لازل نماند ابد الابد و بی حقیقت عاشقی و زیاده و کمی بیان می بیند









[illegible][illegible][illegible]

و مخصوصه نظر زان مجید و آفرنده و سپهران ساد و دی و صومر و تاسی خوش خلق از زمین و جلال ترونده  
دیگونیذ بهر پر بر سر می آید و ما بان عهد میکنیم از خدمت و رضای اوست ما را ازین جیاری  
نیت و بی شبه و محبت و گناه و قجاج و دین کارخانه نیت و خواج و هر چه میکنیم عین رضایت  
شراب خورشید و زاکردن و نماز گذاردن و طاعت همه یکی است و ما در هر آن با خدا ایم خدا را جدا  
و ما در خدا ایم و خدا را با ما و حیات و حیات یکی است همچو قوت در هیچ احوال او نیست تعلیم  
و پنهان بهر دست و خواهیم بود بهت بالذات و نعم و مهربان و آسایش نفس و از خزع  
عبادت از تلقی و عدم آزار نفس مآزری از ما شاخ و خرم و پرازمیزه و حسیه  
هر که زری سنگ زنده بکن داریم در در شان این عجبای عجبای سخنان جزو خواهند گفت  
و ما را ازین غلط و نامر و طبع میکنید انما غلط و جبل و او اکل کفر آینه شان از معرفت و عباد  
و

وجوهات أقوال أهل الأباية

ووجه اول غلط و جهل کردن است که بقدر احوال ایالت اند که دیار و خیال مردم ملک و  
دارای شهری و ده روستای پس از چندین یافتند نگارنده و دیگران و غلط و جهل کردن است  
نگارنده را با اعتقاد و رای باشد خود را به طبیعت بخیر و کار آسان گفته و پنداشته که آدمی و رای خود را  
شایسته بر سروده و آسان و خیر و انعام و عید و عزب با انصاف و آسان و قریب از خود پنداره اند

[illegible]







و افراینداد و بیداد است پس نکات درین حق تعالی میبارد قالیم و هیئت اتم علی شری  
الا اتم کما بود و عشق و کلمه باینها بود و غ عشق ازین سخن هر سینه  
مطابق احوال و کایهات و در آنست که فرشته یقین آباء اصحاب نیز در آن است و جماعت  
مهم لغت آنجا به و عرب و علمین به طاعت اصحاب پیوسته اند و در آنست که زبان و کلام  
کالیست و الفاظ و اشعار و شعر و نحو و فقه و حدیث و کلام و در آنست که زبان و کلام  
از ماده حضرت شیخ حسن البصر است که باینست که در میان ایشان و کفر از حضرت امام عباده و امام  
زهد و عابدان و علی هذا القیاس سایر فرق البند و العابدین و غیره و الله اعلم

[illegible]

مضافا الى ما لا يخفى على من يتدبر هذه النعماء التي وقفا لآل محمد في هذا الجهاد اشارة الى ان

۱۰۰

...











شیخ طایفه کونیه شیخان را در جوهریت شریک کونیه این **د** غیر مخلوق است کما باشد و کذا باشد  
واقفیه کونیه که فعلا را از اسکا فایست زوئیه کونیه دینا فایست و باقیات نایک کونیه  
خروج را با هم باز است قبری کونیه که نو کنگسکا بقولیت قاسطیه کونیه کتب علم و مال  
و حکمت و ریاضت و فنون لطیفه کونیه که حق را در اشقی کفین جاریست توفیه کونیه  
نیدانیم که شریعت است باند **بیان فرقه های جهیمیه** و جهیمیه متفقند  
بر اینکه میان اغلب آذربایجان غیر ایمان همین تصدیق بقدرت نه اقرار بایمانه و تکرار عذاب قبر  
و مسکن نکردن و دعوی کوش و ملاک است و کلام حق بوسیله کلام باشد و بدین طبقات  
خودشان نیز اختلاف دارند معطلیه کونیه که اساس حق را در صفات او مخلوقند شرعیه  
کونیه علم و قدرت و شریعت مخلوقند و خلق غیر مخلوق است شرعیه کونیه که حق را در امکان ا  
و ادریه کونیه که در در خارج و در دیگر شئون نخواهد که در فروع در خارج خود و نخواهد رفت  
خرقیه کونیه که در خارج چنان خواهد که در ازلان هیچ اثر در خارج ندارد معطلیه کونیه  
که قرآن و تورات و انجیل و بود و مخلوقه عبریه کونیه که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مردی بود حکیم  
و عاقل نه رسول و نبی فایده کونیه که حجت و در خارج هر فاخر اندک است و ادریه کونیه که در خارج  
بروح بودند بن و حق را در است و دنیا و عالم را در هم کونیه و حیات را در است لفظه  
کونیه در آن کلام تاری است کلام الهی که معنی نفسی آن کلام الهی است قبری نیز سوال قبر  
و عذاب قبر نه واقفیه کونیه را در مخلوقیت قرآن و وقت که در بیان فرقه های مرجیه  
از آن متوفی

ایشان متفقند بر اینکه پیغمبران برای نظام کار عالم خوف و بجا نیامدند و اگر حق تعالی  
بجای اوست از رفیق بندگان نازکی گویند هیچ چیز از کار بعد ایاں فرو نیست <sup>شاید</sup>  
گویند هر که گفت لا اله الا الله و دیگر گفته هر چه می خواهد با کسیت و فدا نباشد راجع  
گویند بنده بطاعت مقبول بصفت عامی نمیکرد شاید گفت دارند در ایاں خوف  
گویند روح ایمانست نه هیئت گویند ایاں علم است که نه اندام جمیع او سر و نو  
و علم آن نه شده باشد پس آن کافراست علیه گویند که ایاں سه علم است  
منقول می گویند این کار زیاد می شود و کار هر که در دست خفیه گویند مأموران  
بهیتم از آن حق تعالی امر می گویند یا ساطع است صلاحیت و پس ندارد  
در حق گویند اطاعت اول الامر و امر واجب اگر چه امر کند بصفت مشبه  
گویند حق تعالی دم را بر سر تو خود از پست خویش گویند واجب نیست  
و سخن میگوید یا باشند و همه و آمدند و شیخ ابو القاسم زاری  
هفت فرقه دیگر از ایشان بر او جدا است که است و در

وما لبثت وباطنية واباحية وبرايمية واشعرية واساربعية ان تلبس

ائمه است که در خارج البقیع من المحدثین و پیغمبر ائمه  
 ان اهل عقیده اثنیه نعم الله تعالی علیهم اجمعین رضوان الله علیهم اجمعین  
 و یسئلون الله بآیاتین اولی انی انزلت فیهم الذین یحکمون فیهم  
 لانهم ائمه و فیهم ائمه من الائمة و فیهم ائمه من الائمة و فیهم ائمه  
 عاند و نزلت فیهم علی ائمه و فیهم ائمه و فیهم ائمه و فیهم ائمه  
 علیهم السلام و فیهم ائمه و فیهم ائمه و فیهم ائمه و فیهم ائمه  
 و شیخ ابن حجر در کتاب صواعق مرغان در بیان فروع  
 شبهات طایفه شیعه را بیان فرموده است  
 و جواب هر یک را که هوای الحق و الواقع  
 بطریق مدبران ایشان نوشته است

و قدّمه التحقيق شيخنا الميرزا محمد باقر شهاب الدین که کرده در جواب این که  
کما یقولی والواقع از روی اوصاف حقیقت بغرض وسیله لطیف تدوین آن نوشته  
و غیرتیر غرض اطلاع طالبان کلام پاک و صدق ایشان را ترجمه نموده بجهت اطلاع  
آنها در اینجا ثبت و ضبط کرده تا طالبان حق و سستی حق و باطل را از یکدیگر جدا  
و نیک از بد و نور از ظلمت و اسلام از کفر بطریق نفوس قرآن و احادیث صحیح و نقل  
علا و شاخ و مجیدین شریعت حق تشخیص دهند و بدانند که این طائفه شهاب  
باطل و خوف و سخنان باطل و فتنه کار کننده و ضاله خودشان از انحراف اسلام و سلب  
فراج نموده و درین وسیله بر آن مذهب دیرین حق که هیچ وقت و در هیچ مکان راضی نیست  
بجهت خودشان انحراف و احادیث جعلیه و دست خودشان را شیشه علی کرده اند و خودشان را  
محب امتیت میدانند و اعمال آنکه خدا شاهد حال و کواهد مافرو را ظاهر انفعال است  
نیز حضرت علی ایشان را تابع و منسوب خود دانسته و میدانند و این است حضرت رسول علیهم  
ایش را بجهت دوستی قبول فرموده اند و میفرمایند لاجرم این بجهت آن همچنان در سنجش  
غریب بلا غیر آنند و یا تا آخره در آن نقیب غریب خویش و بغیرین مطلق آنکه کرده و فرقی  
گرفته که هیچ قوی ایشان را نرسد بکینه و در پیش همگی مطلق و صاحب خوار و محقر اند  
و غیر در حق ایشان بدو نقل گفته است بجز تم که خدا راضی و عمل بمقول



























چندین ساله علی و ابوالفضل علی را بر دهنه آری تباری بنیام علی و ابوالفضل علی در حق ایشان پیغمبر می‌باشد

و دعوی و حق و حجت ایشان باین قسم که می‌دانند و می‌بینند می‌فرمایند **مواخ**

روزی شخصی خف آید به اتفاق حجت افتاد و در حق سخن به بحث خلافت و امامت بنیامید  
و حکایت باغ فدک بیان آنکه قسم واقعی در این مسئله اهل ایران به هر محلی که در حق فاطمه زهرا علیها  
آنوقت علی و فاطمه توانستند آن باغ را از ابوبکر بگیرند و تفسیر میکردند که اکنون می‌بود شیعیان ایران  
آنظم را قبول نموده و می‌توانستند باغ فدک را از ابوبکر باز گرفته و آن خود را می‌دانستند  
آنرا بکر بلائه رستم گزاشد آن باغ را می‌دادند و نیز می‌بخت آن مال را بجا می‌دادند و ابوالفضل  
می‌دادند و صرف می‌نمودند و گفتند که حق خداست می‌فرماید و عاقلان به این خبر شگفت  
من بخیر است به جناح بکند و مدینه بروم و بگویم که آن باغ را از ابوبکر جدا کردم و باین آدم  
تا ایزد قدر و منزلت مرا بشناسد که چنین شخصی بعد از آنکه از پیغمبر و اهل بیت خود می‌چنان بدلی  
و از او را بدلیت علی کرد که قسم خلی که خود کرده و بیعت نموده و بی ریا خالی از مومنه معلوم شد

بجای خود می‌نویسد

که بجهت کفایت اندک دوی که سیر را بدزد و در کجایم را بدزد و در آن مقهور این است  
که سخنان دین و دینی را باین طریقی از این قبیل بشنود اینها تصور به دشواری و نادانده خود میکنند  
و بهر باور است و حق خودشان نیز نمیدانند که حقایق چند ساله با هر ساستی و بهر بدلی دارد  
باغ فدک به ابوبکر با فاطمه برسد با چه مقدم و ترفه و خلفاء بن و توچه و برای من و توچه فاطمه  
و عاقله دارد و این واقعات نه داخل علم عقاید و اصول دین و نه از شرائط مذاهب و آئین  
من و وقت و نه از واجبات شرعیست چه خود گفت شخصی عرب عراقی با شخصی بنیامی صحبت داشت  
بودند اگر شایسته خلاف می‌فرمودند و در مسئله خلاف اصرار دارند و راضی بیکم فدا و راضی  
خواهند این خود این هر دو علی هر کدام را خلیفه می‌ارزایند هر کس که توچه پسندنی تغییر و تغییر را  
آینه غیر مسلمی نه بدست می‌توانستند و در خلاف و علی حرف می‌زدند و ابوبکر و تفسیر  
لاجر تغییر و علی تفسیر کردند که کون ملک عجم ایران تفسیر و حیا در طایفه چار و او را در  
و با وجود انبیا و حیا و به شرمی و با یک چنان است و دارای در کمال خلاف و علی نمیدانند  
و کار را به حسب الخوا و ایرام و عجماء از یکجای و غیره قرار می‌دهند امر و بجهت

باینکه مدت العرش و در جزو و قات خود شایسته غرض را نه و تعصب با مسلمانان و سخن  
عمر و علی نمایند آری شایسته مشهور لغت عرب لایق شهبان بنده و از است و دیگری فخر  
لایق فخر و بهر سببی با سیمایم بهر سببی اگر دعوی مسلمانان و اسلام است شایسته احوال  
سبب است که شایسته است و جهت گویند و اگر دعوی حجت و در حق رسول و آل و اصحاب  
و اهل بیت است لایق ایشان است و اگر دعوی دین و مذاهب و شریعت است شایسته و از اهل  
ادوات نه با کسی غرض و خیر دارند و نه با او تعصب می‌نمایند و عداوت با احدی می‌ورزند  
و نه مخالفه و مجادله پیش می‌برند همه کس به مدت ایشان است و ایشان با همه کس  
و همه آنها آشتی و دوستی دارند و با کسی که فدا و برونند و از آن جهت نزد خدا و رسول قبولند  
مطهر و پاک و محراب و مظلوم آنها را نمی‌بازند و از آنرا راضی نیستند و با کسی که از  
در خانه کشی نه و اصرار و ابرام در کارخانه و از او اطاعت و تعظیم را باین نمی‌دانند و لعن  
بکسی که شایسته حق در حق شیعه یعنی صاحبین و ائمه و معنای ایشان است و توفیق نایب  
و این توفیق نه از آن جهت است که شیعه متوجه حق لعن نیست بلکه از جهت این طایفه و  
باینکه از آنرا از اهل حق می‌دانند

دولت ایران قوت و قدرت و تسلط بهر سبب و بهر جهت هر است و بهر سبب و بهر جهت که می‌باشد  
و در تمام کاران شده و مظلوم کار ایشان است هر است و بهر سبب و بهر جهت که می‌باشد  
و حقیقت بود که این عساکر و لشکر و سبب که عاقلان را به علی را بخلیفه دان قرار می‌دهند و اسحق و شمس  
در کار عمر و علی نه عداوت و تعصب و اهل ایران است بهر سبب و بهر جهت که می‌باشد و اهل ایران خود را  
ایشان نیز تفسیر میکنند سبب آنکه این تفسیر از یکجا آمده و با وجود این تفسیر حیا از همه هرگز کاران  
به تفسیر و به حیا و ترند در حیرت که کدام از این تفسیر را قبول کرد و بهر سبب و بهر جهت که می‌باشد  
و به شرمی و به ابرو که کدام حیا و شرم پسندیده تر افتد پس این به سبب و بهر جهت که می‌باشد و اهل ایران  
عین به هر سبب و بهر جهت که می‌باشد و اهل ایران او آن خودی پرسید بهر سبب و بهر جهت که می‌باشد  
اگر دعوی حجت علی است بهر سبب و بهر جهت که می‌باشد و اهل ایران با ایشان بی علم الله و رسول  
شایسته ولایت است پس آنکه می‌نمایند دعوی حجت و بهر سبب و بهر جهت که می‌باشد و اهل ایران خودشان  
و با هر جا و در هر کارند ابوبکر را خلیفه اول کردند و عمر را خلیفه ثانی قرار دادند و عثمان را خلیفه ثالث  
و علی را خلیفه چهارم کردند و با اینکه همه کس بلوک و مسلمین بهر سبب و بهر جهت که می‌باشد و اهل ایران  
به هر سبب و بهر جهت که می‌باشد



خجیر و سرخه از روزی که کاروانه را می‌بندد که از قادیسیه روی نر و از آذربایجان فرستد ترش خرا  
یاد میکرد و از یکدیگر شدم سلام و کلام فی الجمله نوشت بهر پرسیدم عمو چه کار میکنی گفت جان عمو ترش خرا  
نیایم یکم ختم بهر بخت خود که منم و دارم از این نیست لکن از شنیدن ترش خرا به خنده گفتم بهر  
میفرماید که زنده شنانی سیتا که شمس علی را ترش خرا کرد که گفت معاذ الله چه باشد  
گفتو یارک یارک زلف گفت که با شیعه گفتم کسی گفت بهر ترش خرا تو بهتر باش  
گفتم چه دیدی ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا  
به از آن چهار نفر را با کلمات ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا  
و هم که از خون نجاست بر پا شد آن که چون ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا  
سیکری نه و از شنیدن و همچنین از هر کار که از خون نجاست ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا ترش خرا  
بتر و سب تر میدانند **ایضا مزاح** روزی در قصر شیرین که از سزاران  
راه بغداد است همراه قافله بازو از عجم برای بغداد می‌رفتیم تا رسیدیم به یکی از سزاران با یکی  
از سزاران شیعه که بر او آمده بودند اتفاق ملاقات شد گفت مردم جای به ختم شهر مسجد حج

گفتنی باشد که گفتیم تا حال سنی بوده اما چون نیت شماریدم شعیب را گفت که شعیب است گفت  
لا والله که چون بشعید رسیده می شود گفت پخیری خوانده در علم گفت کدام علم می خواند گفت  
علم هند است گفت در آستان علم کی است اما زو شعیب را و علم است که در درگیری  
علم علی گفت علم علی که دست گفت علم علی که در وقت و کما در زمان است و علم علی  
سراسر عدالت یعنی و کند و ادیت همان است تعجب ما علم است و تعجب شعیب علی گفت  
ما شاعر حدیث است علی عمر چنین زحمر می خواند و خود هر که گفت پس شعیب علی میدارید چرا با  
عدالت و تعجب و غرض آنرا می کنید و چرا ایشان خیر و ما را می گویند دیدم چهاره نمابر  
بر این خوبیت بسیار و حضرت بشمار گفت بخیر و علم خودتان خیر برین می آید گفت خدا کند  
ما ز علم بیاورید چه علم برده اند آنوقت همان کا و در اصل خواست یعنی سنی شود چون  
سنی گشتی علی تنهای و بد و بیکس می افتد مباد او یک کس می شود و گوید و در احاطت و اعانه  
بوی نماید و مقام دی نوت کرد و گفت که علی اقرب و ولد و خویش هم چنان معلوم است  
که شقیع التسلط است و تب و تابش چنان دیده ام که علی او را و فرزند را در هر نفر یکی تو  
دو نفر کرده است که با ایشان خلی خندیده و بسیار مفضل است گفت و خلاف عمر و علی  
گفت که این را که از این بفرموده اند و از این بفرموده اند و از این بفرموده اند

که هم سخن خلافت و امامت ایشان بمن و تو مخاطبت ندارد آن بزرگواران لنگه‌ای از احاطت بمن خودشان  
را هیچ بجز دشان پیشتر برض بمن دوستی گفت و امامت مال علی بود نه زور و زورست و از زور  
و بر که هم پسران حق تابع زور دارا بهتر است یا مبارکه و پیچیده پس علی زور و قوت ندارد  
بجز خودت و ملا هر دو را در دست ایشان و ملا را مثل شاد خود دارند نه یا اینند زور و  
چون فکر بجان زحوا علی میکنند و چه بدینه سیرند و علی را بگفتند و این قرار بدند که هم شاد و حال  
و حق المرام خوش شود و کردند و هم ما آسوده شویم و هم رگنی را در مردم که خوار از آن را بشد اهل اسلام  
برای شیعیان ایران بدافزایند که شیعیان را بجا مثل روبا به حیا دیده و سکا بچه دار این طرف  
بهر سو شوند و هم قبول نوافیه که ابوبکر و عمر و جابر بن پیغمبر نداد و زوزکی فاطمه زهرا را  
دفن نکردند و هم قرار واری در آداب تعج زاریت پیغمبر خالفه استند و اهل اسلام به سینه  
و هم قابل باغ فکر را از او بشین ابوبکر گرفته و با او داد علی و فاطمه تسلیم نمایند یا انا لا ابرایان عجم  
شدند اکن آرا بشند و کف قلی زینبی با جاره به سینه و پولش با تزل و ضعف آن برای او را  
علی و فاطمه بفرستند حقیقت و این فقر را کون عجم و آوند ای ایران فقیر میکنند و کوهی

حق این بود که دارند که انقدر طول کشید که هزار و سیصد و هشتاد سال بگذرد البته اخوندی  
و آذربایجان و گروس و غیره ادعای بهر چه نمایند از درویشان بابو که هم دارند حقیقت آنچه که  
بعضی تصور نموده رسیده باشد صورت عسار و شین او بر سر خط است ~~اینست~~ که یکی  
بدار الخلافه میباید مشروط باشد که اولاد و استاده خود را در امام زاده شاه عبدالمصطفی علیه  
انداخته بلکه آقا یان و اخوند مشافعی و التماسی برای ایشان نمایند شاید شمدی که مخفی  
از آن ادعاست بکشد و او که راعوف فرغید و الحاصل بعضی از این سخنان بنام خطیب  
بر سر دوی زوم بالاخره گفت فلان خدای علما و اخوندای مجسم این سیاه نامه  
که در نام سابقه اینها یعنی از خواب مضایح ساخته اند و اگر من بی حقیقت راضی باین  
و باین مذمت و این بیستم تا بهر باید کرد و حال قبول مشهور کار از دست در زنده راستی نمی  
آمد و این کار آنکه مصلحت دینی از بهر باید کرد است نه سنیانی توانند این شکر بهر سنی  
نمایند و به شیعه از آن مخوف و از آن دست میکشند اکنون این کار باز بسته است بقدم  
دربالعلمین  
حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام یا تعیام قیامت قلند حال میعلم لفظی از حدیث

والله اعلم بالصواب



[illegible]

بيان اصليها واساس شعبه وكيفيت ظهور الشان  
وفكر حوائف مغذره ومتنوعه الشان

[illegible]

[illegible][illegible]

1871

1871

































ابو بكر بن قتيوبه خلافت حضرت ابو بكر صدیق

عنه الله

پس انکے باطن میں ان احکامات حضرت ابوکرر راجلینہ درار داوند و سکی دی  
و خطبہ سیمت را خواندند و سکی سرطاعت و فرمانبرداری اور ارپستان مبارک وی نهادند

و کار و بار اسلام و اسلامیان بر روش و مایه های زمان پیغمبر علی السلام همچنان باقی مانده و هر روز کار و روش

و نظام در وراج اسد مشیر از پیشتر ثبت و پس در شوق بار تر می گشت و ملکات

خلافه او بروایت صحیح سال کامل بوده و بعضی عهد اندر سال و ساله و ساله

در ماه ان اصف بجای مریدان و در ماه رجب به

۱۵۵۹ دکنر دیوبند کے نام سے

فرموده دلش و لقب و یا اسمی معین خود و دیر ابو بکر صدیق خوانند و چون اسمی

المراد

ذکر خلافت حضرت عمر فاروق است

فرض الله عليه

دیگر از وفات حضرت ابوبکر را بقاعاقب مع اصحاب در مدینه منوره ایسان حضرت میرزا حسن

[illegible]

با حضرت ابوبکر یا عیسیٰ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله  
الطاهرين

مرا از هر مومنین خونیه بر ازان نازان مايرج اين لقب مستحق است

مکتوب حضرت رومی و اویر در بیان صفات حق تعالی سلام علیہ  
در آورد

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

باعتبار بسیار بدست آورده و مورد استعجاب ایشان در مدینه منوره علی کائنات تحفه و انصاف

عاشق آرد و درین آید محاسن آینه بقیه بر مصیبت یافته می رسد معنی از کتاب نفع فساد می رسد

بیان نعلین پیغمبر در دنیا باند حضرت فاروق عدالت و امانت و کفایت مرآت است

شرح عدالت و کفایت اور در کتاب عقاید و کتب سیر خلفا و تواریخ مذکور و مشہور است

و مَدْرَسَةُ خَلِيفَةِ بْنِ قُوْتَيْبَةَ يُوْدِيهِ سَالِ لِهَيْتِ وَ زَرْعِي

سال و چند ماه قیام کرد و ابو لولو ملعون که غلام مغیر بن شعبه بود در آن سال

و بیان تقوی و کیفیت آن در کتب رفع الحما و عقاید و سایر کتابها مذکور گردیده است

و عجب تر از همه اکنون طایفه ان شیع در شهر از شدن ای ایران قبره را ساخته اند

و گویند این مقبره ابو لؤلؤ قاضی است و بران بزرگوار عظیم و اجماعی است در ده سال بعد از وفات او

وزارت اطفای آفاق ایران می آیند و مقبره را بکلیت سید و زاریه را

و ثواب عظیم منتهی بلکه راجع و منسوب است به ثواب بزرگ و بزرگوار

مستجاب و شایسته بجزیره که در آنجا حضرت زکریا علیه السلام توبه می نمودند و خاک فقر را به

و میبایند که تو بیا بکشمه شدند و شهر شهر و خانه بکان آزادی تبرک و عین سیرت

بلکه ناک آنجا از خاک و تربت گرد و بخت نیز فقر و خو بر میدانند فقر را تو بهی

براین در دبیران بظالیفه که میگویم و کاهن خنده کرده آجای شایسته و حیرت

کری نیست که ریه دانه پیرس و از کفیت و سبب آن پرس و جویا شود ری فرموده

ترسم خودم که بردی گشتان میخندند و مرده را فریاد است گشتایان را

یکی از بزرگان میفرمود من تعجب میکنم از احوال غلیظه این طایفه که چرا مقبره ابو لؤلؤ را خرابه خود

نی مانند و بر سه مانند کعبه بنی بنی عموم اما ایران حج میکنند البته در نزد خطایفه

انجمن از آنکه دیدن برکت و زیاده تر میدادند و جای که از آنکه دیدن نیز فقر و غلام تر و محترم تر

جاریست که را بعد از آنکه در نماز دی با شما گفتند و هر ساله آنرا به ایران زحمت پیوده

بله و درین بروند اینجا نیز که را جبهی داشته و در اینجا سلسله جبهه و در این بروند

۱۰۸ دریا جاعیب پیدا کرده است در زیر این مقبره ابو بکر و بیج کسار مومن کردن بنا بر آن



کون در کعبه آید از ارباب بی اعتمادی خوب بهر می آورد و بهر داسان میبرد و اما در آن  
افسوس برای ستمیما باید خردان کنی توانند ایشان نیز در مقابل شیعا در شهری مقبره را  
بسازند بنام عبدالرحمن بن طلم و ستایش از آن کنند چنانکه شیعا مقبره ابوذر را در ستایش  
میکنند خدا افسوس بر اهل تنگ کعبه دین و مذنب و شریعت ایشان سوخت و سوخت آ  
براد و عیار و شرم از خدا و از رسول خدا و از آل و اصحاب و اتباع و می نویسم احترام آل و اصحاب  
و ایستاد عظیم و توقیر و احترام خلفا و اعیان ایشان و حضرت امام الانبیا است که انکس و سلم

و بقیه روز وقت حضرت عمر باز با اتفاق یکی آن اصحاب بکهنرت <sup>آن</sup> بزم منصب خلافت حضرت  
عثمان بن عفان در آن روز سه شنبه را یافت و بطلب عیت او را خواندند و جمیع مردان از بیعت و کبریا و پیر  
سزایند و تسلیم بر آستانه وی نهادند و یکی آن اصحاب بکلمه او را خیمه گشته و او نیز در اجوی احکامات

و بعد در شرحه غایت اهتمام کسی بهر آرد و در بعضی جمع قرآن حفظه و ضبط آن فرموده  
و ترتیب تدریس و تلاوت آنرا اصولی مقرر نموده و بخوبی که در لوح محفوظ آسمانی مرقوم  
و مرتب بوده بهمان شکل و لفظ معروف و لفظاً آنرا ترتیب محفوظ و ضبط و ثبت  
و بی یازدهم آنرا جمع ساخته اگر چه طایفه جمده شیعیان را زخم و تمعادینست که حضرت  
عثمان سه جزو از قرآن شریف را بر ساقب حضرت علی و بر بنو ت و در حالت دی  
آزاد فرموده و معوق ساخته است و بآن سبب در الهن و کفر می نمایند سبحان الله  
از سفاقت و فضیلت خطاطی که کسی تا آنحضرت و تقض در وقت ترتیب می  
قرآن لوح محفوظ آسمانی را برای او کشف نموده فرماید و بهمان سبب که در لوح محفوظ  
ثبت و ضبط شده است بدون کجرف یا یک نقطه زیاده که قرآن خدا را جامع نماید با وجود شهادت  
بر آن و با وجود شهادت جبریل که من ابده و الی الغم و الی از آسمان قرآن را بر این شهر خدا میستند  
فرمود آورده است و با وجود شهادت سایر ملائکه که مواظب بهر لفظ و لوح آسمانی با فرموده

و با وجود شهادت خود حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که او باطل و آفریزان مقلع بهست و نهوضا  
قرآن بروی نازل گشته است آفرینگر و میسر داور و خفی خیال شده بخود قرآن بندد و آفریننده  
اینکه شده ای این و عاقل گماشته اند البته اینهمه شاید بی عبرت و توبه که بکلیله از خیال  
و مذهب خلافت روی دوازده سال بوده است  
و این یعنی و نسا در بر و فرود چ کردند و او را بقتل رسانیدند و نهضت با اجرای قتل روی  
در جنگ روی در کتب رفع افضا و سایر نه گویست و در آن خلافت و اتمام علمیه روی  
و واقعه قتل روی از جمیع واقعات دنیا بزرگتر و بالاتر و سخت تر بوده است

ذکر خلافت حضرت علی کرم الله وجهه  
وضو الله عنه

بعد از وفات حضرت ثمان باز با اتفاق جمیع آل و اصحاب از خلافت حضرت علی بن ابی طالب  
مقرر شد و وی نیز در کمال بجهت و در امور مسلمانان و نظم و انضام و احکام دین و حدود و شرعیات  
فارس است

نمایه انعام و محبت و در زمان و نیز واقعات بسیار و کارهای آید نه  
و بکلی وجهه و مذهب خلافت و

شمس سال ۱۰۰۰ در ماه و ایام آن احوال کشف است و عجب آئین بن بطیم مراد او را  
 در کوفه قبل رسانید و که از شرف قهری و سبحان در کتب سیخ فضا و در تاریخ اسلامی و کتاب  
 تاریخ الفکار و غیره تفصیل هر چه تا ستر خور و کور کرده آ و این بزرگواران بدولت شهادت  
 که بهر نیکوایان ایشان رسیده و فوق این مرتبه و کبریت و همگشته اند و در دنیا  
 بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مجاهدات و فضیلت بسیار و کوشش و اهتمام به شاد در راه  
 و در ترویج و ابلاغ قرآن و شریعت و سنن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نشر و ابلاغ آن فرمودند و بعضی تبلیغ  
 و حفظ و دعوت احکامات و عدو و شرعیه و مراقبت مسلمانان نموده و کذا فرمودند این است  
 بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و کذا شدند بعضی و مخلص و تقوی در اسلام و دین  
 و در قرآن و شریعت راه یاب و پیشه مال و جان و اولاد و نجات در راه خدا و رسول خدا  
 و بحکم محافظت مردم و مسلمانان کشیدند و علم و معرفت و معرفت و معرفت که با سیدان









یقین و امان و یقینان و اطمینان است آن خود را به آن مسکنیت از فساد الهی از شر فساد  
 او که از فساد و تعلیم است جدا فساد از فساد و حیرت است که از فساد  
 و شریعت است یا مقلد صرف و آنچه در میان اصحاب از فساد

ابن صفی (بعضی انصاف) بنی محبت دوستی من منوط و قوت بر دوستی و محبت اهل بیت واجب است  
ملاک ایشان محبت که خود را ندانند با من محبت که نه در چنین بغض و عداوت و کینه که ایشان  
تقریر دوستانه عداوت و کینه است که من تعلق دارد پس با این قسم نیز ذکر از اهل بیت عداوت  
منفی گوئیم یا از مشاجرات و ناراحت ایشان باز گوئیم پس گفتگو کردن از اهل بیت پس با هیچ وجه ثابت  
نیست و نخواهد بود ما را بخارجان امیر یا خبر او چه کارست و با بندهم و قافله عداوت چه نسبت است  
من و تو کار ایشان صورت نمیگرد من و تو در میان کاری نداریم بنحویچه بوده پسنداری نداریم  
هر واقعه واقع شده باشد و هر تقدم و تاخر واقع شده باشد و هر محاباتی که که گفته کرده اند اگر ایشان  
عجب که گفته با و شاه و اگر که گفته با و شاه و در هر یک که عجب که گفته با و شاه و در هر یک که عجب که گفته با و شاه  
و غیر حسن ایشان با ایشان خواهد بود و اگر عداوت باشد ضایع ناکرده بگوید اند و الا امر و فرقه  
بر ایشان محبت ایمان و سلام من و تو بجهت امر معاش و معاد من و تو ضرری و زیانی نداشته است  
و بدی نیاندا و در شریعت و اصول عقاید من و تو نموده و از شرط علم و دین من و تو ننموده اند

[illegible]

تو کار توئی تا بکنی دکانی دست تو بر آید این تو درین حرمی که در مدینه بخارو  
و آنچه که خاطر خود را میخواند چنان کن و آنچه که خلاف و است که در حدیث و اصول  
و عقایدت بهر بار و مباد و قیامت مسئول و مواظده نمایند که چاره دنیا کار  
و خلافت نه و علی اساتید و ائمه که گویا تأیید نمودند محکمه  
شخصی موصی حکایت کرد گفت سال بعد از تجارت بطرف آذربایجان و نواحی ایران رفتم  
یا یکی از علمای علمای اتفاق ملاقات صحبت افتاد پرسید منی یا شیعه گفت منی ام گفت  
منی نماز و روزه و عبادات واجب دارند یا نه گفت منی دارند اما نه مانند نماز و روزه و عبادات  
گفت در خصوص خلاف طهارت و سنن یا چه میگویند و برخلاف ابو بکر و عمر چه دلیل دارند گفت  
دلیل و برهان برخلاف بزرگ ایشان نحو حق طاهر قرآن و احادیث و اجماع آل و صحابست  
و اگر چه درین باشد شایر خلاف علی چه دلیل دارند دیدم عاقر و تحیر را بیکه گفت مگر سنن  
پس خلاف علی را از قرآن ندیده اند نخواهند اند گفت من آن کدام است گفت علی















فی الحقیقة دخیل است و در شیعه بودی که میگوید که از آن سخن گفتن  
 بعد از آنکه از او سید بیت و سال دیگر از آن گفتن و گفتگو کردن و بر آن مجادله و محامله با یکدیگر نمودن  
 بنامیده بکند بین سخاوت و جهل و اینها از آن کس است که در وساطت نشود و در آن دم زدن چو  
 به غیر آنکه دین و دانش از دست در ره از آن کلهکوی پیورده کردن نه نفعی نماید که در از آن جهت  
 که بعضی سائل دارد و سنیها غالب خواهند شد و شیعیان مغلوب گردند ایضا حکایت  
 از شخصی شنیدم گفت سال بعد تجارت به مکه است ایران آمد و بیشتر بزرگتره با ندم  
 و چون از منزل بیرون می آمد مرا شنیدم و مرا از فروش میگفتند تا روزی بستم شکایت بخانه یکی  
 از علمای اربابان رفتم آنهم شخصی ام ساف و غریب و بارش را مگر از منزل بیرون می آمدم مرا خوش شنیدم  
 و گفت میزبانید چاره بفرمایند تا درین شهر محفوظ باشم گفت بکنید پس مرا در مسجد آدم و  
 به بازاری آمدم تا در وقت غلیظ اجلاس کشی فریدم روزی بجهت و دایم خدمت آن شخص عالم رسیدم  
 گفته عرض می کردم و گفتی نصف دکان بود بسیار معذرت خواهی فرمود که اینک اگر مرده ای و حرفه  
 و دایمی از درگاه اینجاست شنیدی و خواهم که کار مرا اینجاست است که دیده است بخت خدا من  
 شیعه علی ام آقا باین قسم که اگر در سر دانا ابراهیم شنید و کسی عزم آقا ندان جور که در سر سنیها  
 شنیده است

مستند فریقین سنی و شیعه و قسمنه یا عالمند یا سائل دین و اسلام و واجبات یا جالبین یا سائل  
 که عالمند و در زیر شش قدم و معرفت شباهت که در کمال یکدیگر و جوی صاحب  
 و اگر عالمند یا سائل دینیت باید بقواعد علمی خود و ممالک معنایند و چون عاقل باشد که هر کس در حق  
 در علوم و معرفت کامرین هیچ صورت ابراد و قوی را و دارد نباید است هر چه بر تالیف  
 خود و شریعت است چو قرآن و شریعت بر هر کسی مازل کشته و برای هر قوی احکام و عدول آن  
 شش و مقرر فرموده باید بقوم قوامین آن مکنند و اگر مکنند بدین است که از اقامت آن پیغمبر  
 خارج خواهد بود پس فریق سنی و شیعه و تحقیق هر کدام بر علم قرآن و شریعت نبوی نه گفتند  
 و او را در دنیا بر کار کاینی برون رفته اند بقوم سنان کامل و از هر دو ناجیه مل اسلام میباشد  
 و زمانی خدا در رسول میباشند چه قوم نبی میباشند یا عالمند یا جالب که تهمینه و شریعت مستغرق  
 اقی است تابع شریعت و ولایت نبی است و هر کدام از فریقین بخلاف قرآن و شریعت نبوی  
 حرکت نموده بر این نشان خارج حقیقت نبی میباشند دیگر جراتی کافی نخواهد که ایشان را  
 به اقامت آن نبی نام بردن و فی الحقیقه اصغر سخن اینست که این شخص عالم فرموده است که  
 مردمان ایران مدت شش روز در صحن عمر و علی کشته و شش روز را بقطع در خیال و فکر

سخن میگوید و دایما در تعجب و اجازت و کنه اند و در آن کیفیت احوال غریب دارند از اعلی  
 جیف مدحی که این عزیز رجب در روز دهم و هفتم از آن گفت ناله بران قیامت ایشان  
 غداست و غدا آباد و دنیا هم بروی دین و دسب بدم برده اند و هم از آن خدا و بفرموده  
 و آل و اصحاب او را بر دل و خودشان را بنوعی نظر آفرینان نموده و هیچ قوی و هیچ کس را ایشان را  
 بدو نمیگویند و ایشان را از احوال ندارند و در وقت از ایشان در عاقبت و حاجت ایشان گیرند  
 و نیز اند که کسی ایشان را در حق و احوال فرمایند مانند کسی که از پلیدی و نجات احوال از کشته  
 دایم بر جمیع حضرت خیر بر سرستی نه بکند و در کرامات و خوار حضرت خلفا و سایر اصحاب کرام  
 نبوی که عظمه داعی از قرآن و اسلام و شایسته چیز بر کبریت و با لایق خلق بنا بعد از خداست  
 و عده ایشان از آنکه در حق الله و انسا الوهاب است سخن شب در در حق یک طبعی و پاکد  
 چه در نماز و چه در خارج نماز و عبادت و صلوات و قنآن و کاتحه بخوانند و ثواب آنرا  
 بار و احب و آله اصحاب و اهل بیت رسول خدا علیه السلام میفرستند و با انواع و اقسام ثوابت  
 و قربات و اعمال صالحه و حسنات و نیکوکاران حضرت ایشان را میفرستند و سینه ایشان را  
 بگویند و بر کات و رحمت و بخوان آلهی یا دینایند و در واقع چون آل و اصحاب و مردم رسول خدا را

یاد آورده اند از آن که در شب و گفتار و فحش و از آن گویند و میگویند که در بارگاه حضرت آبی  
 و در درگاه حضرت رسالت پناهی علیه السلام و سلام کدام قبول افتد و خدا در رسول خدا  
 و آل و اصحاب کرام او که با هم خوش و دوستان باشند تا آنکه در حق و در اینجا لازم است  
 آثار با دین و امید و در کرم حضرت که در کلامین و محبت آن ائمهین چنانست که باو  
 برادران و درستان و دشمنان مسلمانان از اقامت این حضرت بیب خدا الصلوات  
 صلوات علیه و سلم و محبت فرماید و یکی را بدو حضرت رسول علیه السلام از عجمان و درستان  
 و درستان آل و اصحاب اجاب الله بیت رسول شهر و محبت و دوستی ما را در حق  
 آن بزرگواران ضایع و در نهایت و از آن نظام اخلاص و ارادت ظاهر و باطنی ما را در حق ایشان  
 قبول فرماید و بابت از انفس قدسیه ایشان تصور و سادات نبوی و خدای یکی را احسان  
 در رساند و رحمت و برکات و بخوان و شریف و اصل دارد و با ائمه انصاریه و جمیع المحبتین  
 ان شاء الله تعالی و علیهم السلام آری سنیان که در سبب آئین ایشان اتباع سنت نبویه است  
 همه در مع و یاد و خیر و طلب رحمت و برکات و در خوانند بجهت آل و اصحاب از ادراج طاهرات

و شیعیان علی چون آل و اصحاب خرم رسول تهر را یاد آورند این را لعن و نفرین  
گویند. بین تفاوت در درجات پنججا. یکی باینکه در زمان قریب آخر است  
شیخ اشکست را پیوند دادن مثل است. از دور روی دنیا بکلیه خراب و فاسد شده آتش  
قفسه و اختلاف آراء و مذاهب متعدد و مختلف است. و در روز آخر انان این آتش  
بر آرزو نه در ششمن ترک بدو باین است آب خاموش نخواهد نمایی هر روز  
بهجت و کرم و جلوه ظهور و ترقی است و طاعت و عبادت و خدمت و نفعان زمان  
است و احباب بهجت است از خداوند علی حکیم و غیر بهجت صاحب آلمان را بخت  
فرموده و نفع من ظهور نماید لا استعجال بدین فرستاده و بناد و بدست از این فرستاده  
روی دنیا تغییر و تبدیلی و تحول و تکلیسی هر سانه و دود و عید آتش از حجب اخفاء و بر سر  
ظهور آرد و غیر بهجت و قیامی چه آید تا نور از غلظت و مرکب از توحید و کفر از اسلام  
و سنی از شیعه و بهجت از سنی و هرت از دشمن و دشمن از بیگانه و کل از غفار

ویران زاری را تیان زیاده تا بخوای کشید فزون فزون و فزون تر از سحر کسی و مرثیه  
بقام معلوم خود و تحقیقی استوار یاب آری تا نیند کسی گفته بجا خوش

ایامحمد یازده و در آرد بر مسیحا جان که یادت بخیر  
از سخی نفسی مانده و از شیعه چندی که کسی دعا می خواند که راضیانه حرکتی ظهور کند و مسیحا  
بی طلب که نسبت به اسلام را احیاناً به شایسته ازین اسلام و دین در عزت نماند و نسبت  
و در سب نیاید بر این به صاحب نباشند بر سر استغنی آیم قائله مولد الله <sup>و علی</sup> علیهم السلام  
از اذ و احباب فامسکوا و اینجور و معنی از و تنبسط میشود یکی است که هر وقت  
یوحنا به صاحب سخن دیده زمان خود را به از ایشان ابد التکلم کنید که احوال ایشان  
در روز و شما معلوم نیست مباد که گفتگو از ایشان افراط و تفریط و در دفع و اقرار عیاد با است  
واقع شود بر سر صحبت نشانست که به چه جزوالات و بنیات ایشان بحث نکنید  
در سنی دیگر آن است چون ذکر احباب می کنید و از احالات و واقعات

[illegible]

مخالفین با او خطا واقع آمده است لیکن این خطا جز خطا اجماعیت از طرف  
تشیع و خلافت و در امر حضرت علی بن ابی طالب و جمعی است که فرمودند برادران با  
طایفه کشته اینها را فرزند و نه فاسقان زیرا که ایشان را اول است که منع نمودن  
میفرماید پس اهل سنت و فطنه هر دو خطیست مجامیع امیر طایفه و هر دو بحقیقت طایف  
امیر نمایند نایب از باب اهل سنت زیاده از اطلاق لفظ خطا که ناشی از اول  
دقی مجامیع میرجوینکنند و زانرا از طرف تشیع ایشان نگاه میدارند  
و محافظت و رعایت حق محبت خیر است بلکه می نمایند که آنرا در تمام مقام و  
الله الله در احکام و اتحاد و هم عرضا که بار که آنرا در مقام حق نماید که  
زندان صاحب برانسانه از طرف تشیع و خلافت نماند و خیر فرمودند  
احکام و تابعی قیام اقدیم اهدتیم بین اصحاب فرج شایسته را که باشند  
پس هر کدام از ایشان اقد کنید یعنی او را پیشوای خود سازید و یا قضا  
خواهید شد و احادیث دیگر هم در باب تفریق و تعظیم اصحاب بسیار و در وزن  
از تفریق شایسته در اینجا بین چند کلمه گفتا کردید پس بر ما ائمان آنرا در تمام  
بین لازم و واجب است که بر سر حق و محبت خیر الشریع است آن اصحاب و او را نیز  
مستور و محترم داریم و شایسته و محاربات ایشان را بر ما عین است



مبارک حضرت تلمیذ بخش و مرفیاد این است نهیب الی منت و جماعت  
در این سلسله آمانه <sup>بسم الله الرحمن الرحیم</sup> در این باب افراط کنند و غلو فرمایند  
اگر معقول و دور حقیقت جانب امیر است و اهل خطا و مخالفین وی پس آنچه که  
المنت و جماعت در آقا حبش که لکه کاغذ است و بر صدا عدل است  
و یک محتاج بلعن تشنیع و علامت و نامز افقن بایسته و اکابر دین نیست  
پس بلعن کسی که نزاران نباشد بر آینه بلعن رجوع خواهد شد و ما علیها  
آلا البلاغ و لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم

بذلک الباقی

بذلک البانی فاما مستغنیاً بالله تعالیٰ مستظراً بر سره  
و مستغنیاً من سلاویه و مستظراً من خلفانہ  
المرقوم اولیاء ان خوفی علی  
ذکرهم ان بر منی مخصوصاً  
و مطالبی جامعہ امین  
ذکر خلیفہ اول از خلفای اربعہ

رسول ۱۲ در بعثت و دعوت حق یکشده ایشان نیز انصافاً مضافه یکشده  
و در امور جهاد و شریعت و حج و غیره و در حقیت دین و آئین و حفظ قرآن و احادیث نبوی  
اتهام تمام بهی آردند حتی حضرت رسول ۱۲ در حیات خود اسامه را با مقتصد نفر  
برای شام بخشنده فرمود که اسامه هم از زمین خارج شده بود و با لشکر اعصاب بدی شیب  
که او دیت زانید نه رسید بجهنم ناله خبر واقعه حلت کفر شد واقع شد  
و اکثر مردمان ازین روسته و تیره که بدیدند بپارخند و زنی از خلاف صدق صحابه  
جمع شده بود و جوی عرفی کردند با خلیفه رسول الله حق اینست یغری اسامه را با لشکر  
برگردانده فرموده الله اقلی الا له الا هم و حجت الکلاب با رجلا از اوج انبیاء  
مامور و دین جیبا جهنم رسول الله صلی الله علیه و آله که احاطت عقدة لواء عقدة  
رسول الله ۱۲ پس حکم جمعه فرموده و اسامه که با انوار و تیر که حضرت رسول ۱۲ بخشنده  
فرموده بود در پیش اسامه با انوار و وضع بانکه احباب شریف بودند و وضع کردند  
و قصه در شهبوت و ابو جابر عطار و یلویه بدیده هم دیدیم مردمان بسیار جمع گشته  
ناله هجی آمد و روی شخصی برآورد و داد و بوی گفت انا جند الله والله لوالا انش  
لعللنا برسیدم این دشمن کیستند لغت حضرت عمر بود محاسن مبارک حضرت  
ابوبکر را بویته داد از بزم عورت بیغم که آنکه مرتین زنا فغان و باغیان و اثر را را  
بقصر رسانیده و بدیده حضرت رسول ۱۲ و اصل اسلام را فاسخ و گم کرده فرمود و در صورت

[illegible]

خلاف حضرت عمر رضی اللہ عنہ

دعوتی و کلمہ

کونید یا خجسته لفراف ایست بدین حق و باطل و درین اسلام و کفر و درین محال و حرام

الاسماء والفقرات والاسماء والفقرات

[illegible]

كفت الیه

گفت البته عمر احوال تو به خبر نصرت و اگر در ترا نه بنفع عباد و عجز حضرت نادر رسید  
و زمانه است به تو در این گونه سخن یابی گفت ای بار بسم خبر نصرت که خطبه آن  
ندند و البته بمجمل او را و اوضاع هرگاه نمایند کسی که یابیش <sup>است</sup> منده فداست حضرت رسول  
باشد چگونه و با سوز و غایت و احوال ایشان مطلع باشد پس نصرت فاروق را در روزی  
و حضرت محمد را از آن فرمود و ایامه و ایامه <sup>است</sup> لا امل الا حقا فحقه من حق العباد و ایامه گفت  
حاله الله العقیقه نصرت فاروق را بر آری که در زاری گفت ای مادری این علم مرا بچند دنیا  
بهر میرود و در روزی رخ امان یابد آنچیزه گفت ای بنده فدای من بشمار کنی  
فدا و بنده تو رجعت کند گفت ای مادر کنای محال است از کس کرده ام و تو هم بهتر از  
نعم پس حق خود را نصرت فاروق فروخت مبلغ بیست بنده زیارت کرده آن اشاء نصرت  
علی رضی الله عنه در رسید و از عقب او نیز عبد الله بن مسعود آمد و سلام بخت فاروق  
را و بنده بایک که حاضران فقیل همه آنوقت مجوزه داشت که از آن حضرت هر بود و مجوزه  
و این در گرفت و گفت با این بنویس من را بده و جسات بسیار در حضرت آدم  
است و ام را بر خفونی و از من بنیده شوی که هم ضعیفه از نواقص العقوم و هم از ظرف  
دین بسیار بد فرج ندشته است و ای ایمنی انسان طال الساعه که زبان در زاری در نصرت  
را و بدست تو <sup>است</sup> نصرت فاروق را خود یا اتی لا انا من ملک و عیاله  
کرده ام غفور و مفسد است را بنویس او پس حضرت فاروق را از آن نصرت فاروق در میانهای کافه  
چند تو را مطلع احوال خود کرد و اندی گفت ای بنده از آن حضرت فاروق در میانهای کافه  
و قلم طلب فرمود موجود پس پاره از غرق مبارک خود بدید و بر آن نوشت بسم الله













از قرآن که در مقابل علی نازل شده بود و دیدیم که گفت قرآن ساخته ثمانت بفرمود که  
ساخته است ساخته شد پس آن لایق سینهات بیکر شیعیان علی را و علی در اوت قرآن  
عثمانیت پس چرا حالا شیعیان علی را میخوانند البته حضرت امیر عباد الله از یک کفایتی  
و به بریتی بفرستاد این قدر حق و تمام بود که قرآن سروده خود برید و باید و بیان  
در آورد یا اینکه سعی فرموده و آنرا پیدا کند که در قرآن نهیم که حق است شیعیان علی  
زنده است یا آنرا و دیدیم که حق نبایه قرآن علی را بخوند یا اینکه بگویند علی تقی فرمود  
در شیعیان و اتباع او هر دو سروده خود فرمود و این تعبیر بکلیه کار علی و اتباع او را ضایع  
خیر مؤلف بگوید از آن میرسد که کتب پنج بقول شیعیان که علی در اولاد علی را در کار  
زنده میشوند و در دنیا خلافت پادشاهی کنند زنده میشوند تقی که کار و کاری و شیعی در دنیا  
بکنند مانند و همچنان در مسئله تقیه ~~کار~~ کار که در آن همه قبول و ساخته بمانند  
در دنیا و عقبی  
خدای واجب الجود روی غیبی از معاین این ترک و آن غلام برسیا و امید و نشان را

[illegible][illegible]

که بشناسد روز بپوشد و ملامت خلافت وی درازد سال

نیز اختلاف است بعضی شش سال فرموده و جماعتی شش و دوشت سال  
و جمعی گفته اند نود سال است و گفته اند علم با یقولون و تعلیم با یفعلون که

آنحضرت را در وقت حضرت عثمان غفر الله عنه مردان بوی بیعت کردند و وی با جمیع خلق بیعت نمود  
آنست رسول باو از بی جمع خواهند شد و این تخلفی که حضرت امیر میباشند و در زمان باطلت نیز  
در علی نه اند و گنبدی را با الحس و ابوتراب بود و حضرت رسول اول نیز با بیعت نکات گشتی و حضرت  
و آنحضرت را در باب بیعت حضرت عثمان در غزوات و شهادت و غر و حضرت همیشه در طاعت  
و آنحضرت را در سدهای در وقت ساسانی و ده سالگی نایب ساسانی میپارزد ساسانی که بعد از  
و او را سی از حبیبان دین اسلام شرف شد و وی بوده است همیشه در غزوات در طاعت  
حضرت بیک آنحضرت را حاضر ظاهر بیعت غیر خراج آنکه حضرت رسول اول را یکجا بخورد  
در میان اهل بیت ظاهر بگذشت و وقتیکه حضرت رسول اول از کربلا رفت و دست بجهت فرستاد  
حضرت علی را بشمار و در کجا بنیامد و ائمه و ائمه را که از پیغمبر بجا ماند و ابو مهرا



[illegible]

مِلَّتِ خِلَافَتِ وَی

این باو گذشت معاذ که یکبار امیر افتاد و گفت که حضرت امیر خیر است تا او را معذور کند  
اطاعت نکرد ابو موسی شهری گفت معلی آنست که تو نیز و ده حکومت شایان و زیاد  
بر آن بودی نویسی آوی این بماندیش تو آید بعد چون بخیر تو رسید هر چه میخواستی امیر را  
حضرت امیر نشیند و از آن سو روی بوی نوشت که انا فقه من الله چون امیر معاویه سر  
زخمه مان نامه نوشت منا والا عیله پس سخن میان ایشان دراز شد تا بشکستند  
کشیده و کار بفرمودند و این کار به از بن جعفی که نویسنده آن مشهور معروف  
مرباشه پس از چندین واقعات از جهت حضرت علی ابو موسی شهری و از جانب معاویه  
بن العاص حکم شد که ایشان ولایت و مملکت را قسیم نمایند نصفی از معاویه و نصفی برای  
حضرت علی مقرر دارند بعضی بر آنند که از عمر بن العاص خانی فایز شده که کوی از معاویه  
زشت بود بعد فایز شده علی از او می برد آنست که در زمان علی مشاجرات و محاربات  
بسیار واقع شد تا بالاخره در محاربت سید کوفه عبد الرحمن بن ملجم او را قتل نمود از آن  
حضرت حسن بن زین بن علی ملجم کوفه را گرفته و اعضایش را قطع کرد چنانکه شرح آنرا بیان کردم  
بعضی از راه معتبرین و ثقات تمیزین فرمودند که حضرت علی زمانه از آنکه آن ملعون  
و در آخرت نزد کما به مشهور غنیمت و الله تعالی باخ الصدور است

خلاف حضرت حسن ابن علی  
رضی اللہ عنہما

در بعضی کتب نیز رسیده که مدت خلافت حضرت حسن پسر ارشد حضرت علی که چندان ایامی  
و ده ایام بوده از روزگار حکومت و امامت فرموده است زیرا از آنرا که در کتب اهل  
و تاریخ نقل کرده است که بعد از ولایت حضرت علی را که بواسطه مداخلات چند وی همیشه  
از حق منصب امامت عاجز بود و پیوسته از بی فقه تر از وی میگرد تا آنکه بعد از وفات  
حضرت علی در میان کوفه و بعضی از امراء عراق بوی بیعت کوفه و تاسار از شامات و نواحی آن  
حضرت معاویه بیعت کوفه حضرت حسن چون بگذر از امامت عاجز بود و در عین بعضی  
مداخلات و امورات بیرون آمدن حالات و همچنین در انشی غیبت شام نمود و معاویه نیز  
بود ای که در کتب حقیقه نیز رسیده غیبت حوائج نمود در آنرا هر دو مداخلات کوفه  
و میان ایشان باطل و صلاح است آنجا میاید حضرت حسن فرمود من بلا خطب چند ایام  
از امر امامت و خلافت خود را قطع میکنم و بی توایم از عهده انرا بیرون آیم پس در قطع خود  
تا چون سلمان ناحی ریخته نشود و بدینست منزه مرا بعت فرمود و ولایت

تا چون همانا با این ریشه درخت  
خلاف حضرت حسن <sup>رضی الله عنه</sup> شش ماه بوده است و وفات حضرت  
حسن <sup>رضی الله عنه</sup> در نصف ماه یا مفصله یا شش ماه رمضان شصت و نهمین  
بوده است و شرح ایام خلافت و طبع و حکم و اجرت و برپایی و در کتب سیر تواریخ آمده  
نموده و صورت و تفصیل و بیانات ایام خلافت و واقعات و احوالات ایشان را در اینجا

لذی غار

از وی درشت چون کوه معر و کله از اینجا بیان ترتیب خلفاء بود لهذا بهین ذکرشان  
 بر تری مردم کفایت آید و بحیثی الله تعالی عن خلفاء و اصحابی اجداد حضرت علی علیه السلام  
 صلی الله علیه و آله و سلم و جبراهیم الله تعالی علیه و آله و سلم و ابی طالب و امیر المؤمنین و امامین  
 خلافت حضرت حسین علیه السلام

وروى ابن مينا وخلقوه من الله وبيع الجسم الذي خلق فيه جسد ابن مينا فخرج منها خلق  
 وخلق الله عيسى لما روى ابن مينا وخلقوه من الله وبيع الجسم الذي خلق فيه جسد ابن مينا فخرج منها خلق  
 لخلق ما كان في هذا المكان من هذا الميرة التي فيها النصفين وانما هي فرق في خلق الله  
 فاجروا ولا يسمي خلقا منها عظماء والمير من هذا المير وقسمت له عن ذلك فقالوا  
 من ان الله خلق في الدنيا يدعون هذا ثم اسما بالخلق فخلق في ذلك المكان وكرهوا القرب  
 من الله تعالى في انفسهم لم يزلوا يجمعون تصادق في انفسهم ثم صاروا في انفسهم حينئذ  
 لان انفسهم ثم ولى كل واحد في نفسه فاولوا بان ذلك يخلق حسين ابن مينا فخلق الله  
 قولهم في ذلك حينئذ ان الكلب قالوا الحسين فصاروا في انفسهم فبعدوا عن ذلك حينئذ  
 واولوا في خلقه حينئذ

رواقه قلخ حسین در راه محرم واقع آمد و قتل حضرت زین العابدین  
در روز عاشورا دم شهر محرم الحرام واقع گردید و قتل او و آمدن وی از مدینه بطرف کوفه  
و ابوابین او و بن یزید علیه الانصار کار و در کتب نیز و تاریخ و کتب عقاید مذکور است







مُؤَدَّتْ حُكُومَتِ پَرِنْدِ زُجُورِ سَه سال و سَه ماه بِهَرِ اَتَقِ  
فَايْدَتْ مُفِيدَتْ بَعْضِ اَزْ دِهَانِ وَاَزْ وَاہِمِ  
رَسْرَسَبْ وَاَعْنِ پَرِنْدِ مِہْرِ مَایِدِ  
کِه جَا ئَزْ اَسْتْ یَا نَدِ

لعن ادر حق یزید جایز نداشته اند و آنکه در بیت لعن ادر توقف را مستحب و مناسب دانسته اند  
 از این جهت که یزید را حجت دارند بلکه از آنجه توقف داشته اند میگویند  
 آن کسی را ندانای حق کرد نیست لعن من و تو او را من و تو خود که آن که بر یزید کار و رو  
 و تقوی درین وصالت دارند اهتمام و حیا طایفه و گفتن و شنیدن میباشند  
 و بدون تجویز شرح در حق کسی هیچ گفته نخواهد بود و نخواهد فعلی و خواه  
 و پس سلام و سلام نیز برین مقرر است و اخیر پس آنکه توقف درین کار کنند بنا برین  
 آنکه آنست و آنهمی با مسلمانان مجبور و مامور است و لعن نیستیم که میروند و با شایسته لعن  
 و الا فلا لعن بعد و یا مانع این کار و کردار و ساین قول و اتمام و واجب است  
 این پرورد و پرورد دارند بگویند و ترک نامورید را برای فخر و قولی منتهی عنه و من  
 مختلف فکر کرده شود و آنهمی این را بکنند و وسیع است که آنست که گفته است  
 بن و تو بدست است دارد که زار آنها بگویم لعن و یا زار لعن من و تو از یزید صالح  
 و عاقل میشود و حضرت حسین را حیات و زنده کانه ~~مستحب~~ و نه ابر و ثواب  
 معلوم ~~مستحب~~ در پادشاه آن ~~مستحب~~ میباشند در این امور و تا کت از نیم خبر بر است  
 که در چنانده بهی را بدی معلوم ~~مستحب~~ اگر کردی ازین الی من آنها  
 پس خطه آن دارم که در حاجت حسین نویسم و یا یزید من معاطه نماید و خدا اعلم

وَمَا مِنْ قَوْمٍ يَمُوتُ فَيُجْعَلُ لَهُ عَمَلٌ يُعْمَلُ فِيهِمْ يَوْمَئِذٍ يُعْمَلُ لَهُمْ عَمَلُهُمْ ثَلَاثَ أَيَّامٍ يَوْمَئِذٍ يَمُوتُ فَيُجْعَلُ لَهُ عَمَلٌ يُعْمَلُ فِيهِمْ يَوْمَئِذٍ يُعْمَلُ لَهُمْ عَمَلُهُمْ ثَلَاثَ أَيَّامٍ يَوْمَئِذٍ يَمُوتُ فَيُجْعَلُ لَهُ عَمَلٌ يُعْمَلُ فِيهِمْ يَوْمَئِذٍ يُعْمَلُ لَهُمْ عَمَلُهُمْ ثَلَاثَ أَيَّامٍ

[illegible]



حکومت و امارت معاویہ بن یزید

حکومت وی نزد بھو پھر روز و رات پی سنج از چند روز بگذشت  
چون بھو از آنکس خائف و مارت زد و استغفار فرمود از عمدہ المارت بیرون آمد لایہ آزار  
از خود قطع کرد و نقل شد کہ در روز منع خلافت بر بالای منبر رفت و مردم را جمع آرد  
خطبہ طبعی را خواند و تمہ از سخن آن این است کہ آری آتانی جهان بایں تن آسانست  
خدا حقیقہ را از خلاف پیچوفت باین امر راضی شیم و بنمودہ ام چه میدام کہ در این امر  
معات کران و تکالیف فراوان است و من پیچوفت مستحق این بابت نخواہم بود این بار  
مردی بانخوان و با قوت نخواہد غایت از باب جدس حضرت معاویہ از اصحاب کرا بود

[illegible]

حكومت روان بن الحکم بعد از

معاون بن مرند پلید

و ملا حکیم قزوانی ده ماه بود و غیرش ششاد و ده سال بود  
و وفاتش در سنه هشتین و پنج بود و سبب مرگ آن بویه برین دی روز و بعد از  
خسرت و آنکه شاهی میروان خفته بود و بعد از آنکه لایحه بزرگوار برده من او را در آن

[illegible]

خلاف عبد الملك ابن مروان

[illegible]

[illegible]

نیکو دینی

بیت و یک سال و پانزده روز بعد از آن که در تبریز بود و از آن وقت که در تبریز بود و از آن وقت که در تبریز بود

سابقه از احوالات و وقایع دري شمس را ذکر که ایام هجری است که مرده است و حواله آن  
یکی به سببیت زنده و در عراق و غیر از آن در شام و غیره و بی حدت کوفه تا مکه  
آن غیره یافته شد بهر احوال و بهر احوال از بر گرفته و مرده و بی حدت کوفه  
و آن به سببیت نیز برادر بهر احوال و بهر احوال از بر گرفته و مرده و بی حدت کوفه  
مات کوفه آنجا به سببیت مات کوفه و آنجا به سببیت مات کوفه و آنجا به سببیت  
در حجاز و عراق و فوای بلاد هم سال و بی حدت و آنجا به سببیت مات کوفه و آنجا به سببیت  
السر و از بر و آنجا به سببیت مات کوفه و آنجا به سببیت مات کوفه و آنجا به سببیت

خلافت وليد بن عبد الملك  
گویند وی دلیعهد پسر خرد عبد الملك بود و بعد از ایام پسرش خلافت بهیبت را یافت  
دور از خوف پسرش را بنا نمود بخت که در کوهی سردی بنام کوه خوارت قلعی  
بود و بسیار کوهی را در آن وقت همیشه در محله السهلی عربی که قمار و سواران را بخت  
و بسیار بخت است و همیشه بدو ام ازین چیز یافتند و بی برآلات و بی ازین چیز و شیره

و سپر و مع تیا بهت و خود پرست طاوت قرآن که در روز نهمین از سال کثرت صدقه و آن  
بقضاء و ماکین و مضاعف و ادای و بیان و کلامی شهر شام بر یکم اخادی و قادی باجه  
بر از دست ایشان گرفتند و ساجده و معابد را غیر از مسجد و دیگر کافران و احوال و طیفه و غیره  
یقیناً و بعد قرآن ایلای احترام و وظائف فوق العاده مقرر نمیشد و چنین کلیای  
از آن و همو یار اینهمه ساجده و خود اکثر اوقات و ساجده و معابد حضرت علما و علماء  
و شایخ نظام شام عمر ابید مبر و درازند بهر ساجده و در آنجا و در باط و نمازها و نماز حضرت  
و دیگر نمازها و بیان و عبادت و نمازهای شایخ و عابدین و از این و در دست برای فقهاء و علماء  
ساجده و در جهت بری و وظائف و غیره مقرر شد و چنین فنادیل و شغل و چراغ برای  
مقرر نمید و از آن عین جبهه نیز یکی از آنها برتر از آنجا و غیره یکوینه یعنی از آن بنا کرد و حیات  
با نام رسید به باو و حیات و یکی لیسان برادرش با نام رسانید و قوت مسیحیت القدر او داشت  
و بنای ساجده و غیره و در دست او نهاد و آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
کوینه عین جبهه نیز از در خواب دید که هر دو شغل منقول گشته بودند و غیره بسیار و فی  
در کردن وی از آنکه و کفن وی پاره پاره و اویت او را میکردند و در زمان خلافت او  
چنین شهر اکظیم و بلاد و مطلق فتح شد از نوعی ستم و دهنده و اندلس و غیره و فساد  
در آن روز هم چهار زن از ستمت تعیین بهت در بر مردان و چهار و غیر  
از وی کامانند و ملک خلافت وی سال و شش ماه و در آن

200

ده سال بوده است و آنکه از خبر کرده است در دنیا و اما حسن و خیرات و صدقات جاری  
در بلاد اسلام بسیار و به شایسته و هیچ بدی در او تصور نشود و اگر انتخاب یک عمر بن عبد العزیز  
و به بردن از این جنس و او را علم با علم و مواعیل سرگرم و هرگز در غفلت نیستی

خلافت سلیمان بن عبد الملک  
گویند بعد از ولایت سلیمان برادرش بر سر تخت خلافت نشست چه پدرش از در حاکمات از خلافت  
بره منقوب گردید پس مردن در روز وفات ولایت سلیمان برادرش بیعت کردند و سلیمان روز  
فوت دید و برادر بود که از اسلخ خبر فرمود این چنین آمد و عمارت جامه اموی در پیش که بنا کنه  
ولایت بود با تمام سپاه و از در خود و سلیمان بعد الملک را با آنکه در تبعید بسیار بظرف دروم  
و رسد و در فتح بلاد مدینه بنی امیه شجاعت و حکومت و سخاوت وی را تعریف و از  
گویند بسیار وی را عرض نموده اند و از انکه در خلافت او را تعریف و از انکه در خلافت او را تعریف  
و از انکه در خلافت او را تعریف و از انکه در خلافت او را تعریف و از انکه در خلافت او را تعریف

فمنع من ان يخرجوا عن ارضهم فبما نزل الله عليهم من الكتاب والرسول  
 غمروا ودر رسالتی که در بعضی از روزهای جمعه و پنجشنبه صلوات

---

**خلافت وی** در سال دوازده بهجت وفات یافت و در ده هجری مستثنان تعیین واقع شده است و واقعه آنست و اولاد علم

خلافت وی در سال دشت ماه بهمت وفات وی  
در دهم صفر سنه ثمان و تسعين واقع شده است و الله اعلم





و او را نگویند که از همه کس بد و کلاه و اتفاق غایت و قیل و نقیل مانده  
 اصابعه اقصای بعلیه **فوت وی** در جمیع حادراتش به در شش کرد  
 عمرش چهل و پنج و شش سال بهشت و ملکوت  
 خلافتش پنج ماه و پانزده روز و قیل است شهر و ده علم باو اهل

### خلافت ابراهیم بن الولید

آورده اند که چون زیاده مردان به ابراهیم برادر وی بیعت گشته باو بیعت کردند که هر  
 برادر به ابراهیم بن الولید بیعت کنند و این قدر مدت خلافت نداشت بر وی نویسه  
 که مدت خلافت او در ماه و روز بهشت و بعضی بر آنند که بسیار مانده بود بختن و  
 مردان بر وی بیعت گشته و وی چند روزی از حکومت بیکار مانده تا مقبول شد

### خلافت مروان بن محمد

آورده اند که چون ابراهیم مقبول شد مروان بیعت مروان که لقب بود مروان الحاکم نمودند  
 و آنوقت خوارجی بسیار بودند در تمام مروان ابراهیم را در طوایف و سفاح نیز در کوفه  
 نمودند و آنکه تنجیم وی بیعت گشته و بعد از آن علی بن عبد الله بن عباس را لشکر و سپاه  
 بمقامه مروان بن محمد فرستاد که در آنجا از آب و زمین و ملک و کار و خانه و هر چه بود

طی  
 عباس  
 علی  
 و  
 عباس  
 و  
 عباس

دفتر

و قتل بسیار از هر طرف واقع شد تا آنکه مروان الحاکم شمر گشت روی نیت  
 نهاد و بعد از آن علی عباسی او را تعاقب نموده بدو از سفاح و خود صالح بن علی را  
 با لشکر بسیار پیگیری کرده به سادات ایشان از او خود را نشان داد و بار بار خود را  
 بر علی ملاک گشته و در آن بدین چرخ آمده او را هیچ کرد و در روز دوشنبه مانده بود قتل  
 و این نیز نفعی را با کتله نهدم و مروان نفعه مروان بن محمد و در راه  
 صالح بن علی باو رسید و در راه را با کتله نهدم و مروان بن محمد و در راه

طی  
 عباس  
 علی  
 و  
 عباس  
 و  
 عباس

در وقت سینه **فوت مروان** در سنه سوه و ده واقع شده است  
 عمر وی پنجاه و شش سال بهشت و ملکوت خلافت وی

پنج سال و ده ماه و قیل و قیاس و این مروان آفرینش را میته بوده است  
 چنانچه چهارده نفر بعد از او ایشان معاویه بن ابی سفیان بن مخزوم و  
 بن سید بن عبد الرحمن بن عبد مناف بوده است و آخرین ایشان مروان جعدی لقب  
 به حار بیاضه راوی میفرماید این سلمه بن عبد الله بن کعب و باو از گاه و نشان را  
 از کوفه که باو لغت میده و خوار می پان کرد و این خلافت به جعدی سفاح  
 استقامت پذیرفت که از خاندان بنی عباس است و این پنج نفر و حکومت مروان  
 و بی ابراهیم شد و از ایشان روی تو به حکومت و سلطنت بجانب اشعاف و طغای بنی عباس  
 می باشد و در دنیا و سلطنت دنیا بجا می آید که در قیل و قیاس از هر سالی پیش می

طی  
 عباس  
 علی  
 و  
 عباس  
 و  
 عباس

گاه در مروان و در بنی عباسی آری کسی نیست و در هر شش سال می موقوف  
 حور بناسی است بهت آنان که در وقت و صفات کم از یک دنیا منکر است و حکایت

### ذکر خلفای بنی عباسی و قیاس احوال و اختصار

بدانکه جمیع اهل سیر و تاریخ بر آنند که خلفای بنی عباسی از آن زمان سفاح و کینه وی  
 ابو العباس و پیش از آن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس است مروان در روز و بیعت و نام  
 بر سبب اول سینه و شایان و اثنان و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و این تعیین  
 و بهشت و وزارت بر سلاطین و بگوئی و حکام و در آن وقت در میان اهل اسلام بقدر  
 بعد از سفاح اختراع و مداخلت و اثنان تعیین و لقب بر او در روز و کوفه و نام و در روز و  
 ابو الفرج بن بوری نویسد در سفاح بر ابی بن محمد بنی ندانگاه عصاره و بیعت و زمین  
 و وی از تفاوت و کوفه بر شش و شصت و چهار و بیعت وی را در سیر و زمین شمر را خواند  
 فالق و صاه و استقر بها النبی کافر عینا بالادب الماسخر و این فلکات گوید و در حق  
 یک و شصت و چهار و بیعت و کوفه بر شش و شصت و چهار و بیعت وی را در سیر و زمین شمر را خواند  
 و گفته اند که لا اقله کافا لایلیان بن عبد الله و لکن اقله لکم عمر و عمر و طایفه خلافت

مقتضا با لایقه منور بنی راقم کرده نگاه آواز هر را شنیده که با هر یک می گفت  
 الا جلیلی و بیک شهران و خنده ایام اینی را غافل از سینه و ماه و پنج روز از آن  
 که شست و بنی عباسی و در روز و کوفه و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و این تعیین  
 و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و این تعیین  
 خلافتش چهار ماه و بیعت و آنکه را در روز و کوفه و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و این تعیین

### خلافت جعفر المنصور

نام وی جعفر بن محمد منصور بهشت مروان در روز و کوفه و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و این تعیین  
 و در روز و کوفه و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و این تعیین  
 عمر وی شصت و یک سال بهشت و ملکوت خلافتش بیست و یک سال بهشت و ملکوت  
 و در روز و کوفه و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و این تعیین  
 و در روز و کوفه و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و این تعیین

### خلافت محمد مهدی

نام وی محمد بن محمد مهدی بهشت مروان در روز و کوفه و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و این تعیین  
 و در روز و کوفه و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و این تعیین  
 و در روز و کوفه و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و بیعت گشته و آنکه را در روز و کوفه و این تعیین

خلافه طارون الرشيد

برادران برادر وی که در آن آتش بدین خیمه آمدی پدرش در حیات خود و بر او بعد کرده بود  
 و در شب فوت برادرش برادرش را خون تو کشید و او میفرمود به پنج شتر را بشو آتش در عهد  
 بنی عباسی ندیده ام زیرا که در آن شب برادرش برادرش تو کشید و خوش طایفه گفت  
 و چون وی بر ستیغ غارت شتر کردید با خانیغ بر کیمیا بنار حاربات نهاد و چون میگی  
 بن خاله بر کسی را بفرستد و میگی پدرش برادرش است که در تابار نه و در قتل جعفر علما را  
 احوال و روایات مختلفه و بیان <sup>در قتل جعفر</sup> قتل او در کتاب حیات الحوائج مذکور است  
 که چون جعفر را کشید و برادر او را در آتش خیمه زدند برادرش را تو کشید و در اصل او  
 با سید و جنبه می از اهل تارناقت و چون او بر خوانده این خبر بهارون آتشید رسید  
 او را احضار کرد که گفت چه خبر تر این دشت که بر جعفر ایات خواندی می کشید و  
 به نه نام بر نه بر نه و با سید برادرش می تواند بشو جعفر او را معذب کنم گفت از تبه  
 آنجا که هر روز به هزار دیار بدن میداد پس کشید گفت او را هزار دیار دادند  
 و گفت این مبلغ ترا هزار البت می باشد بقیه حیات و در بعضی روایات آورده که چون شد  
 آن مبلغ را بر ساله ستم روی ساخت گفت سبحان قهر و سخی باز به از سر درفش سعاد  
 از وی نه گفت که در احوال حیات هزار دیار دادی و او در احوال مات هزار دیار  
 بخشید مردان گفتند که در آن آتشید ترا داده و گفت آری بر نه سخی فیض زنده پس سید  
 از قهر

[illegible]

خلافت موسیٰ الہادی

همه را زوی پرورش موسی الهادی با همه خلاف رای بهیت برانوی یافت و وی در جبال  
اقامت داشت و با هر طریقتان محاربان بود هم از آن برادرش که در آن آتشید در بغداد برای او  
زایل بغداد عقبه بهیت گرفت و در فرستاد بر وی فرستاد و وی هم از آتشید خبره جدا آمد  
و مردان هم از استقبال خبر بهیت جدید گفته بود از چند کاهن خوات که در آن آتشید را از خلاف  
موروثه و ولیعهد برادرش نام از اقتصاد آن آتشید برادرش بهیت چهارم بهیت پنج  
بهیت شش بهیت هفت بهیت هشت بهیت نهم بهیت دهم بهیت یازدهم بهیت بیستم  
و وفات وی در بغداد چهاردهم شهر ربیع الاول سنه سبعین و هشتاد و هشت

غلام محمد خان

و بیان احوالات و واقعات ایام خلافت او در کتاب حیات النعمان و کتاب تاریخ منکرم است  
و مدت وزارت بزرگوار در عهد اردشیر هفده سال بهشت و عمر وی  
چهارصد و هشتاد و پنج سال بهشت و مدت خلافتش بیست و نه سال و یک ماه است  
و بعضی بیست و سه سال تمام گفته اند و قاضی در بیان شریف جان آنسانی  
در سوس له شش ماه و شصت و هشت روز و شصت و پنج سال بهشت و چندی مرتبه هاشم  
نوار می بردی غلبه کرده و از کسان او را بقتل رسانیده اند و الله اعلم بالا تعلم

خلافت محمد امین

[illegible]

سلام

سلام میگویی ای قهرمان سخت از قهر این نیکو و بزرگو ملایمت و در تعلیم و تربیت فرما چه و در  
بسیار دردت دارم تو خاتم النبیین و حق نبوت نبی خاتم النبیین شوی که تمام مایه احصیه بود که تو که قهر این کر است  
ویرانه برای خلافت است باید زود و در ایام خوف و علم و آداب برسانم نمیگوئی نه زیاده که  
در تربیت و تعلیم و تقصیر کنم فاصله گفت یکسال پنج میانه بسبب در قهر این صفت  
گفتم نه گفت آتش در شب ولادت دی در خواب دیدم که چهار زن عجله و خجسته آمدند و در  
خاک آغشته یکی بر این پیش روی بر این پیش روی بر این پیش روی بر این پیش روی  
نفسه گفت این بی تو باشد خدایان بنده و خلاف فعل الانصاف نیز الانصاف مشروط  
و نه بی کرد و در وی و بدو گفت این بی تو باشد خدایان بنده و خلاف فعل الانصاف مشروط  
شد ای عزیز مشروط دان بی در همین وی گفت این بی تو باشد خدایان بنده و خلاف فعل الانصاف مشروط  
قطع الزم خواهد بود ای کی در برابر وی گفت نه بی تو باشد خدایان بنده و خلاف فعل الانصاف مشروط  
خواهد بود همان فاعله برایت و گفت یکسال و پنج میانه بسبب در قهر این صفت  
و نه مانع نباشد و خامه فقال با این بهجت و بر این مقام که بسیار کر است  
و با این چنین و نه شرمین این با هر دو این فکر کرده و نه مانع با این روان شده و نه مانع  
و در این دعا و حاضر گفته و بعد از این منسوب و عجله و خجسته و فاعله و غایت گفته  
و اگر این را معاینه این در گفته و با هم بر علی این از گفته گفته آخرا در و اگر گفته  
و بعد رسانیده وفات وی بر پنجشنبه است چنانچه در حرم آمده است ثان و ثلثین





باب اول در بیان احوال و حال

مردمان در مغز و دماغ برادرش و اهل بی بیعت که در بدوینت و بیعت و عاقل  
در عهده وی سلسله خلق و اهل بیعت و بدعت و فساد و ادریک بر غایت شد که کینه در دین و بیعت و عاقل  
و بدین بود چون بر منتهی عهده شد رایت عدل و دانات بر اوقات و احای است  
و دانات بدعت و فساد و در عهده بیعت و بدعت و فساد و ادریک بر غایت شد که کینه در دین و بیعت و عاقل  
مغز و اهل بیعت و بدعت و فساد و ادریک بر غایت شد که کینه در دین و بیعت و عاقل



و اما بعد و بجزین و عمان و عدن و نواحر آن در دست اجماع ظاهر تر می باشد و برستان و بلاد  
آنگه که در جوار نواحی آن در دست دلی و اتباع و جوار آن را را می باشد نهاده بود  
که تعداد و نواح آن که اندک است و بی حاصل و ضعیف گشته بود و نواح آن را که قبضه  
وفات که وفات وی در شب شنبه پانزده ربیع اول سنه ثلث و شصت و شصت  
و ده نامه واقع شد عمر در میان و چند ماه بعد از خلافت وی  
شش سال و ده ماه و نیم غرض سال و ده روز بعد است و در علم و عقل عظیم

مہاراجا ملتان

[illegible]

ماری بک عمادالدوله ازخوف گفتند ما را برین افتد و ازت گفته از ما بر حجت قرارش  
 و حاجب را طلبید و صورت کار ایشان گفت ایشان گفتند و چنین گفتند و چون  
 دیدند سوارانی در پیش صف پیدایش چون سوارانی اندیخته عذر ریاسته چون درخوف  
 نظر نگه دیدند چند صد نفر موزان میزدند و در کاخ حوشت پس چند وقت را برودن  
 و عمارت درو را بغیرت خیالشان گشته و بر یک رایتع و دشمن خود را قصد کفایت دادند  
 ایشان چون ایستادند و درت را یافتند ازخوف را و نام بر گشته و بدو اگر چه خوش  
 و عمارت و دل خوشی بدو را در دست ملکوت پروراسته و ندادی ازان بسیاری قتل و غارت  
 و خیاطی با حاضر ساخته خیاط و خوش و شده و بدو پیش ملکوت عمارت و دل را را با بر آتی  
 فارس ماله نیریزه و درت و دینیه بوی برده بود بر اسم انان و شیخ حاجب انان تده پیش ایشان  
 و خات از بود و انان همچنان به صاحب در در خیاط و ماله بوی بر خیاط و چون حاضر ساخته  
 نهشت که در برابر ای دران انان احضار نگه پس و در مجلس عمارت و دل و در بدو بر از اسم  
 تعلیم عمارت و دل گفت می خواهم این کالا را قبضه سازم و قبا بر برای من ساخته کن خیاط کمال بر  
 که طلب انان از در کند گفت سوگند بخدا حق تعالی من تو را هیچ چیز نیست غیر از از او در  
 آنهم آهالی نه است ام در آن بیت عمارت و دل و حق تعالی نماند در آن لغات در ایف که نقیضا  
 نرود نه خیاط و دینیه است پس امر تو با حصار آن چند وقت چون قفسه را از انان برداشته  
 دیدند که همه مملکت در حشر و دبول و جواهرات و الماس و صفت نفیسه پس عمارت و دل و فیض شاد

کشته بر پادشاهی زمانه صاحب دولت و مال گردید و با نو خط ثمرات و مال  
بر سر نه حکومت بنظر ارایت و وفات وی در سنه سیه و  
بهشت و بلا عقب بود خلف او اولاد داشت و تفصیل و حیات کن اندوه  
و مایات و در همین که حیات الحزن تمام مذکور است و هم کن تدویر حسن  
وی پادشاه با صورت و مایات و کفایت بهشت و اواصفیات و نری و همدان  
و جمع عراق بم دشته است و بلاد بسیار را نیز فتح که است و هر کجا فتح که است  
آنجا با پادشاه و قوین است و غلبت بر وی که است و وفات وی در حرم و سرشته  
سیصد و شصت و شش بهشت و عمرش نود و نه سال بهشت و مدت حکومتش چهار و چهار  
و آن من تخراند و به بنا و در سنه سیه و چهار بهشت و هم در سن سال نادر  
مستکفی بالله را از خلافت منع نموده و بی آن بود که بعد از دولت گفته بفرمود که  
مستکفی بالله را بعد دلاکرت تار و زری تخراند و به نود و یک بهشت و بر از سر اسم  
زین بهشت بر حید و هر صورت و بر او بود و او را اشاره که به نود و یک و بر از سر  
پایین و زنده و تمام کردش از خستند تا به وفات مستکفی در شهر لاهور بهشت  
سنه اربع و شصت و شصت بهشت و عمر وی چهار و شش سال بهشت  
و مدت خلافت وی یک سال و چهار ماه بهشت و ده اعلم





پیش او حضور دفعه اول شد با همه بخت و بکار وی نشست بر آن در میان وی  
و سلطان بجز عداوت و نفاق افتاد را شد لشکر و سپاه بسیار داشت غم تقاضا  
کرد و سلطان نامه با آنکه از کفری و ارتقا نشوشت و طلب صفت و ستمات نمهر  
پیش آن را شد را از محاربه منع کرد و سلطان مسودا لشکر خرم مدتی بقیه و قید  
در آنجا در سینه نشین و قفسه و دار و بیدار شده اند از محاربه و غار - منع نمود در عایا  
و از آن صفت و حالات و ستمات و محاربه و با اینانی رسم در میان و حسن ملوک بجا آورده  
و علماء و قضاة و اشراف را حاضر ساخته ایشان را در حضور و محفل تقبیح و تشدید کرده که مرتکب  
افعال فجیه و سنگ رما و محرمة اعمال شنیعه نباشند تا آنکه بنی کفری که قاضی القضاة  
کلمه منع و کفر از خلاف پس برادر از خلاف منع گفته بر آن ناچار شده با آنکه بنی طرف  
دیگر که در وصف فرار نموده و از آنجا نیز سلطان بلادی فرستاد که از طرف فارس گرفت و چون  
باصفهان رسید و از محاربه و کلمه باقی رفت و او برین بجز نموده و از ارجل سینه و وفاداری  
در چشم سلطان در سینه بافند و درو بدست عمر شریف و کمال و تیرگی را به دست  
وقت ملاقاتش زمان غم یکبار و چند روز بهرام است و از اعلام بهرام است

وفاش سلج رضان در سنه شصت و دو هجری <sup>عشر پنجاه هجری</sup>  
 مدت خلافتش سی و هفت سال <sup>و اندا علم منیر علی</sup>  
 خلافت محمد الظاهر بالله  
 بمهران پوری محمد الظاهر بالله خلافت کرد و بمکه بن ابوبکر ملک عادل را  
 نعلت و فرمان فرستاد بمهران و قاجاب خود و قاجابی نام داشت که طایفه بادی  
 نماند که دارد و با مال و میرا بقبر رساند و می چید از او با ش خود جمع کرد و بر او هجوم  
 و او را زینت نعل که در غنچ از کوفه نشاند و بر اقبل رسانید و وفاش در سنه  
 شصت و دو هجری <sup>عشر سی و هفت</sup> مدت خلافتش هشتاد سال <sup>هجری</sup>

آدم با حواء

سید الیه هذا الامر فاقب و در حق تعالی دعا و من و دل به کلام کونیه  
بکعبه کعبه و وفاتش در شهر ری است یا بعد و بخار و بعد در شهر  
شیراز و در شهر ری است و در شهر ری است و در شهر ری است  
خلافة ابو ظفر يوسف المستنجد بالله

خليفة ابو الحسن علي المستضيئ بن نور الله  
عنه السلام في سنة ١٠٠٠ هـ وافته عن الدنيا  
عمره ١٠٠ سنة و ١٠٠ يوم و ١٠٠ ليلة و ١٠٠  
خليفة ابو العباس احمد الناصر لدين الله

تاد ماه چوبی سنه شصت و نه و سمرایان مستنصر بالله بیت کهنه دوریا <sup>خلیفه</sup>  
**خلافه احمد مستنصر بالله**  
 بیداران مستنصر بمراد و همگان بوی بیت کهنه دوریا مستنصر قبول نبوی ملک غار  
 بیاید و شادمان گشت و دارالمرت و حکومت را بوی عوض نمود بیداران هر دو بطرف  
 حرکت کهنه دوریا بنام رسیدند خلیفه از او جدا گشت و بیایند خزار و از نو خوار و بزم  
 مراجعت نمود و بطرف اصف تا بحی رین نمود و الله اعلم بحقایق الاحوال و الافعال

خليفة ابي الربيع سليمان بن الحاكم باقرته وفاتن شيعان  
وعمر بن نضع وعين انتهى خلافة الحاكم المستنصر بالله  
بامر الله احمد بن المستنصر بالله خلافة ابو عبد الله محمد بن  
خليفة ابي الربيع سليمان بن الحاكم باقرته وفاتن شيعان

بسم الله الرحمن الرحيم







بدانکه مقصود ما بیان فقهائ است بدین معنی که هر یک از این فقهائ  
این کرده و بنحیه و بر این مرتبه که بکار اینها و بر این مبدء و بر این مبدء  
عقل و ذکر اصل الحان تنزل الوحدی و بر این مبدء و بر این مبدء  
بجسته کریم اگر آنکه کار و ما فرامان روی داشته که و غفور و زاهد حضرت ارم را حین  
نه شسته بنیم بر این مبدء و بر این مبدء و بر این مبدء و بر این مبدء  
ایشان داریم که از این مبدء و بر این مبدء و بر این مبدء و بر این مبدء  
که است و ما و شفا که کاران را شسته و قبول فرمایند بسیار داریم از جمله و بیان  
شأن حضرت جیب خدایه المصلی صلی الله علیه و آله که بر یک کتی جویشند  
چو کتی لکروی زمینند پس در این صورت ما را بر شفا و است و ما از حضرت  
محب الهی و ملت قدره چاره دیگر نداریم و بر این مبدء و بر این مبدء  
نود و هشت و نه و بر این مبدء و بر این مبدء و بر این مبدء و بر این مبدء  
منصور کرده میشود شاید حضرت واجب الوجود و ملت غلبه آب که بر این مبدء و بر این مبدء  
نمانان ما را غفور و آمرزیده فرمایند و ابواب شرف و رحمت و شایان خود بر هر دو حال

بیان بعضی از طبقات فقهائ  
مختلفه به تبعیت از کتب معتبران پس اولاً و ابتدا از انضای فقهائ  
است و ما بنیم که ما را برضا خود دارد و ما مولات و مولات را بحکم خود بر آورد

و باین واسطه ما را از ایشان و متابعتان حضرت عیوب خود و دعا آرد علیه السلام عیوب فرماید  
و که از کار فریب است و سایر برادران و درستان یکشاید و از این حادثة اسلام  
و ایمانی سخن فرمایند خداوند ابرایق محبت خود و محبت عیوب خود را محضی حق علیه  
توفیق لایق کرامت فرماید و ما را جمیع برادران و کلماتان را بر محبت رسول و آل و صحابه  
و پیغمبر و ائمه و اولاد و عیال و همدستانان و کلمات و دعا آرد علیه السلام و الهادی  
در هر مجلس سخن و ویم که اسم سخن ایام و زمانه و رحمت بدانکه بعضی از  
فرقه های معتدله و متفوقه که در این مضمون مستغرق اقمی هستند و چون در  
حاجت و مسایان داشته و دو قسمند اول اصول و اهل فروع اما اهل  
اصول معظم ایشان شش فرقه میباشند معتزله و صفویه و شیعه  
و جبریه و درجیه و خوارج و بعضی گفته اند هفت فرقه اند که و عیدیه نیز ایشان است  
یعنی ایشان نیز اصولی میباشند اما در کتاب اصول و فروع و عیدیه را و اهل خوارج گفته اند  
همه آنکه سخنان خوارج و کلمات ایشان در باب و عید مطابق واقع است  
و آن شش فرقه که و فرقه اول معتزله اند و ایشان قائلند  
بعد از توحید و در باب ایشان آنست که فعال بنده را اختیار بنده ندانند

و در اول قوی و بر ذات محمد بر اثبات مدتها خودشان دارند و ایشان چهارده خورشیدانه  
 و در واقع احوال پانزده اوله و اصلیت اند ایشان اصحاب و اصل بر عطاء  
 بصری له و وی بنا بر اقرار بر چهار قاعده نموده انقضایات باری و قول بقدر  
 و سوره لیلین انزلین و عدم تعیین سخن از یقین سخن و صفین و همدلیک  
 و ایشان اتباع و اصحاب خلیل عدنان که شیخ معزله بوده است سیوه  
 نظامیه و ایشان اصحاب و اتباع نظام میباشند که بیست معزله و از بزرگان  
 ایشان را اولی که بیستخان ملک را با کلام خلط کرده بود و در غیب خود تعزیف دارد  
 چهارده حالطیه اصحاب حدیث حافظه و قیلین حقیقه در کلام بیخاف یعنی محققان  
 نصاری و در اصحاب اهل تاریخ باز توان یافت پنجم ششده اصحاب شیر بر سر له و افضل علمای  
 ششم معزله و اتباع محمد علی اند و در اثنای اثبات رب و اثبات قدرت عبدالمعزلی شتر دارند  
 هفتم مردار و اتباع به موسی لقب بر داریت از جبر میبایان و در احوال در آرد  
 و اهریاضات قویله از معزله و فوق الغایه در علوم و اغرایه بدایت کام دارند  
 هشتم تمامیه اصحاب تمام نمیزی له که وی ندیم امون خلیفه بود در بغداد  
 و در شیر معزله له و هفتم هشتمیه اند اصحاب و اتباع هشتم و علی اند که وی

کمر یس قمر لاس وایشان فیروز تر از رنبد و اندم جام خطبه احباب عرب و کربا  
 و اوصاف کتب معتزله و از علماء و فضلا انزال است یا اندم جام خطبه احباب الحن  
 فی طند رنبد و عباد است و اندم جام خطبه و سبندم بهشتیه تبع ابو علی  
 و پرش ابو الهاشم جامه اند و ندب هر یکی است چهارم جامه خطبه احباب جعفر بن حربانه  
 یا اندم قصه سب تبع خاصه به القباسه آبادی اند فرموده و صفای اند و شان است  
صفات از یک کنند از علم و قدرت و سمع و بصیر و کلام و حیات و اراده و تکوین و بعضی تعارف از عرض  
 تنویک است و ایشان چاکر و سنده ای اشاعر احباب امام ابو حسن شری و ادب این سهیل  
 از شری و دوی رس اشاعر است انبات صفات ای تا کنند و خبر و تر انبات از ای  
 و اندم به عقد از خمس رنبد است که عبد کاس و مقام است لله الحمد و الثناء و المقام  
والشکر بکدام مانا که فرقه ناجیه اسلام و در عقاد است خیر شید از انام و رنبد  
شافی و قدسه شیخ شری میباشیم ایمان نبات خدای واحد و یک است و ایم که صاحب  
این صفات ثوبته و سبلی و انیمه صفات جلاله و جلاله است و جمع خبر و تر تقدیر از است





وایشان امام را بر امام جعفر صادق قلم گشت و ناواقفیت بنی رایش کند که امام جعفر  
مردی بودی شناسند شکی نیست اصحابی بن شد که گویند که امامت محمد بن جعفر  
قلم شده است افضلیت گویند امامت از امام جعفر صادق بر پیش عبده فطخ نعم شده  
اصحاب علی که گویند امامت از امام جعفر صادق بر پیش اسمعیل تنگ شده و در سل و اولاد او  
قرار یافت و ایشان را بر زانو و در هر عصر امامی دارند موسوی و پیش از این  
گویند و ایشان امام موسی کاظم را امام میدانند و گویند امامت وی قلم شده است عیسی عیسی  
به و ازنده امام معصوم تا اینکه در قدس الحسن احمد زود شود و گویند زنده است دوم بر  
انافا تا مرگ که هر چه از هر طایفه بی ایشانست که امام باید فاطمی باشد و معصوم و عالم  
و از هر طایفه و شیخ و دیو حیات ثبت نشود و بدین وجه این صفات و ایشان است فرمودند  
جاءه و بر محراب امام محمد باقر ابوالمکار و در کتب این فرق است نامی نداده بودند که معصوم او  
شیطان نامی و ایشان را قلم می کنند آنها را که بر حضرت رسالت تمام علیه السلام بر حضرت علی  
بیست فرزند سلیمان اصحاب سلیمان بن جریرند با وجود فضل امامت معصوم را جایزه دارند  
و بنامش را امام

یوسف را نام میداند اما حضرت عثمان بعضی اولاد علی را تب و طعن کنند ضالمی  
محابس را به حال مرگی از ایشان جدا نمیشود برقی علی و اولاد او و اخوان می درزند و  
بمانند خواجه اند و از هر خبری علی را که هلاک فی ایشان محبت بفرط و بغی بفرط و غرور و

عَبَّ غَالٌ سُبُغُوسٌ قَالَ بِهِوَ طَائِفَةٌ لِيَا مَرْدُودٍ وَغَلَاةٌ بِغُنَى غَالِيَانِ

و فرقه بعضی از ایشان در محبت یعنی علی بسیار غلو میکنند بعضی از ایشان

علی را در رسالت حضرت رسول علیه السلام میراث بدادند و اسحاقیه را ایشان بدادند

که ملحق اسم آورده می‌تواند خطایه اباع ابو الخطاب اجمع که ایشان می‌گویند

برخی فیض دهنده و بدهنده ای که گویا در هیچ یک از این دو دسته قرار نمی گیرند

طریق خود جایزید سید در این جهت

اهل الاحياء لا الخطابية الا دركفایه در دست خطبایه علی رآله الکبر دانند

والمحقق صادق رآه في خزانه سائيه اصحاب عبد بن سائب في دي در حصر

[illegible]

\_\_\_\_\_

حضرت علی شافیه میگفت انت الایکة وقرنی قبس ویک کم فرمود و او زود  
و به این رفت و در از رطبت مرتضی علی بنهار این زمب کرد و این زمب  
در بلاد و اکس شایع نموده در بد و عراق عجم و مرض ایران و فارس  
و بندرات عراق عرب علیایته احباب علی ای اندکی ان  
علی را بهنده انبیا تقضی وند کاملیه احباب ابی کامله که بارکان  
علی را تقضی میکنند کمالیه تا بان تحبون کماله و نخوان ایشان بنیان  
شرع و قس بنجیدیت مغیرهیه احباب مغیره علی اند منصوریه  
اتباع منصور علی اند و این هر فرقه از مذنب و فیکر بر دارندند نعمانیه  
احباب نعمان اند که پیش ایشان لقب شیطان طاق یو نیستند اتباع وی  
تمی اند و در میان شبیهه محبتیه قریب به هشتایست مذنب و در شانده  
شاهین سالم و شاهین الحکم و سخنان ایشان بدید و اقوال شبیهه نزدیک است  
و فرقه چهارم مجرب است ایشان فایده یافتند به واسطه خیریت قدرت

دیکھو اور نہ

و نه طاعت نیت و اینها خبریه محضه و بعضی از ایشان هستند که اثبات قدرت میکنند

آنانا نیز بر آن مرتب نمایند و ایشان سه فرقه اند جه میله اصحاب جهنم بن

که ایشان چهره خالصه نجارچه اصحاب حسن نجارند و او در بعضی سبیل باقی

شیخ ابوالحسن اشعری است ضابطه ای جامع بر این مفروضه و محال اینان باطل است

تبعين، وانه فرقه بجمعه است در میان این فرقه

بایان معیت خرمینار در چنانکه کفر با حق شود ندارد در صاحب کمال

بشت و پنج کند و بر جیه کند و بر جیه کند و بر جیه کند

و علاوه از اینها بر سر و پا و در بر سر و پا

اصحاب ابد ثوابی که در حلالی است منسوب صالح بن عمر وند و ایشان

میان قدر و با جمیع قصاید غسانیه آباء غسان کوه اند کویه ایران زیاده

و لکن نشود عجبی که اتباع عیسای متباندی و مسیحی اجواب یوس...

\_\_\_\_\_



بر روش و آداب حضرت مولانا علی قلیہ سلم بر آداب و روش آل و اصحاب و عائشان اویں بنمہ

وایشانند اصحاب شریعت و این سلوک و آداب طریقت و در باب معرفت و حقیقت

وایشانند آیه شریفه الذین یأمنون بالمعروف وینہون عن المنکر الذین یرزقون من أموال

وَالْيَاسَنَدُ بِرَدِّينَ وَخَبْرُ حَقِّهِمْ وَأَيُّهُمُ الْيَوْمَ الْوَاكِلُ لَكُمْ وَيُنْعِمُ مَضِيَّتُكُمْ  
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى اَرْشَادِ مَنْ قَبْلُكَ نَزَارِكُتَهُ وَالْيَاسَنَدُ

و حرام اعرام داند و حسن و قبح را شرعی داند و حق را از کمال استیصال در وجودش نداند و هر  
یکیات و بزیات و تمیز و سبب علم و معرفت و ایشانند جمیع آل و اصحاب  
و آنحضرت اصلی الله و علیکم السلام و دوستی آنحضرت دوست و دشمنی آنحضرت دشمن است  
و بغیر و عدوت بخار ایشان جحیم و عدوت با آنحضرت سبیل و ایشانند  
که با هیچ احدی و با هیچ شیئی خصومت و عنایت ندارند و نام کسی برده نمی زنند تا بد با او احباب

خزائن کونین

حضرت رسول خدا برسد و آید و با او ایام و شایخ و صاحب است پیغمبر برسد و با هر کسی و هر کوه  
و هر وقت و هر طایفه و هر پاکه و هر پاک طریقی و دل و ماضی و بیغرض حرکت میکند و بخلان و فرما

و اما اینها در کتب و اشعار و احادیث و تفکرات و مشهور غایبات و برکت و عنایت

خوبمانه و تا که بغز و فلاح صدق حریف ما انا علیه و اصحابی آراسته و پیراسته اند

و از غیر خیات خدا و رسول خدا بنیاد و محبت و ایشانند منظر مختار صدی

وفاقیہ و سعادت ابدی کے کلمات انسانی و جبر و قیاس و وادی ایمان و اسلام  
 ہست فناء و تحکات قرآن محمد و حضرت حبیب خدا صلوات اللہ علیہ وسلم

و درین ایضا حاضر فغان و بخت در آن مجید برکت بیست و یک

ما را کشته است با جمیع عظام و در کارات خورشید فرزند است پس حقیقتاً

عليه السلام بآية الله في الأرض آية الله محمد بن عبد الله الحسين عليه السلام

ما انا عليه وَاَصْحَابِي آه وَاَيْنَ فَرْقَةٍ نَاجِيَةٍ تَسْتَعِينُ رَاكِبًا مَوْجًا

وخصوصاً بخیرند علی الصلوة والسلام بین صف ایشان را که 2 است که سر

نوبت و سلامت خود را در کار ایشان مسرف نمود و به جمیع احوالات خود زبان مبارک را  
بر امتی اُمتی میکشود سبحان تبارک و تعالی از کرامت و صفات این غرور کس که گشته بود در فضایل

و غیرت و مناقب ایشان به نوشته شود که نویسم شرح آن به دست افغان  
 و قد که ملاقات اجتهاد ایشان در بعضی مسائل بحسب رحمت خدا باشد که اختلاف

و صحره<sup>۱</sup> بید در اتفاقات ایشان در سبیل و احکام شرعیه و در عقاید و کتب و تها شد  
و پنجیم و شمرات کثیره ایشان را درست ده خدا ارم حمل الله و کوا ارم حمل الله

چون شیدم نماند کسی که اورا فی الجمله در آن و معرقی و عقل و قیاس باشد

و در عقیقه اصول و عقاید با سایرین در هر باب  
آنها را بیان زمین اطلاع نماید که آنچه مجموع در این کتاب است  
در اصل

و اما در آن کتبه که بر این دیوار و در میان این دو دیوار برپا شده است  
تقدیر استی ندارد و در این دیوار هیچ معلومی که آن تمسک شود نیز ندارد بلکه

المؤيد

فایده و لایط ایشان با هم در قیاس و در مرقع و قایل و باطله فلسفه و فرمایشی  
فایده و لایط ایشان با هم در قیاس و در مرقع و قایل و باطله فلسفه و فرمایشی

*(Handwritten note at bottom right)*

و بیا در علماء و شیخ طریق و علماء و پارسایان است اوستی با و حال آنکه فرموده

در این کتاب که در مورد سیرت و اخلاق است و در بیان حقایق دینی و عقاید  
و اصول دین و مذهب است و در بیان احکام و قوانین دین است و در بیان  
و توضیح معانی و اصطلاحات دین است و در بیان احوال و مشایخ دین است

استان سلف نیز نیست و مراد از این بیان آن فصله  
که آنرا و خلفضاله و فصله همین بود که طالبان راه

و ساکنان خلق در پستگاه معبود سبحی فی الجمله میرند و قوتی حاصل نمایند که چنانکه





























[illegible][illegible][illegible][illegible]







[illegible]

یک اصل کبریا و اصلا دیگر زوایا و اینها هم صمدی و مشهورند و این دو صایان بزرگان  
و هر دو قایلند و این تبار عده مذمتی هشتاد و نه قویتر است  
یزدان را فاعل غیر و اهرمن را فاعل شریفند فاعل و انداخته و فاعل شریفند  
بنوعی و اهرمن را این هشتاد و نه نفر فرقه متفلسفند و ده و دو گروه  
دیگر متفلسفند پنج پنج خانچه مجموع این مقدار باشد که سیر محوسه  
اما جامع این چهار است و این نیز صاحب کتاب جمله و است حضرت موسی علیه السلام  
کتاب ایشان تورات است و ایشان در ساول خوب بعد از شریعت ثابت بعد از  
و با خبر کار شدند و تغییر و تبدیل و تحریف در کتاب شریعت نموده و بعضی احکام و شرائط را  
تحریف و تبدیل گشته و از آن در میان خویشان نیکیان گشته و اختلافات بسیار درین  
و در سب و دفع کردن پس از مدت بنماد و در فرقه متفلسف است اما معظم الشان  
پنج طایفه است اول اعتنا فی محاب غان بن د و در آنکه و را جمعه تفهیم  
راشکالوت لغتزدی و اینها بابت فرقه مذمتی و عیسوی و متابعان این است  
میرزا

عبدی اصفیٰ

[illegible]

عیسی اضنهان که بلغت ایشان عیونینده الهمین گفتند عیسی پرستنده نهائی ایشان  
نورده فرقه له میسر چون عانیته اتباع بودغان بهمانی نه و ایشان را افعالیه بریزگونیه  
گفتند ایشان از جانب غرب به و ایشان بیت و فرقه از چهارم میو شکانیته  
احباب یوشکا عجل نه و ایشان شش فرقه له پنجم ساهرا که و این ساهرا مشهور است  
و این ترغیر این لغت میو لغتی دیگر است و در جادات رو کعبه اند که میو اندیشی دارند که میو  
از جنب یو قیه و غیر آن و الادر امر میو بود و فرقه له و اینها پنج فرقه له بر مجموع ایشان  
بعقاد و یک فرقه باشند اما انصاری است فرقه عیسی له علیه السلام و کما ایشان  
انجیل است و در و در ایشان بر حکام انجیل است به از آن جانب نهاده به از رفیع عیسی ایشان  
از فرقی و حید خوف در زمین و تبیین و تحریف در سرعت و کتاب نموده و جلافت دینی در آن محو  
ایشان واقع شده بر فرقه است بعقاد و فرقه مشبثه اما معظم ایشان سه  
شدند علی کانیته احباب مکار و روی له و قابل قبول فرقه له از راه است و از راه  
و ایشان بیت و شش فرقه له در سلطو میو احباب بطور یکمیده و در ایشان آن که نور اند



اشراق و در بهریت عین و ایشان می و در فرقه نسیم یعقوبیه و ایشان را یعقوبیه نیز گویند  
ایشان با بهیت عین قائلند و چند گروه از انصار بر اقایان ثلاثه کتاب و این و روح و حیات قائلند  
و یقوتیه هزاره و فرقه شدند و چند گروه دیگر مستند بر ایشانند و یکی از آن نیز میسجی مشهورند  
پس مجمع ایشان هفتاد و دو فرقه شدند اما صلیمان یغیا علی اسلام که است حضرت  
میبندند و قائلند علی است علیه السلام ایشانند و کتاب ایشان قرآن مجید است و صاحب شریعت  
و این یقوتیه که در جماعت را و اعداد و حد و غیر اینست و بر اینها مطلق دانسته و مذرات یکی و بر این  
صفات ثبوتیه و سلطیه و صفات جلالیه و جلالیه اصفا صفاست سمع علم و حیات و جمع و بهر و اراده و قدرت  
و کلام اثبات کنند و در اصف صفات کمال و متفرقه از هر نقصان و صفات حدود دانسته  
و اینان بجمع پیران خدا و کتابها گفته اند که از انسان بر بسیار و در سل نازل شده و از مجموع و اینها یکبار خدا  
و بر و از آخر که از او فرقیست گویند و بقضا و قدر است یعنی بقدر که می دهد و ازین رو چه رزق درین  
و محال را بجلال و عظام را بکرام دانسته و حسن و قبح را شری دانسته و امر و معروف و نهی را از مکررات واجب  
دانسته و احکام و حدود و قرآن و تعالیم عمل کنند و گویند الله ربنا و الله اسلامه و دیننا و القرآن  
اماننا و الکعبه قبلتنا و ائمتنا الله تعالی و ما جاورنا بنی اعدائنا علیها و سلمت من عند الله اجمالا  
و تفصیلا و ایشان شش بهر از هفتاد و دو فرقه چنانچه در پیش می آید است که حضرت رسول علیه السلام  
فرمود

فرمودت مستغرق اصبحت ثلاث سبعين فرقة عليهم في التامة الا واحدة فقيل له يا رسول الله  
ما الواحدة قالوا انما عليه اصحابي يعني من بعد ائمة من مفرق فرقة منهم درند بر خدا و  
فرقة جميع الا ان در آتش مبارک فاشند بغير خوف و احوال را نشان عرض کرده که یا رسول خدا آن فرقه  
که امام آن حضرت و فرموده اند که بر روش آداب من و اصحابی و ائمه من می باشند

اقول اني قد علمت في المنايا يقولون ويعتقدون ما هو موجب لدخول النار بالافضل ما هو  
الاول من مائة على وجه  
موجب لدخول النار فان كان كذا وابقا على هذا الكفر فدخل النار فله الجنة وان لم يكن كذا فله النار  
يصير له الله تعالى ان شاء وفي غير وان شاء عذبهم بذلك النار ثم يخرجهم من النار ويصالحهم الجنة  
وقوله انما علموه واصحابي يبين ان اولها فادوا الفحل والعهد والفضل فخرجوا الى الدنيا كان القبرى فاستلم  
عليهم واصحابه فخرجوا وصادق ومعاذ الله الطواكيب وصلاحه رواه ابي عبد الله الله ان عمر بن الخطاب  
اما بحمد الله تعالى حسن هدايته وتوفيقه لاسمائه وان وعلا بان دين اسلام كبر وش  
واواب حضرت رسول عليه السلام وبر اواب واصحاب اتباع اويم وقودا من ابراهيم حضرت  
محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم يداين وقودا من ابراهيم ورجان آل واصحاب بائنان  
رنا بعين انكنت محبوب سيد ايم وبر ايم اتعاقدايم كيتنبر محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم افضل

پنهان و کبر است و خاتم الانبیاء و رحمة العالمین و رسول الله کائنات الفلانی عین یاشه  
و از چهره پنهان بالاتر و در مرتبه مرتب تر است صاحب نبوت و رسالت و معجزات و کرامات  
متمومه عیدیه آفرینش مانع ادیان و تفریقش مانع همه شریاعات و استغفر عن اهل البیت و بهترین  
اکی نعمه کبر است و چنانکه سایر نبیاء و رسل سابقین لای حلاط و تقرب اوینه ممکن  
سایرام و اجیزه سابقین حدیثش و کرامت و قرب است ناحیه او می باشد در این عقاید  
که قبض روح و کرامت موت و کمال قبر و حفظ نعین شریفان و پهلوانان نشان مدفون  
و تاجری قیمت از صاحب تاج پنهان اعلا و صراط و انعام عظیم رفاهان و تقارن  
و اعلا ارج و ثواب و جزا و ادون و تسلط از دول بیت و عاقلان اقبال صرخ و رویت حق اول  
مرئوسان و اولیایان و شیخ و صلی و اشراف و اهل بیت را و شفاعت انبیا و شفعه علماء  
و مؤمنان را و شفاعت کبری حضرت رسول راضی الله علیه و سلم در حق عاصه مؤمنان  
و صحا و مؤمنان را و شفاعت کبری حضرت رسول راضی الله علیه و سلم در حق عاصه مؤمنان  
مکمل حق و درست است و بر این اعتقادیم که طاعت پیغمبر اسلام کائنات طاعت خداست  
با معنی که هر کسی بخواند حق تعالی از وی خوشش و در زمانه طاعت او بر او بر و خوشش  
از او بر و در زمانه طاعت او بر او بر و در زمانه طاعت او بر او بر و در زمانه طاعت او بر او بر  
قلبا و قابلا و اعتقاد و اعلا پیش گیرد و در سستی و محبت اصحاب و اعیان و طهارت حضرت را بناید سستی

آنحضرت صلی الله علیه و آله واجب شرعی میدانیم بر بعضی ایشان که موجب عجز و رنجاندن آنحضرت است  
و محبت و دوستی ایشان باعث خوشنودی و محبت و ترحم آنحضرت میباشد چنانچه در بحث قبالت  
شیعه ادا نمایند شرعی نیست باین که روی برپا صاحب تشیع را بنحویں غلو و افراط محبت میکنند  
که سابق بیان ذلک فی جمیع اختلاف اصحاب تشیع و اهل اسلام که غلو و افراط در هر یک از مذہب  
و توحش شری است بلکه شیطان بغاوت خیر را نور او مسلط طریق وسط را در حب و بغض اختیار  
وراء عقداں را پیش گرفته اند و دیگر کار افراط و تفریط را هم نمیدانند  
فرعی است ناشی از تشیع و تشیع از تقدیر بر مذهب هر  
و بیان مذہب محی افراط و تفریط را هر کار  
و بیان غلط اهل تشیع و قبالت  
کارهای فاسده ایشان که غیر حق و سواد رسول

کارهای فاسده ایستاد  
از غیر مکر لازم آمد که بقدر بقدر از منومی افراط و تفریط در هر کار باشد  
و اگر چه سابقا آن بحث مهمی که از آن باز بدو خد مناسب قیاد و نیکه در تحقیق و توضیح

بیان آن مبادرت محمد نیک ملا حظ فرمایند که حق تعالی آن بجهت دینیه و دنیوی  
میفرماید اینست من و رسالتی و بین حبیب من و یاران و حبیب من و یاران  
مطلق اندک نیست و هرگاه اطاعت و اتباع رسول من ناموفق گردد پس من را خوشنودیدم و اگر چنانچه  
ایضا ذاب الله اطاعت او امر رسول من نکند و اتباع او را نپذیرد من را خوشنودیدم و اگر چنانچه  
بالتکلیف بکسر و عجز و اعراض فاعلم که هرگاه اینها را نپذیرد من را خوشنودیدم و اگر چنانچه  
آستان رسول من محسوب نگردد و بهانه کفران و شرکان و مخالفان در جبهه مکه آید انکار بمانند  
پس کی از طاعت رسول و اتباع او امری است که تقبلا و تمکدا و تقصا بهر چه که میسر است  
امر فرجه است و از آن جهت است خود متفر فرجه است آن عزم من و مخالفان که تو بهر و مخالف  
رواندازی چه او امر آنحضرت و او امر خدا و او امری نوای خداست کما صرح به فی قوله تعالی  
و ما یفطن الذی انما هو الا دینی جمعی آنحضرت تو هر چه امر فرمود و هر چه بی الزام فرمود  
و هر چه متفر فرجه است چه از برای ارباب حیات خود چه از برای بعد از وفات خود یکی آن الزام  
خدا بود و اگر شرعیت آداب و ارکان اسلام و کلمات است از دست و اگر شرعیت استحکام  
اساس ایمان و ثبات تعلیم و تربیت افتخار و مبادرت هم از دست و اگر از دست و اگر از دست

آنست که بعد از وفات من چنان بکشند و من رفتار نمایند و چنان خواهد بود و چون  
باید بود آنهم از دست و اگر کار کا و لغا و عیاشیان است آنهم از دست و احوال  
جمع او امر و اقوال و احوال و رفتار او و حضرت در هر باب است همگی آن از جانب خدا  
بعثت یابوی بیست بابا که ام بعثت یابوی بیست بابا که ام بعثت یابوی بیست بابا که ام بعثت  
شیعیهای بخود از راه خلافت و بعد از منی مسافت از طریق انصاف و مروت  
انحرف نمایند و وجهه شرح و معرف به و ام از من متصل با اهل تسنن در تمام تاریخ  
و احکام و عیون و کینه و عقوبت بیابند و همیشه با سنیان محو می کنند و احکام  
و سایر شریعت و اصول عقیده با ایشان مخالفت و انکار نمایند تا آنوقت سخن  
که یکی از علما فرموده است در رسایل خود نوشته که مخفی نماند در عصر اول و زمان حضرت امیر  
کرم الله وجهه شیعیهای علی علیها السلام نمی فهمیدند که خود را از متابعین و پیروان و شیعیان  
و خود را از شیعه علی موسوم میخواندند و حال آنکه حضرت امیر از ایشان تیرا و پیروی فرموده است  
چنانکه در کتب معتبره بنظر رسیده که روز جمعه ششم بعد از خیرت امیر بر ایشان بگذشت  
پس بر سید اینها چکانند عرض گفت ای امیر المؤمنین اینها گفت گویند ما شیعه علی ابن ابی طالبیم

و انحال من  
فرموده شاه کلا شیعه من که بیایند که بر دوش من و آداب من و بر قول  
باشد نه اینکه از خود آداب و روشی ملاصقه احداث نماید و از بهر این نفس خود علم و علی بهر  
بتراند و دوش من عبادت و بندگی خدا و اطاعت و امتثال او را و از بهر حضرت رسول خدا  
و بهر خدا و رسول خدا و هر چه لازم می آید که اطاعت خدا و اطاعت رسول او است  
چه خدای تعالی را از آنسوی نشود و چه خوشنودی و رضا رسول را طلب نماید و از آنسوی نشود  
و نیز از آنست که حضرت رسول از خدا خوشنود و نیز از با خدا و آنست که غنیمت و نعم او را در زمان  
حضرت امیر که تمام وجه از جمله آنکه که خود را در این مومنین شیعه علی علیه السلام و شیعه در آنوقت در زمان  
در آن زمان تا حکومت بنی امیه نیز در آنوقت و نیز از آنست که در آنوقت در آنوقت در آنوقت  
بانی امیه و از جهت معارضه و مخالفت ایشان با بنی امیه جانب از اطاعت در محبت علی و سایر  
ابن بیت را گرفته پس در آن زمان شیعه عبارت بود از محبت و دوستی علی و ابن بیت  
بانی یعنی هر کسی محبت و دوستی علی و ابن بیت داشتی او را شیعه علی و شیعه ابن بیت  
میگفتند و آن اسم او را که موم که در می آید تا آنکه بر در آید بهر یکجانب شیعه روزگار در آنوقت  
و در هر بلاد و مکان آن دین شتمار تمام یافت و شیعه بسیار شدند و اختلافات  
در میان شیعه واقع شد که با سبب رسانید که که از اطاعت و تعظیم در محبت علی و ابن بیت  
و برادر

[illegible]







فَوَائِدُ بَيْتِ نَاشِئَةِ اَرْضِ مَسَابِقِ اِنْجِمَامِ

باقضای موقع نوشت شد

و از کتب معتبره

و از کتب معتبره است  
سابقا گفتیم که کسانی از اشیاء معتبره مخفی تو که شده اند چنانکه ایشان در آن بطن بعضی تویدیه  
سند که چه وقت آنهارا بر سر ایشان بنشینان نت اخضر الطایع طالبان و انکدر ایشان را راو  
بسیره دریا و تعلیمی باشد بناسبه مقام تجویر آن پرورخت بداند که از قمار مرهاست  
معتبره را و الا نقضی احادیث چنان فرموده که سادات انبیاء  
پنج تن می باشند نوح و ابراهیم و موسی و محمد صلی الله علیه و سلم و ائمه  
فرستاد بود بروی از حضرت ابراهیم علیه السلام که در کوفه  
زبان طفولیت متکلم شده اند از او را محققین کسانی که در مائ  
طفولیت در عهد بوده اند و لفظ بسخان لای غمزه چهار نفر بوده اند صاحب مرجع برایشان  
سید بن ابی ذر از آن کسان که در کوفه در زمان حضرت  
از زمان و شاهد بر این است زینا و ابن ماشقه یعنی پدر مادر صاحب کوفه حضرت زین العابدین  
و آن پدر

والتَّائِبِينَ

و آن پس بطریق آیه سجدت زعفر و عود که وی را از کافران است و شهادت حضرت عیسی بر ائمه باور

زکو کسان که بعد از مردن بسخن و فطرق آمدند

اصحاب تحقیق بر آنند که چنانچه بعد از موت بنفون گردن و شکم اندن در بی حیاتی را برپا دارند

هـ لا تحسبن أني قد فرغ من سبيل الله ما أنا بأبواب الدنيا  
 وى لا تحسبن أني قد فرغ من سبيل الله ما أنا بأبواب الدنيا

که در جمیع عالم الیه منسوب است  
ذکر فراغت و اسماء ایشان که در زمان نبیاء بوده اند اولی

سنان الاشعل بن علوان العید بن علی بن محمد بن فرعون بن یوسف بن سیف

و بعد از آن فرمود که این فرعون بعد از زمان حضرت موسی علیه السلام در کافران  
و بعد از آن فرمود که این فرعون بعد از زمان حضرت موسی علیه السلام در کافران

و اسماء ایشان که در این کتاب مذکور است  
و نامش کس بوده اند اولی غفر محمد بن کفای بن مامون بن نوح که نیک بود از علما  
و دوم غفر محمد بن کوش

بن کنگان بن عام بن نوح  
سید محمد بن عاشق بن کنگان بن عام بن نوح

علاء الدین محمد بن سنجار بن محمود بن کوش بن سلطان بن امیر بن حسن بن علی بن

بن ساروع بن رغو بن الخ ششم غزو بن کنعان بن المصاص

بن نقطاء انتهى الكلام  
ويعين اذ يدبر في الحان وهو من جنس النقطاء  
انها كالماتيين وقال عكرمة انما يتبين وقال بعضهم ان الحان كان حيكما لم يكن يقبلا وكان

ذو القرنين ملكا صالحا عاد لا يؤذي احد من الرعايا استعان بنهار في اربع عبايا كان له  
صالحان سمى ذو القرنين الاعمى ملكا صالحا عاد لا يؤذي احد من الرعايا استعان بنهار في اربع عبايا كان له

والفرقة التي مطلعها ومفرها وديكاته عاشق فرحين وقال بعضهم السراى في المنام في شبابه  
في الشعر وأخذ يقرنها فاجبر هذا القول من فخره وقال الفرقة التي انتهى الكلام

ذکر کسان که از انبیاء عربی تکلم نمودند

و غیب محمد صلی الله علیه وعلیه وسلم و علما را اختلاف در آنکه حضرت ابراهیم که نام فرزند خود را

روایت که نهاده اند بحدیج اسمعیل علیه السلام و اجماع و توافق و لغوی کتاب و احادیث برای قبول کردن  
 روایت که نهاده اند بحدیج اسمعیل علیه السلام و اجماع و توافق و لغوی کتاب و احادیث برای قبول کردن

امیر احمد و حمایت و نصرت در حق حضرت ابراهیم واقع گردید و قادیان و کابل  
بفتح عظیم و بکرا و واقع در این

باسم اقای نبی صالحین و اما اینها را در صورتی که در کتابهای معتبره  
یعنی بقدر الله ابی بنی و جد اسم علی بنی و کونیه چهار کس است و

10-6

روى زين راجعه له فيكم الحكيم روى زين كنهه و كسى از ایشان مسلمان بوده است او كسى از ایشان

وَحَتَّ تَصْرِيفَهَا وَقَالَ نَجَّى النَّصْرُ نَهْوَ الدُّعَا رَبِّ بَلِّغْنَا الْقُدْسَ مِنْ قُدْسِهِمْ جَمِيعِينَ الْفَأْ

و استریم به علی الفداء و هب بهم الی بابا و یوم و لیالته بجا  
و کتب ایضا در کتابت این سوره

تاریخ دیگر آمده که در فرقه شیعه حضرت امام شافعی و سایر ائمه را میگویند که هر کس که بخواهد از این فرقه جدا شود باید از آنجا که میسر شود

و غیر حضرت داود و همدان و غیره

و غیرت از برای سید  
و غیرت از برای سید  
و غیرت از برای سید

[illegible]

رویت که جمیع شیاء از بنی اسرائیل است از دهن ایشان که از بنی اسرائیل  
و لوط و ابراهیم و اسمعیل و حنق و یعقوب

وإن دهن نوح است وهو دماغ وجيب راسه فقل ذلك في كتابه  
وحمزه عليه وعلى سائر الأنبياء آلاف الصلوة والتسليم فقل ذلك في كتابه  
انتهى

بستان العالیین مدائن

Figure 1. The proposed model for the effect of the perceived effort on the perceived exertion.













[illegible]

والله اعلم بالصواب

[illegible]













[illegible][illegible]

ابن خرازمي، ماکان ابن خرازمي، کنایه ابن خرازمی، هر که ابن الیاس بن خرازمی بن خرازمی بن خرازمی  
ابن خرازمی است

شرح احوال محمدی السلام  
انجمیات صحیح کتاب فرخ الحفاء  
شرح ذیل الشفاء النبی

[illegible][illegible]






با آنکه مباحث این مستطاف که بهر دوام و شخصیت است و این عقیده را می نماید که بعد از حیات  
 که از آن بزرگوار است و این عقیده را می نماید که بعد از حیات  
 و در زمان قریب به بیست و نه سالگی و در وقت بی سابق و نه بیست و نه سالگی  
 و در زمان قریب به بیست و نه سالگی و در وقت بی سابق و نه بیست و نه سالگی

[illegible]

20/8

[illegible]

سابقه گفته که ولادت با سعادت حضرت آدم در عام فیل واقع یعنی از مدت که گفته بود  
و از مویط حضرت آدم تا زمان ولادت شش هزار و پانصد و سه سال گذشته بود و از آنکه از همین  
زمان

[illegible][illegible]

صیقله ای که در این کتاب آمده است

[illegible]

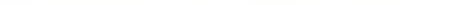
پانصد و هشتاد و شش سال گذشته بود و نیز ولادت با سعادت حضرت مهدی در زمان پادشاهی نوشیروا  
عادل واقع شد که از عمر خود که حضرت مهدی فرمود است و لدت فی غریب الممالک العارلین الله

یہ تمام احوال و تاریخ بھیج کر دینا کہ اگر آپ کو اس میں کوئی شک ہو تو حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے پوچھ لیں۔

و بعد از آنکه برودت یعنی ثوبه ای که بر او بپوشد که او را از سردی  
 حفظ نماید و بعد از آنکه بر او بپوشد که او را از سردی  
 و بعد از آنکه بر او بپوشد که او را از سردی

[illegible][illegible]

فعلية عطف الشرطية واداءية هي <sup>١</sup> <sup>٢</sup> <sup>٣</sup> <sup>٤</sup> <sup>٥</sup> <sup>٦</sup> <sup>٧</sup> <sup>٨</sup> <sup>٩</sup> <sup>١٠</sup> <sup>١١</sup> <sup>١٢</sup> <sup>١٣</sup> <sup>١٤</sup> <sup>١٥</sup> <sup>١٦</sup> <sup>١٧</sup> <sup>١٨</sup> <sup>١٩</sup> <sup>٢٠</sup> <sup>٢١</sup> <sup>٢٢</sup> <sup>٢٣</sup> <sup>٢٤</sup> <sup>٢٥</sup> <sup>٢٦</sup> <sup>٢٧</sup> <sup>٢٨</sup> <sup>٢٩</sup> <sup>٣٠</sup> <sup>٣١</sup> <sup>٣٢</sup> <sup>٣٣</sup> <sup>٣٤</sup> <sup>٣٥</sup> <sup>٣٦</sup> <sup>٣٧</sup> <sup>٣٨</sup> <sup>٣٩</sup> <sup>٤٠</sup> <sup>٤١</sup> <sup>٤٢</sup> <sup>٤٣</sup> <sup>٤٤</sup> <sup>٤٥</sup> <sup>٤٦</sup> <sup>٤٧</sup> <sup>٤٨</sup> <sup>٤٩</sup> <sup>٥٠</sup> <sup>٥١</sup> <sup>٥٢</sup> <sup>٥٣</sup> <sup>٥٤</sup> <sup>٥٥</sup> <sup>٥٦</sup> <sup>٥٧</sup> <sup>٥٨</sup> <sup>٥٩</sup> <sup>٦٠</sup> <sup>٦١</sup> <sup>٦٢</sup> <sup>٦٣</sup> <sup>٦٤</sup> <sup>٦٥</sup> <sup>٦٦</sup> <sup>٦٧</sup> <sup>٦٨</sup> <sup>٦٩</sup> <sup>٧٠</sup> <sup>٧١</sup> <sup>٧٢</sup> <sup>٧٣</sup> <sup>٧٤</sup> <sup>٧٥</sup> <sup>٧٦</sup> <sup>٧٧</sup> <sup>٧٨</sup> <sup>٧٩</sup> <sup>٨٠</sup> <sup>٨١</sup> <sup>٨٢</sup> <sup>٨٣</sup> <sup>٨٤</sup> <sup>٨٥</sup> <sup>٨٦</sup> <sup>٨٧</sup> <sup>٨٨</sup> <sup>٨٩</sup> <sup>٩٠</sup> <sup>٩١</sup> <sup>٩٢</sup> <sup>٩٣</sup> <sup>٩٤</sup> <sup>٩٥</sup> <sup>٩٦</sup> <sup>٩٧</sup> <sup>٩٨</sup> <sup>٩٩</sup> <sup>١٠٠</sup> <sup>١٠١</sup> <sup>١٠٢</sup> <sup>١٠٣</sup> <sup>١٠٤</sup> <sup>١٠٥</sup> <sup>١٠٦</sup> <sup>١٠٧</sup> <sup>١٠٨</sup> <sup>١٠٩</sup> <sup>١١٠</sup> <sup>١١١</sup> <sup>١١٢</sup> <sup>١١٣</sup> <sup>١١٤</sup> <sup>١١٥</sup> <sup>١١٦</sup> <sup>١١٧</sup> <sup>١١٨</sup> <sup>١١٩</sup> <sup>١٢٠</sup> <sup>١٢١</sup> <sup>١٢٢</sup> <sup>١٢٣</sup> <sup>١٢٤</sup> <sup>١٢٥</sup> <sup>١٢٦</sup> <sup>١٢٧</sup> <sup>١٢٨</sup> <sup>١٢٩</sup> <sup>١٣٠</sup> <sup>١٣١</sup> <sup>١٣٢</sup> <sup>١٣٣</sup> <sup>١٣٤</sup> <sup>١٣٥</sup> <sup>١٣٦</sup> <sup>١٣٧</sup> <sup>١٣٨</sup> <sup>١٣٩</sup> <sup>١٤٠</sup> <sup>١٤١</sup> <sup>١٤٢</sup> <sup>١٤٣</sup> <sup>١٤٤</sup> <sup>١٤٥</sup> <sup>١٤٦</sup> <sup>١٤٧</sup> <sup>١٤٨</sup> <sup>١٤٩</sup> <sup>١٥٠</sup> <sup>١٥١</sup> <sup>١٥٢</sup> <sup>١٥٣</sup> <sup>١٥٤</sup> <sup>١٥٥</sup> <sup>١٥٦</sup> <sup>١٥٧</sup> <sup>١٥٨</sup> <sup>١٥٩</sup> <sup>١٦٠</sup> <sup>١٦١</sup> <sup>١٦٢</sup> <sup>١٦٣</sup> <sup>١٦٤</sup> <sup>١٦٥</sup> <sup>١٦٦</sup> <sup>١٦٧</sup> <sup>١٦٨</sup> <sup>١٦٩</sup> <sup>١٧٠</sup> <sup>١٧١</sup> <sup>١٧٢</sup> <sup>١٧٣</sup> <sup>١٧٤</sup> <sup>١٧٥</sup> <sup>١٧٦</sup> <sup>١٧٧</sup> <sup>١٧٨</sup> <sup>١٧٩</sup> <sup>١٨٠</sup> <sup>١٨١</sup> <sup>١٨٢</sup> <sup>١٨٣</sup> <sup>١٨٤</sup> <sup>١٨٥</sup> <sup>١٨٦</sup> <sup>١٨٧</sup> <sup>١٨٨</sup> <sup>١٨٩</sup> <sup>١٩٠</sup> <sup>١٩١</sup> <sup>١٩٢</sup> <sup>١٩٣</sup> <sup>١٩٤</sup> <sup>١٩٥</sup> <sup>١٩٦</sup> <sup>١٩٧</sup> <sup>١٩٨</sup> <sup>١٩٩</sup> <sup>٢٠٠</sup> <sup>٢٠١</sup> <sup>٢٠٢</sup> <sup>٢٠٣</sup> <sup>٢٠٤</sup> <sup>٢٠٥</sup> <sup>٢٠٦</sup> <sup>٢٠٧</sup> <sup>٢٠٨</sup> <sup>٢٠٩</sup> <sup>٢١٠</sup> <sup>٢١١</sup> <sup>٢١٢</sup> <sup>٢١٣</sup> <sup>٢١٤</sup> <sup>٢١٥</sup> <sup>٢١٦</sup> <sup>٢١٧</sup> <sup>٢١٨</sup> <sup>٢١٩</sup> <sup>٢٢٠</sup> <sup>٢٢١</sup> <sup>٢٢٢</sup> <sup>٢٢٣</sup> <sup>٢٢٤</sup> <sup>٢٢٥</sup> <sup>٢٢٦</sup> <sup>٢٢٧</sup> <sup>٢٢٨</sup> <sup>٢٢٩</sup> <sup>٢٣٠</sup> <sup>٢٣١</sup> <sup>٢٣٢</sup> <sup>٢٣٣</sup> <sup>٢٣٤</sup> <sup>٢٣٥</sup> <sup>٢٣٦</sup> <sup>٢٣٧</sup> <sup>٢٣٨</sup> <sup>٢٣٩</sup> <sup>٢٤٠</sup> <sup>٢٤١</sup> <sup>٢٤٢</sup> <sup>٢٤٣</sup> <sup>٢٤٤</sup> <sup>٢٤٥</sup> <sup>٢٤٦</sup> <sup>٢٤٧</sup> <sup>٢٤٨</sup> <sup>٢٤٩</sup> <sup>٢٥٠</sup> <sup>٢٥١</sup> <sup>٢٥٢</sup> <sup>٢٥٣</sup> <sup>٢٥٤</sup> <sup>٢٥٥</sup> <sup>٢٥٦</sup> <sup>٢٥٧</sup> <sup>٢٥٨</sup> <sup>٢٥٩</sup> <sup>٢٦٠</sup> <sup>٢٦١</sup> <sup>٢٦٢</sup> <sup>٢٦٣</sup> <sup>٢٦٤</sup> <sup>٢٦٥</sup> <sup>٢٦٦</sup> <sup>٢٦٧</sup> <sup>٢٦٨</sup> <sup>٢٦٩</sup> <sup>٢٧٠</sup> <sup>٢٧١</sup> <sup>٢٧٢</sup> <sup>٢٧٣</sup> <sup>٢٧٤</sup> <sup>٢٧٥</sup> <sup>٢٧٦</sup> <sup>٢٧٧</sup> <sup>٢٧٨</sup> <sup>٢٧٩</sup> <sup>٢٨٠</sup> <sup>٢٨١</sup> <sup>٢٨٢</sup> <sup>٢٨٣</sup> <sup>٢٨٤</sup> <sup>٢٨٥</sup> <sup>٢٨٦</sup> <sup>٢٨٧</sup> <sup>٢٨٨</sup> <sup>٢٨٩</sup> <sup>٢٩٠</sup> <sup>٢٩١</sup> <sup>٢٩٢</sup> <sup>٢٩٣</sup> <sup>٢٩٤</sup> <sup>٢٩٥</sup> <sup>٢٩٦</sup> <sup>٢٩٧</sup> <sup>٢٩٨</sup> <sup>٢٩٩</sup> <sup>٣٠٠</sup> <sup>٣٠١</sup> <sup>٣٠٢</sup> <sup>٣٠٣</sup> <sup>٣٠٤</sup> <sup>٣٠٥</sup> <sup>٣٠٦</sup> <sup>٣٠٧</sup> <sup>٣٠٨</sup> <sup>٣٠٩</sup> <sup>٣١٠</sup> <sup>٣١١</sup> <sup>٣١٢</sup> <sup>٣١٣</sup> <sup>٣١٤</sup> <sup>٣١٥</sup> <sup>٣١٦</sup> <sup>٣١٧</sup> <sup>٣١٨</sup> <sup>٣١٩</sup> <sup>٣٢٠</sup> <sup>٣٢١</sup> <sup>٣٢٢</sup> <sup>٣٢٣</sup> <sup>٣٢٤</sup> <sup>٣٢٥</sup> <sup>٣٢٦</sup> <sup>٣٢٧</sup> <sup>٣٢٨</sup> <sup>٣٢٩</sup> <sup>٣٣٠</sup> <sup>٣٣١</sup> <sup>٣٣٢</sup> <sup>٣٣٣</sup> <sup>٣٣٤</sup> <sup>٣٣٥</sup> <sup>٣٣٦</sup> <sup>٣٣٧</sup> <sup>٣٣٨</sup> <sup>٣٣٩</sup> <sup>٣٤٠</sup> <sup>٣٤١</sup> <sup>٣٤٢</sup> <sup>٣٤٣</sup> <sup>٣٤٤</sup> <sup>٣٤٥</sup> <sup>٣٤٦</sup> <sup>٣٤٧</sup> <sup>٣٤٨</sup> <sup>٣٤٩</sup> <sup>٣٥٠</sup> <sup>٣٥١</sup> <sup>٣٥٢</sup> <sup>٣٥٣</sup> <sup>٣٥٤</sup> <sup>٣٥٥</sup> <sup>٣٥٦</sup> <sup>٣٥٧</sup> <sup>٣٥٨</sup> <







[illegible][illegible][illegible][illegible]









کانال تلگرام کتاب عرفانی

<https://t.me/ketaberfani>





کانال تلگرام کتاب عرفانی